

تاریخ تحول و تطور ادبیات ایران

مشق بر زبانهای معمول قبل از اسلام

و سبکهای نظم و نثر فارسی با اشاره به سیر علوم و فنون در ادوار مختلف ادبی

مخصوص

سال ششم ادبی دبیرستاننا طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ

تألیف

باقر آل ابراهیم - دبیر دبیرستانهای تهران

حق طبع محفوظ

و مخصوص است کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی

تهران - خیابان ناصرخسرو

کتاب دبیرستانی جدید الطبع کتابفروشی محمد علی علمی
طبق برنامه مصوبه شورای عالی فرهنگ

جغرافیا از سال اول تا سوم	تألیف آقابان : مشحون، خزائل، جلالی فر
تاریخ از سال اول تا سوم	« « «
جغرافیای سال چهارم و پنجم	« « «
تاریخ	« « «
هندسه برای سال اول تا سوم متوسطه	پرفسور فاطمی، نهوی، آذر نوش
جبر سال دوم و سوم و چهارم و پنجم و ششم	« « «
معین هنر پیش	
جدولهای لگاریتم	« احمد بیرشک ، انواری
خلاصه ریاضیات	« « «
فیزیک از سال اول تا ششم	« رضاقلی زاده، نوروزیان، رهنما
شیمی از سال اول تا پنجم	« « «
شیمی سال ششم	« دکتر وارطانی، رضاقلی زاده
فیزیک برای سال اول و دوم	« رضاقلی زاده ، نوروزیان ، رهنما
دانشسرای عالی	
طبیعی برای سال اول و دوم و سوم	« تشکری، خیامی، هندسی، سردادور
بهداشت	« « « « «
صرف و نحو و قرائت از سال اول تا سوم	« خلیق رضوی
راهنمای دانش آموز برای سال چهارم	
هیئت برای سال چهارم و پنجم	« احمد آوام
حل المسائل هندسه	« اسماعیل اسماعیلی
حل المسائل جبر برای سال دوم و سوم	« معیری
مدل نقاشی از سال اول تا پنجم	« بنی احمد - داودی

تاریخ
علوم

۲۳

۲

۵۶

تاریخ تحول و تطور ادبیات ایران

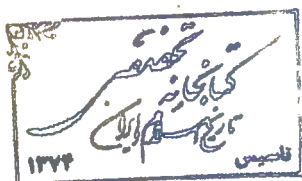
اسکن شد

مشق بر زبانهای معمول قبل از اسلام

و سبکهای نظم و نثر فارسی با اشاره بسیر علوم و فنون در ادوار مختلف ایرانی

مخصوص

سال ششم ادبی دبیرستانها طبق برنامه جدید وزارت فرهنگ



تألیف

باقر آل ابراهیم - دبیر دبیرستانهای تهران

حق طبع محفوظ

و مخصوص است کتابفروشی چاپخانه محمد علی

تهران - خیابان ناصر خسرو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز؟
چون راجع بتاریخ تحول و تطور ادبیات ایران و سبکهای مختلف
نظم و نثر در دوره‌های قبل از اسلام و بعد از اسلام (که قسمت مهمی از
از برنامه سال ششم ادبی است)

تا بحال کتاب جامع سودمندی که آقایان دبیران را از جزوه گفتن
و دانش آموزان را از جزوه نوشتن بی نیاز گرداند، به چاپ نرسیده بود و
در نتیجه، هم داوطلبان امتحانات در زحمت بودند و هم دبیران محترم در
موقع امتحانات نهائی و تصحیح اوراق، بواسطه اختلاف مطالب جزوه‌ها و دچار
اشکال میشدند از این جهت اینجانب، پس از مطالعه متجاوز از شصت کتاب
تاریخی و ادبی، این مجموعه را که در حدود بر نهم سال ششم ادبی است تنظیم
نمودم و به چاپ رسانیدم و بعقیده خود در این کار خدمتی به مکاران محترم
و دانش آموزان عزیز کرده‌ام.

امید است آقایان دبیران که خود از نکته‌سنجان و استادان فن‌اند
بعین عنایت توجه فرموده، این هدیه ناچیز را که تقدیم ایشان مینمایم
پذیرند و بچشم رضا در آن نگرند.

وَعَيْنُ الرِّضَاعِ عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِمَةٌ وَلَكِنَّ عَيْنَ السَّخَطِ تُبَدِّي الْمَسَاوِيَا
مستدعی است چنانچه در موقع تدریس با اشتباهات و خطاهای
نگارنده، برخوردند، مراتب را کتباً یا شفهاً تذکر دهند و با راهنمایی

جـ

های لازم، که نیازمند بآنها هستم، مرا سپاسگزار فرمایند، تا در چاپ بعد، با ارشاد و هدایت آنان خطاها اصلاح شود.

در خاتمه متذکر می‌شود که چون راجع بشرح حال شعرا و نویسندگان کتابهای سودمندی به چاپ رسیده بود و اینجانب نیز همان کتابها را مفید میدانستم، دیگر در این کتاب بشرح حال شعرا و نویسندگان نپرداختم، وظیفه خود میدانم که در این موقع از دوست عزیز و همکار محترم خود جناب آقای باقر نحوی که مشوق بنده در این امر بودند و همچنین از آقای حاج محمدعلی علمی و آقای احمد علمی و سایر کارکنان معظم چاپخانه علمی سپاسگزاری و تشکر نمایم.

باقر آل ابراهیم دبیر دبیرستانهای پایتخت

تهران - شهریور - ۱۳۳۳

آخرین برنامه سال ششم ادبی که بتصویب شورای عالی

فرهنگ رسیده است

۱ - تاریخ ادبیات - از زمان ظهور زرتشت تا عصر حاضر مشتمل بر شرح مختصری از زبانهای معمول قبل از اسلام - متون و کتیبه‌هایی که باقیمانده سرودها و الحان در عهد ساسانی - سیر علوم و فنون بعد از اسلام تا عهد سامانیان - چگونگی علوم و ادبیات و ارتقاء و انحطاط هر يك از فنون ادب و رشته‌های علوم و اسباب آنها و شرح حال نویسندگان معروف ایران و نظر در سبك و روش آنها در نظم و نثر با اشاره اجمالی بمزایای هر يك از آنها از عهد سامانی تا زمان حاضر

فهرست مندرجات

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۴	کتیبه‌های هخامنشی	۱	تعریف ادب و ادبیات
۲۵	کتیبه‌های اشکانی	۲	تعریف ادب
۲۶	کتیبه‌های ساسانیان	۲	تعریف ادبیات
۲۷	دلیل ششم کتابهای قدیم ایران است	۲	ادبیات و هنرهای زیبا
۲۷	هفتم از دلایل کتب اسلامی است	۳	مقام ادبیات در هنرهای زیبا
	هشتم از دلایل مسکوکات و ظروف	۳	علوم که از ارکان اصلی
	و اشیائست که بواسطه حفاری		ادبیات بشمار میرود
۲۸	بدست آمده	۴	مقصود از تاریخ ادبیات
۲۹	زبان و مراحل رشد و کمال آن	۵	تحول ادبیات و سیر تکاملی لغات
	عواملی که در تحول صوتی لغات	۷	تأثیر محیط در ادبیات
۳۰	مؤثر است	۹	شاعر با آینه محیط
۳۱	۱ - تأثیرات اجتماعی و تاریخی	۱۳	ایران قدیم دارای ادبیات بوده
۳۱	۲ - تأثیر خط		دلایل وجی داد ادبیات و فرهنگ
	۳ - تمایل مردم بر راحتی و آسانی		در ایران باستان، نخست اخبار
۳۱	و کوتاهی بیان است		مورخین یونان
	۴ - دیگر از عوامل زبان	۱۴	هرودوت
۳۲	اضفال است	۱۶	کتزیاس
۳۲	۵ - تقلید	۱۷	کرنفون
۲۳	۶ - قیاس	۱۸	پلوتارک
۳۳	۷ - تأثیر آب و هوا و نژاد		دلیل دوم اخبار مورخین
۳۴	تحول در معنی		روم
۳۴	طبقه بندی زبانها	۱۹	سیسرون
	نخست مرحله يك صداتی یا بخش	۱۹	والریس ما کسیموس
۳۵	يك هجائی است	۱۹	پلینیوس
۳۶	دوم مرحله زبان پیوندی است	۲۰	دلیل سوم تاریخ چین
	مرحله سوم مرحله زبان	۲۰	دلیل چهارم کتاب تورا
۳۶	منصرف است		دلیل پنجم کتیبه‌ها و آثار است
	زبان ایران باستان از زبانهای		
۳۷	منصرف است		

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
ترجمه کتیبه دار یوش در بیستون	۶۳	پیدایش خط و مراحل کمال آن	۳۹
ترجمه قسمتی از کتیبه نقش رستم	۶۷	نخستین نوشته انسان خط	
قسمتی از نوشته دار یوش در		تصویری بوده است	۳۹
تخت جمشید (کلیشه)	۶۹	مرحله دوم خط بندها و نگاری است	۴۱
چند کلمه از سنگبشته‌های		دوره سوم خط، مرحله خط آهنکی	
تخت جمشید و بیستون	۷۰	یا صوتی بوده	۴۳
چند کلمه از کتیبه نقش رستم	۷۰	دوره چهارم، مرحله خط	
نخستین دانشمندی که موفق		الفبائی است	۴۳
بنخواندن خط میخی شد	۷۱	لغت الفباء	۴۳
کتیبه‌های دیگری که بخط		پیدایش و ظهور خط میخی	
میخی است	۷۳	در ایران	۴۴
خط و زبان وادیات پهلوی	۷۵	سومروآکاد	۴۵
خط و زبان پهلوی شمالی	۷۷	خط در داستان ایران	۴۸
زبان و خط پهلوی جنوبی یا		خط میخی هخامنشی نخستین	
پهلوی ساسانی	۷۸	ایرانیان است	۴۹
الفبای پهلوی	۸۰	اشکال و صعوبت خط میخی	۵۰
نمونه از خط پهلوی (کلیشه)	۸۲	خط آرامی (پهلوی)	۵۰
کتب و آثاری که بخط و زبان		الفبای فنیقی	۵۱
پهلوی است	۸۳	الفبای لاتینی	۵۲
قسمت اول کتابهای دینی است	۸۳	الفبای آرامی هم از الفبای	
قسمت دوم کتابهای اخلاقی است	۸۴	فنیقی گرفته شده	۵۲
کتاب بن‌دهش و مندرجات آن	۸۴	نژاد و مسکن ایرانیان قدیم	۵۴
کتاب اندرز آذربادمهراسپندان		ایران و یح یا سرمزل	
و شرح حال او	۸۶	ایرانیان قدیم	۵۶
قسمت سوم کتابهایست که		علت آمدن آریانیان به بلات ایران	۵۷
مربوط بامور دینی است	۸۷	بخش اول - ادبیات پیش از	
رساله خسرو گوانان		اسلام، خط و زبان دوره	
وریدکوی	۸۸	هخامنشیان	
شعر هجائی و اشعار عروضی	۹۲	خط و زبان مادها	۵۸
اشعار مانی	۹۵	فارسی باستان	۵۹
خط و زبان وادیات اوستائی	۹۶	خط میخی هخامنشی (کلیشه)	۶۱

عنوان	صفحه	عنوان	صفحه
اوستا و زند و بازند	۹۷	ظهور پیغمبر اسلام	۱۳۸
کتاب اوستا و جمع آوری آن	۹۸	شرح احوال آنحضرت	
قسمه‌های پنجگانه اوستا	۹۹	(درحاشیه) ۱۴۱ تا ۱۳۸	
(بستا - ویسپرت - وندیداد		جنگهای ایران و عرب	۱۴۳
یشتها - خرده اوستا	۱۰۱	انقراض دولت ساسانی	۱۴۶
زمان اختراع خط اوستائی	۱۰۱	اسلام و جاهلیت	۱۴۷
الفبای اوستائی یادین		نتیجه استیلای عرب	۱۴۹
دیبره (کلیشه)	۱۰۳	بعضی از علمای عربی نویس	
جنبه ادبی اوستا	۱۰۴	ایران در دوره استیلای عرب	۱۵۱
آغاز اوستاشناسی در اروپا	۱۰۵	نفوذ ایرانیان در اعراب	۱۵۷
زرتشت و محل و زمان ولادت او	۱۰۶	تأثیرات ایرانیان در اعراب	۱۵۹
آیین زرتشت و تعلیمات دینی		نهضت شعوبیه	۱۶۱
و اخلاقی او	۱۰۸	تشکیل فرقه‌های مذهبی	۱۶۵
امشاسپندان	۱۱۰	سنياديه - بابك خرم‌دینی	۱۶۶
کتیبه‌های دوره ساسانیان	۱۱۳	شروع استقلال ایران	۱۶۷
شعر و موسیقی در زمان ساسانیان	۱۱۵	ابن مقفع و ماه نخشب	۱۶۹
آلات موسیقی دوره ساسانیان	۱۲۰	تجول زبان پهلوی بفارسی دری	۱۷۰
نهضت علمی ایرانیان در		زبان دری	۱۷۲
دوره ساسانیان	۱۲۱	اختلاف بین زبان پهلوی و	
قصه شطرنج	۱۲۵	زبان فارسی دری	۱۷۴
علماء و هنرمندان دوره ساسانی	۱۲۶	خصوصیات زبان فارسی	
(آذرماه اسپندان - اردوی ویراف		دری و پهلوی	۱۷۴
بزرگمهر - بازبد - نکبسا - مانی		تحولات و تغییراتی که در	
مزدك ۱۳۲ تا ۱۲۶		زبان پهلوی پدید آمده	۱۷۶
مختصات نشر قدیم و اختصاصات		اختلافات صرفی و نحوی بین	
نشر پهلوی دوره سامانی	۱۳۲	زبان پهلوی و فارسی دری	۱۷۹
بخش دوم - ادبیات ایران		نخستین شاعر بعد از اسلام	۱۷۹
بعد از اسلام		دوره‌های ادبی بعد از اسلام	۱۸۳
اوضاع ایرانیان در اواخر		اول - ادبیات دوره سامانی	
سلطنت ساسانیان	۱۳۵	شامل دوره سامانی و آل زبار	
بزدگرد سوم و حمله اعراب		و آل بویه و غزنویان	۱۸۷
بابران	۱۳۷	علوم و ادبیات دوره سامانیان	۱۸۸

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
۲۱۹	خوارزمشاهیان	۱۹۰	معتزله
	ایجاد تشتت در مملکت سلجوقیان	۱۹۱	خنبلیها
۲۲۳	و ظهور فرقه اسمعیلیه	۱۹۱	اخوان الصفا
	طبقات مذهبیه اسمعیلیه و عقاید		سبک نثر دوره سامانی و
۲۲۵ تا ۲۲۴	و آئین آنها	۱۹۳	تعریف سبک و نوع
۲۲۸	نفوذ صوفیه و مبدء تصوف	۱۹۴	اقسام سبک باصطلاح اروپائیان
۲۲۸	وجه تسمیه صوفی		تطبیق سبکهای اروپائی با
	تشکیلات صوفیه و امتیاز	۱۹۶	سبکهای ادبی ایران (در حاشیه)
۲۳۱	و جدائی آنها از متشرعه	۱۹۷	تعریف نثر
۲۳۳	امتیازات ادبی دوره سلجوقی	۱۹۸	مختصات نثر دوره سامانیان
	اختصاصات نثر دوره سلجوقیان	۲۰۰	شعر در زمان سامانیان
۲۳۹	و خوارزمشاهیان		اصطلاحات علم بدیع و محسنات
۲۴۱	سبک اشعار دوره سلجوقیان		شعری، قافیه - سجع - ترصیع
۲۴۳	سبک عراقی		جناس - تضاد - تشبیه و استعاره
۲۴۶	اختصاصات سبک عراقی		تبیین و تفسیر، حشو و ملیح - تمسیق
۲۴۷	ادبیات دوره مغول و تیموریان		صفات - مراعات النظیر - نسیم
	کارهای نیکه مغول بواسطه		و تشبیب - غزل - قصیده - مثنوی
۲۵۱	ایرانیها انجام دادند		قطعه - رباعی دوبیتی - ترجیع بند
	ناریخ نویسی در دوره مغول	۲۰۷ تا ۲۰۱	ترکیب بند - هسمط
۲۵۴	و خدمات او	۲۰۸	سبکهای مختلف شعر فارسی
	خدمات مهمی که خواجه نصیر طوسی	۲۰۸	سبک خراسانی یا ترکستانی
۲۵۴	انجام داد و تالیفات او	۲۱۱	اختصاصات معنوی اشعار
۲۵۴	تصوف در دوره مغول		سبک اشعار دوره غزنویان
۲۵۵	مولوی و عرفان	۲۱۳	و دوره اول سلجوقی
۲۵۸	نثر دوره مغول و تیموریان		احوال و اوضاع علوم و
۲۶۰	سبک کتابهای دوره مغول	۲۱۴	ادبیات دوره غزنویان
۲۶۱	نثر سعدی	۲۱۷	اختصاصات نثری دوره غزنویان
۲۶۴	ادبیات دوره تیموری		ادبیات دوره سلجوقیان و

صفحه	عنوان	صفحه	عنوان
	انقلاب فکری و بروز		شبک اشعار دوره تیموری
۲۸۶	سبکهای مختلف	۲۶۷	(تطور سبک عراقی)
	تبدیل سبک عراقی بسبک	۲۶۸	ادبیات دوره صفویه
۲۸۷	خراسانی		سبک نثر دوره صفویه در
۲۸۸	پیدا شدن سبک تازه در نثر	۲۷۵	ایران و هند
۲۹۰	ادبیات دوره مشروطیت	۲۷۷	پیدایش سبک هندی
	سبک اشعار در دوره	۲۷۹	اختصاصات سبک هندی
۲۹۳	بازگشت ادبی	۲۸۲	دوره بازگشت ادبی
		۲۸۴	رستاخیز یا بازگشت ادبی

منابعی که برای نوشتن این کتاب از آنها استفاده شده

- | نام کتاب | مؤلف |
|---------------------------------|--|
| ۱ - تاریخ ادبیات ایران | (تألیف پروفیسور ادوارد برون - ترجمه مرحوم رشید یاسمی) |
| ۲ - تاریخ ادبیات معاصر | (تألیف رشید یاسمی) |
| ۳ - تاریخ ادبیات ایران | (تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر)
از انتشارات مؤسسه وعظ و خدایه |
| ۴ - جزوه های تاریخ ادبیات ایران | (تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر)
استاد دانشگاه |
| ۵ - تاریخ ادبیات ایران جلد اول | (تألیف آقای جلال الدین همایی)
استاد دانشگاه |
| ۶ - تاریخ ادبیات ایران جلد دوم | (تألیف آقای جلال الدین همایی)
استاد دانشگاه |
| ۷ - تاریخ ادبیات ایران | (تألیف آقای دکتر رضا زاده شفق)
استاد دانشگاه |
| ۸ - فرهنگ ایران باستان | (تألیف آقای پورداد استاد دانشگاه) |
| ۹ - جزوه های فرهنگ ایران باستان | (تقریرات آقای پورداد استاد دانشگاه) |
| ۱۰ - تاریخ ایران قدیم | (تألیف مرحوم مشیرالدوله پیرنیا) |
| ۱۱ - تاریخ ایران | (تألیف آقای اقبال استاد دانشگاه) |
| ۱۲ - یشتها | (تألیف و تفسیر آقای پورداد استاد دانشگاه) |
| ۱۳ - یسنا | (تألیف و تفسیر آقای پورداد استاد دانشگاه) |

- یا -

- | نام کتاب | مؤلف |
|---|---|
| ۱۴ - کاتها | (تألیف و تفسیر آقای پوزداود استاد دانشگاه) |
| ۱۵ - خرده اوستا | (تألیف و تفسیر آقای پوزداود استاد دانشگاه) |
| ۱۶ - کتاب سبک شناسی جلد اول | (تألیف مرحوم ملک الشعرای بهار استاد دانشگاه) |
| ۱۷ - کتاب سبک شناسی جلد دوم | (تألیف مرحوم ملک الشعرای بهار استاد دانشگاه) |
| ۱۸ - کتاب سبک شناسی جلد سوم | (تألیف مرحوم ملک الشعرای بهار استاد دانشگاه) |
| ۱۹ - ترجمه کتاب پلوتارخ | |
| ۲۰ - جزوه های تاریخ ادبیات قبل از اسلام (تقریرات آقای دکتر شفق استاد دانشگاه) | |
| ۲۱ - جزوه های ادبیات ایران | (تقریرات مرحوم ملک الشعرای بهار استاد دانشگاه) |
| ۲۲ - اخلاق ایران باستان | (تألیف آقای دینشاه ایرانی) |
| ۲۳ - راهنمای زبان پهلوی | (تألیف آقای دکتر روبن ابراهامیان استاد دانشگاه) |
| ۲۴ - دیوان منوچهری | (بتمحیح آقای دبیرسیاقی) |
| ۲۵ - خمسه نظامی | |
| ۲۶ - تاریخ علم کلام | (تألیف پروفیسور شبلی نعمان - ترجمه سید محمد تقی فیخر داعی گیلانی) |

تالیف

- | نام کتاب | مؤلف |
|-----------------------------------|--|
| ۲۷ - شعر العجم - جلد اول | (تألیف پرفسور شبلی نعمان - ترجمہ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی) |
| ۲۸ - شعر العجم - جلد دوم | (تألیف پرفسور شبلی نعمان - ترجمہ سید محمد تقی فخر داعی گیلانی) |
| ۲۹ - جزوہ های زبان شناسی | (تقریرات آقای دکتر محمد مقدم استاد دانشگاه) |
| ۳۰ - ایران کودہ (راجع بخطوط میخی) | (تألیف آقای دکتر محمد مقدم استاد دانشگاه) |
| ۳۱ - ایران کودہ (داستان جم) | (تألیف آقای دکتر محمد مقدم استاد دانشگاه) |
| ۳۲ - کتاب علم و ادب | (تألیف آقای ابراهیم منقح) |
| ۳۳ - کتاب معیار اللغه | |
| ۳۴ - کتاب غیث اللغات | |
| ۳۵ - پیدایش خط و خطاطان | (تألیف میرزا عبدالعظیم خان مدیر مجلہ چہرہ نما) |
| ۳۶ - بر تو اسلام (جلد اول) | (تألیف احمد امین مصری - ترجمہ آقای عباس خلیلی) |
| ۳۷ - المعجم فی معاییر اشعار العجم | (تألیف محمد بن شمس قیس رازی) |
| ۳۸ - کتاب عهد عتیق (توراة) | |
| ۳۹ - مقدمہ کلیلہ و دمنہ | (بقلم آقای میرزا عبدالعظیم خان قریب) |
| ۴۰ - شرح حال عمر خیام | (تألیف احمد حامد صراف) |

-بیج-

نام کتاب	مؤلف
۴۱ - زیبا شناسی	(تألیف آقای علینقی وزیرى استاد دانشگاه)
۴۲ - المنجد	(تألیف لويس معلوف)
۴۳ - اعتماد بنفس	(تألیف ساموئیل اسمایلز - ترجمه آقای على دشتی)
۴۴ - تاریخ صنایع ایران	(تألیف دکتر ج. کریستن ویلسن - ترجمه آقای عبدالله فریار)
۴۵ - فرهنگ خاور شناسان	(تألیف آقای ابوالقاسم سحاب)
۴۶ - شماره های سوم و چهارم از سال ۱۱ مجله ارمنستان (مقالات موسیقی در زمان ساسانیان	بقلم آقای دکتر خانبابایی)
۴۷ - طبقات سلاطین اسلام	(تألیف استانبولی لین بول - ترجمه آقای عباس اقبال استاد دانشگاه)
۴۸ - لب التواریخ	(تألیف یحیی بن عبداللطیف الحسینی القزوينی)
۴۹ - جنات الخلود	(تألیف محمد رضا بن محمد مؤمن)
۵۰ - طبقات الاعم	(قاضی ابوالقاسم صاعد بن احمد اندلسی)
۵۱ - تاریخ تمدن اسلام	(تألیف گوستاو لوبون)
۵۲ - فیه مافیه	(تألیف مولانا جلال الدین رومی با تصحیح و حواشی استاد محترم آقای بدیع الزمان فروزانفر)
۵۳ - جزوه های سنجش ادبیات	(بیانات مرحومه خانم فاطمه سیاح استاد دانشگاه)

- يد -

- | نام کتاب | مؤلف |
|-----------------------------------|---|
| ۵۴ - سخن سنجی | (تألیف آقای دکتر لطفعلی صورتگر) |
| ۵۵ - تحقیق در احوال و زندگی مولوی | (تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر) |
| ۵۶ - شاهکارهای نشر معاصر | (تألیف آقای سعید نفیسی استاد دانشگاه) |
| ۵۷ - سعدی نامه | (ضمیمه مجله آموزش و پرورش) |
| ۵۸ - از سعدی تا جامی | (تألیف پروفسور ادوارد برون - ترجمه جناب آقای علی اصغر حکمت استاد دانشگاه) |
| ۵۹ - سخن و سخنوران جلد اول | (تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه) |
| ۶۰ - سخن و سخنوران جلد دوم | (تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه) |

Petit Larousse Illustré - ۶۱

از خوانندگان محترم استدعا می‌نماید که غلط‌های کتاب را مطابق جدول

زیر تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۲۱	تملق	متملق
۸	۱۰	واز نعمتهای	و مردم آن کشور از نعمتهای
۲۱	۳	مینوسد	مینویسد
۲۱	۱۷	مینوسد	مینویسد
۲۹	۱۲	مردرك	مردوك
۳۳	سطر آخر	میگردند	میگردد
۳۴		نحول در معنی باید در سطر دوم نوشته شود	
۳۷	۱	آن وهجاها	آن هجاها
۳	۶	عبارتند آریائیان	عبارتند از آریائیان
۴۶	۱۴	تقویت میشد	تقویت میشدند
۴۶	۱۷	هزار سال	هزاران سال
۶۷	سطر ۲	گزیب	گوید
۶۷	۸	کمی	کنی
۷۰	۱	بزرگ ماشاه شاهان	بزرگ شاه شاهان
۷۹	۸	ملکا ملکا	ملکان ملکا
۱۱۳	۱	بی بضاعت	بی بضاعت
۱۲۷	۱۳	بر بسط	بربط
۱۴۳	۱۹	پافشاری کرد	پافشاری کردند
۱۵۱	۱۳	هوش و استعداد	هوش و استعداد
۱۵۴	۱۱	کسانی	کسانی
۱۸۴	۱۵	رافع ، طلبید	رافع بود ، طلبید
۱۹۲	۵	محققین	محققین
۱۹۴	۶	اروپائیات	اروپائیان
۱۹۵	۱۴	سمبلهارا که	سمبلها را بیان می‌نماید که
۲۰۲	۶	صنعتی	صفتی
۲۰۵	۵	گفته هر غزلی	گفته اند هر غزلی
۲۰۹	۱	اخلاقی وجود دارد	اختلافی وجود دارد
۲۲۲	یک سطر با آخر مانده	تشبیه محسوب	تشبیه محسوس
۲۲۶	۹	اسمیلیه	اسمیلیه
۲۴۳	۱۷	بلند و بزرگ قدر	بلند مرتبه و بزرگ قدر

تاریخ تحول و تطورات ادبیات ایران

در قلمرو

تعریف ادب و ادبیات

تعریف ادب - ادب را در لغت برای معانی چند از قبیل : حد و اندازه نگه داشتن و شایستگی و لیاقت و ظرافت و زیبایی ، دانش ، رفتار و کردار و گفتار پسندیده و کیاست استعمال کرده اند و بعضی آن را بمعنی مطلق فرهنگ میدانند و گویند که ادب با علم و دانش فرقی ندارد و بر تمام عالم و معارف اطلاق میشود و عرفاً بمعنی گفتار یا نگارش زیبا میباشد .

و در اصطلاح ادب عبارت از هر ریاضت پسندیده و تهذیبی است که بواسطه آن انسان بفضیلتی از فضائل آراسته شود
علم ادب یا سخن سنجی عبارت است از معرفت باحوال نظم و نثر از حیث درستی و نادرستی و خوبی و بدی و مراتب آن و باصطلاح جدید علم ادب مهارت یافتن در فن نظم و نثر است با تضمن روح انتقادی که نویسندگان یا شاعر حوادث طبیعی و اوضاع اجتماعی را بنظر انتقاد بنگرد و آنچه بر رای اصلاح اخلاق و جامعه بنظرش سودمند میآید با عبارت لذت بخش بیان کند

تعریف ادبیات - ادبیات یا کلام زیبا عبارت از قسمتی -تالیفات فکری و ادراکات ذهنی ماست که بیشتر مبین نگوئی باشد از قبیل محسنات شعری و فصاحت و بلاغت در کلام و بعضی دانشمندان ادبیات را قسمی از هنرهای زیبا شمرده و آن را اینطور تعریف میکنند: ادبیات هنر خلق زیبایی بوسیله کلمات بطرز شعر یا نثر است.

گاهی از ادبیات تمام فنون و علوم که مربوط بذوق و احساسات و عواطف بشری است اراده نموده و آن را اینطور تعریف میکنند: ادبیات هنر بیان احساسات و تأثرات و ابراز عواطف و آشکار ساختن قریحه و ذوق و استعداد فطری بشری است چه بواسطه ترکیب و هم آهنگ نمودن اصوات و کلمات و چه بوسیله اشکال و صور بنا بر این تعریف ادبیات تمام هنرهای زیبا را شامل میشود.

ادبیات و هنرهای زیبا

چون منظور ادیب از ادبیات آراستن و تهذیب درون است و میخواهد خویشتن را بتمام معنی زیبا سازد و متخلق و متصف بصفات جمال زیبای مطلق گرداند میتوانیم بگوئیم که ادبیات مجموعه علوم و فنونی است که بوسیله آن انسان دارای ملکه خلق زیبایی میشود از این تعریف چنین نتیجه میگیریم که تمام هنرهای زیبا مندرج در معنی وسیع ادبیات میباشد و هر يك از آنها قسمی یا شعبه ای از ادبیات خواهد بود زیرا هر يك از هنرها خلق و ایجاد يك نوع زیبایی مخصوصی است - چنانچه موسیقی هنر خلق زیبایی بوسیله صدا و آهنگها و شاعری و نویسندگی هنر خلق زیبایی بوسیله کلمات بطرز شعر یا نثر و نقاشی هنر خلق زیبایی بوسیله ترسیم موجودات و مجسمه سازی و حجاری هنر خلق پیکره های زیبا بوسیله مواد سخت

و بادوام است بالاین بیان و تعریف رابطه بین ادبیات و هنرهای زیبا بخوبی معلوم میشود .

مقام ادبیات در هنرهای زیبا

بسیاری از دانشمندان معتقدند که شعر و ادبیات از هر چیزی که مبین نیکوئی باشد برتر است کانت فیلسوف مشهور (۱۸۰۴ - ۱۷۲۴) برتری را بشاعری میدهد و شعر را بهترین غذای روح و فکر میدانند هگل فیلسوف آلمانی (۱۸۳۱ - ۱۷۷۰) گوید که شاعری تمام مزایای موسیقی و هنرهای مصور^۱ را در بردارد پول دوکا (Paul Duka) موسیقی دان معاصر نیز گوید: يك هنر بیش نیست آنهم شاعری است.

علومى كه از ارکان اصلی ادبیات

بشمار میروند

راجع بعده علوم ادبی بین ادبا اختلاف است و شماره آنها از هشت تا چهارده علم نوشته اند - مشهورترین علومى كه اكثر دانشمندان از آنها نام برده اند عبارتند از:

(۱) درزیبائی شناسی هنر را بدو قسم میکنند اول فن رسوم یا هنر های مصور (پلاستیک) که وسیله تشخیص آنها چشم است مانند نقاشی و مجسمه سازی و حجاری و معماری دوم فن صوت یا هنر های مصوت یا (فونتیک) که وسیله تشخیص آنها گوش است مانند ادبیات و موسیقی هر چند که ادبیات و شعر و نهای موسیقی با چشم خوانده می شود ولی چون منظور از این فنون اینست که شنیده شوند و گوش از شنیدن آنها لذت برد از اینجهت اینها را جزو هنرهای مصوت می شمارند - باید دانست که ظرف وجود هنرهای مصوت مکان می باشد .

۱- علم صرف ۲- علم نحو ۳- علم اشتقاق ۴- علم لغت ۵- علم معانی
 ۶- علم بیان ۷- علم بدیع ۸- عروض و قوافی ۹- علم تاریخ و انساب
 ۱۰- علم مسالك و ممالك (جغرافیا) ۱۱- علم انشاء ۱۲- علم محاضرات
 (یا حاضر جواب بودن) بعضی دانشمندان منطق و خط و علم استیفاء (علم
 محاسبه دخل و خرج که مخصوص منشی گری و دفتر داری بوده است) و
 علم لغز و معمّا (علم احاجی و اغلوطات) و علم امثال و دواوین و غیره را
 نیز از ارکان علم ادب محسوب داشته اند.

ادیب کسی را گویند که همه این علوم یا بعضی از آنها را بداند و فرق بین ادیب
 و عالم آنست که ادیب از هر علم بهتر و نیکوترش را انتخاب میکند ولی عالم يك
 علم را انتخاب کرده و در آن مهارت می یابد و متخصص در آن علم میشود.

مقصود از تاریخ ادبیات

مقصود از تاریخ ادبیات آگاهی از سرگذشت لغات و افکار و تألیفات
 فکری و عقلی يك قوم و ملت است بنابراین در تاریخ ادبیات از کلیه آثار
 حیاتی و تمدن يك ملت از رسوم و عقاید و افکار و زبان و صنایع و هنرهای
 زیبا و تشکیلات و سازمانهای کشوری و لشکری و خط و اخلاق و عادات و
 غیره گفته گو میشود و بعلاوه از علت پیدایش و تنزل و ترقی علمی و فکری
 آنان سخن بمیان می آید پس در تاریخ ادبیات از هر چیزی که فکر و ذوق
 و قریحه آن را بوجود آورده گفته گو میشود و در اهمیت تاریخ ادبیات همین
 بس که اگر خواسته باشیم علت اصلی تمدن و ترقی یا تنزل و انحطاط و
 موجبات پیشرفت سیاسی و اقتصادی و اجتماعی قومی را معلوم کنیم بدون
 پی بردن بتاریخ ادبیات آن قوم معلوم نخواهد شد.

تحول ادبیات و سیر تکاملی لغات

همانطوریکه فکر بشر روز بروز ترقی میکند و از مرحله‌ای به مرحله کاملتر وارد میشود و در اثر ریاضت و ورزش مطابق قانون تکامل بسیر خود ادامه میدهد بهمان قسم لغات و کلمات و زبان و ادبیات نیز تحول و تغییر می‌یابند و سیر تکاملی دارند.

یکی از دانشمندان^(۱) گوید: لغت نیز در تحت ناموس نشوء و ارتقاء متواضع است، و قرن بقرن بلکه سال بسال و روز بروز طریق کمال را می‌پیماید و سیر تکاملی دارد و احوالی را دارا است که بایکدیگر مختلف است لغات عالم بواسطه اختلاطی که بین ملل میباشد و عوامل دیگر از قبیل وجود عادات و آداب و شرایع در هر عصر تغییر می‌یابد و ممکن است در اثر تغییراتی که در زبان راه پیدا می‌کند لهجه‌ای تغییر کند یا لغات تازه‌ای پیدا شود یا لغاتی از بین برود خلاصه کلام آنکه لغات اهل عالم یکسیر طبیعی دارد و انقلابانی بر آنها عارض میشود و عیناً حکم ملت و نژادی را دارد که در بدو امر سرزمینی را محل خود قرار میدهند و رفته رفته زیاد میشوند و آداب مخصوصه‌ای اختیار مینمایند و دوره ترقی و انحطاطی دارند و هر لحظه بوسعیت سلطنت و حکومت و نفوذ خویش میافزایند و احوال مختلفه پیدا میکنند و کم یا بیش بزندگی خود ادامه میدهند و سرانجام یا بالمره از بین میروند و اثری از آنها باقی نماند یا اینکه در صفحه تاریخ عالم آثاری بیادگار می‌گذارند وقتی که در ملل و عالم و آداب و شرایع آنها دقت کنیم می‌بینیم که اندک اندک یکنوع حرکت

۱ نقل از تاریخ ادبیات آقای همایی استاد دانشگاه با اختصار و

نهایی دارد که بعد از انقضای مدتی بروز کرده منتهی بیک انقلاب سیاسی یا اجتماعی میگردد لغت هم در هر دوره تابع انقلابات کشته و انقلاب پیدا میکند و مقصود از نهضت علمی یا سیاسی و اخلاقی همین است که بدان اشاره شد و گاهی هم در میان کشمکشها و انقلابها لغت زنده‌ای بحیات خود خاتمه میدهد و مطلقاً محو و نابود میگردد.

بهر حال زبان و ادبیات مانند موجودات زنده مراحل مختلف و طفولیت جوانی و پیری را می‌پیمایند و سرانجام یا بکلی منقرض میشوند یا بصورت دیگری در می‌آیند و بکلی از صورت اصلی خود متمایز میشوند که پس از مدتی دراز دو زبان مختلف بشمار می‌روند.

و علت آن تغییرات لایق‌طعی است که عارض آراء لغات میشود. بهمین جهت در تعیین عدد زبانهای عالم دانشمندان را اشکال و اختلاف دست داده و در شماره آنها با یکدیگر توافق ندارند و عده لغات و زبانها را از چهار هزار تا شش هزار گفته‌اند.

زبان و ادبیات و قوانینی در طی نمو و ارتقاء خود تغییراتی کرده و بطور نهایی بسمت کمال سیر مینمایند - این سیر پس از مدتی مدید ظاهر میشود و نتایج آن بشکل انقلابی بروز میکند انقلاب مزبور که در ادبیات و لغت نهضت تعبیر میشود یا از اختلاط ملل یا بواسطه ظهور پیغمبری صاحب نفوذ یا مقنن و فیلسوفی بزرگ یا نابغه‌ای پیدا میشود چنانچه ظهور پیغمبر ماحضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله در جامعه عرب تولید نهضتی کرد و در لغت و ادبیات ایشان انقلابی ایجاد نمود و انقلاب کبیر فرانسه سبک ادبیات را در فرانسه و اروپا برگردانید و اصطلاحات جدید و الفاظ تازه‌ای در لغات آنان بوجود آورد.

تأثیر محیط در ادبیات

همانطوریکه بمقتضیات زمان و مکان وضع زندگانی مردم از خوراک و لباس و مسکن و آداب و رسوم و افکار و عقاید تغییر می یابد بهمان قسم در اثر مرور زمان و تغییر محیط و اختلاف عقاید و نشر افکار دینی و علمی و سیاسی و حوادث تاریخی و غالبیت و مغلوبیت و مهاجرت و آمیزش ادبیات آنان نیز تغییر میکند در اثر همین تغییر محیط زمانی و مکانی و اجتماعی است که می بینیم آثار منظوم یا مثنوی یا مکتبی با ملت دیگر اختلاف دارد حتی اینکه ادبیات يك ملت در يك دوره بخصوص با دوره دیگر از حیث سبك متفاوت میشود. لغات و زبان ادبیات نیز مانند موجودات دیگر بحکم کلی تطابق با محیط در هر دوره و زمان و مکانی منطبق با محیط گذشته و از اوضاع و احوال دوره هائی که در آن بوجود آمده اند بخوبی حکایت میکنند همین اختلاف محیط است که ملتی را همیشه متوجه اشعار غنائی و غزل سرایی مینماید و ملت دیگری را با افکار صوفیانه و عقاید فلسفی مشغول میسازد و روی همین اصل است که می بینیم عده ای از شعرا پیوسته میکوشند که افکار لطیف خود را با الفاظ زیبا و تشبیهات و استعارات و کنایات بیان نمایند و برعکس شعرای ملت دیگر در ادبیات و اشعار خود موجودات را همانطور که هستند بدون اغراق با الفاظ ساده و خالی از آرایش توصیف و تعریف مینمایند و براستی و درستی از آنها حکایت میکنند و به کلاف نمیرد از ندهمین اختلاف محیط مادی یا معنوی است که در روحیه يك نویسنده یا شاعر تأثیر بسزا داشته آنرا شاعر آزاده و بلند همت و با شهامت جلوه گر میسازد یا آنرا زبون و تملق و چاپلوس بار می آورد.

در سرزمینی که از مواهب بی‌شمار طبیعت محروم است و در آنجا جز دود و دمه غلیظ چیزی مشاهده نمیشود یا بجز صخره های عظیم و آفتاب سوزان چیز دیگری وجود ندارد اگر احيانا نویسنده یا شاعر گلی یا سبزه زاری یا آبشاری را ببیند و بخواهد آن را توصیف نماید آنرا همانطوریکه هست و می بیند تعریف مینماید و برای خبر دادن و وصف آن چیز حقیقت گوئی میکند و جنبه حقیقی آنرا در نظر میگیرد چنین شاعر یا نویسنده (رئالیست Réaliste) میشود و همین حقیقت گوئی برای او و امثال او که نظیر این موجودات و مناظر طبیعی را ندیده اند تازگی دارد و همین توصیف برای آنان مفید است و از شنیدن آن لذت میبرند اما در کشوری که سراسر غرق سبزه و ریاحین است و از نعمتهای گوناگون و فراوان طبیعت برخوردارند توصیف حقیقی موجودات برای کمترینیکه شب و روز در میان این نعمت ها پرورش می یابند لذت بخش نخواهد بود از اینجهت نویسنده یا شاعر برای اینکه گفتارش سودمند شود و در دلها نشیند و مردم بسخنانش دلبنده شوند ناگزیر است که به مطالب و توصیفات خود تازگی دهد و آنها را در لباسی هرچه زیبا تر بیار آید. از اینرو با تشبیه و کنایه و استعاره و مجاز و صنایع بدیعی مقصود و منظور خود را بیان میکند و شنونده را از این محیط خاکی در يك عالم معنوی روحانی که ندیده و نشنیده میبرد تا چشم و گوش درون و باطنش متوجه آن عالم خیالی شود و از دیدن و شنیدن آن موجود لذتی یابد. شاعری که پرورده دامن چنین طبیعت بخشنده ایست موجودات را به چشم دیگری غیر از چشم ظاهر می بیند و آنها را زنده و باروح می پندارد و از اینرو با آنان راز و نیاز دارد و بگفتگو مشغول است و هیچش موی را می بیند و اشارات اب-رو را مشاهده میکند. سرو را خوشرفتار

و گل را شاهد ناز دار - بر گس را نیم خواب و بیمار و لاله را داغدار و تمام موجودات عالم را گویا و بینا و شنوا و عاشق بقرار می انگارد از همین جا است که مثلاً يك شاعر ایرانی یا هندی یا چینی یا شاعر سوئدی یا ایسلندی اختلاف در سبك پیدا میکند و شاعر ایرانی یا هندی افکارش متوجه بجائی می شود که کس ندیده و نشنیده و خیالات و همی دقیقی که حل معانی آن از مقدرات فکر یکنفر اروپائی دور است همواره پیشرو ادبیات ایران دهند میشود همین تأثیر بود که ادبیات آسیا را ایجاد نمود و نقصان سرمایه های طبیعی در سر زمین اقوام لاتین آنها را بتفحص و جستجوی همان چیزیکه بی بهره بودند وادار ساخته و احتیاج آنان بمادیات افکار ادبی آنها را بطرف همان مادیات مفقوده محیط خود سوق داده ادبیات اروپائی را ایجاد ساخت^۱

شاعر یا آینه محیط

شاعر آینه محیط است - اگر خواسته باشیم از اوضاع و احوال اجتماعی دوره ای مطلع شویم باید بآثار منظوم یا منثور آن دوره مراجعه کنیم - طرز بیان شاعر و نویسنده حکایت از احوال درونی آن میکند - اگر شاعر دلخوش و با نشاط باشد شعر او قهراً نشاط انگیز خواهد بود و اگر افسرده و دل شکسته باشد شعر او نیز از سوز درونش حکایت میکند .

پس اگر محیط اجتماعی فاسد باشد شاعری که زاده آن محیط است خواه ناخواه در اشعار خود شکایت از روزگار میکند و اگر محیط اجتماعی خوب و مردم دوره ای درستکار و وظیفه شناس باشند همیشه

۱ - از گفتار مرحوم ملك الشعرای بهار نقل از تاربخ ادبیات

شاعر نسبت بمردم و اوضاع و احوال خوشبین است و از روزگار و کسی گله و شکایت ندارد .

همچنین اگر شاعر در میان يك ملت فاتح ظهور کند مینیم که دارای طبعی بلند است و عزت نفس و شهامت و شجاعت و صراحت لهجه او از اشعارش نمایان است و همیشه بخود میبالد و روزگار را مطیع اراده خود میداند . يك شاعر عاشق پیشه در ملت فاتح پیوسته از وصل و کهرانی ولذت وصل سخن میراند و از بخت خود شکایت نمیکند ، در مقابل معشوق خوشتن را زبون و بیچاره نمیشمارد ، یار را مهربان میدانند و از خطر راه عشق نمیرهاسد ، خود را مظفر و منصور میندازد و سرخوش و با نشاط دست از طلب بر نمیدارد تا بکام دل رسد .
حافظ گوید :

چرخ برهم زخم از جز بمرادم گردد

من نه آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک

شاعر زمانی که این شعر را میسروده دارای روحیه قوی و دلی شاد بوده و در آن ساعت چرخ و فلک را چون بازیچه ای در دست خود عاجز و ناتوان میدانسته است .

ولی اگر شاعر در میان ملت مغلوبی باشد مانند دیگران تن بذلت و خواری میدهد و از انتقام و جبران بدبختی منصرف میشود . ملت مغلوب شعر حماسی و رزمی ندارد و تمجید شجاعت و زور آزمائی و ساختن سرگذشت پهلوانان و فاتحین در اشعارش نیست و برعکس خاطره های تیره روزی عشاق و بدبختی مردم و ظلم ستم گران و بیقدری دنیا و گوشه نشینی مردمان خدا ، پرسش روز جزا ، دلگشائی و ترهت بهشت و آسایش پس از مرگ پایه سخنانش میباشد .

يك شاعر عاشق درچنين ملت مغلوبی بيشتر از بيوفائی معشوق و
 هرك عاشق سخن رانده و بتملق و فروتنی و خواری تن در ميدهد
 اين همين محيط است كه در فكر دو شاعر دو مضمون مغاير و
 مخالفی را پرورانيده و در حقيقت او است كه غالبيت و مغلوبيت را تا
 اعماق حيات معيشتی و ادبی اين دو شاعر تأثير داده و نتيجه اين تاثير
 عميق را از نوك خامه های آن دو بشكل دو غزل بيرون فرستاده است
 ادبيات فارسی در عصر سامانيان و غزنويان و سلجوقيان دارای
 روحی عليحده و در عصر مغول دارای روح ديگر و در اواخر صفويه و
 اوایل قاجاريه دارای روح جداگانه بوده و امروز روحی ديگر دارد و
 هيچكدام از اين حالات باهم شبیه نيستند .
 زود کی شاعر قرن سوم ميگويد :

شاد زی با سیاه چشمان شاد كه جهان نيست جز فسانه و باد
 ز آمده شادمان نبايد بود و ز گذشته نكرد بايد ياد
 ابر و باد است اين جهان و فسوس باده پيش آر هر چه بادا باد
 نيك بخت آنكه او بداد و بخورد شور بخت آنكه او نخورد و نداد

شاعر در عصری بوده است كه فتوحات سامانيان درجات اعلاي
 خود را طی نموده و روز خوش و طرب و داد و دهش و تقسيم غنائم رسیده
 بوده است اينستكه بكامرانی و وصل و ييفكري و عدم ترديد و تزلزل و
 بخشش نوبد داده و توصيه مينمايد و چنان بعصر و محيط خود راضی و خوش
 است كه نه گذشته را قابل تذكر دانسته و نه آينده را شايد ان انتظار
 ميند . ابد .

فرخی در عصر محمود غزنوی ميگويد :

از همه شهر دل من سوی او دارد ميل بپنده نيست پس اين كبر كه اندر سر اوست

اینجا عشق خود را بمعشوق باعث فخر و نخوت معشوق می‌شمارد و در جای دیگر گوید .

مگر کبان دارم خوش رو که بر اهرم بکشند
کودکان دارم نیکو که بر ایشان نگرم
سیم دارم که بدو هر چه بخواهم بدهند
زر دارم که بدو هر چه ببینم بخرم

ولی سعدی میگوید
آمدم تا عنان شه گیرم ز من از دست خو برویان داد
ملکا گر تو داد من ندهی جان شیرین خود دهم برباد
جای دیگر گوید

ایدریغا گـر شبی در بر خرابت دید می
سرگران از خواب و سرمست از شرابت دیدمی
و در جای دیگر گوید

بنشینم و صبر پیم گیرم دنباله کار خویش گیرم
سعدی با اینکه هنوز مغلوبه‌های اسفناک عصر خود را نچشیده
بوده است معذالك بوی آنها را استشمام نموده - در جایی می‌خواهد از
دست معشوق بیادشاه تظلم کند و آخرین چاره خود را مثل مغلوبین
مرك تصور کرده - جای دیگر آرزو میکند که آیا ممکن است شبی او
را است و خراب در آغوش کشد؟ بالاخره صبر کردن و پی کار خود
رفتن را بر تعقیب مقصود ترجیح می‌دهد پس از سعدی شعرای مغلوب
خود را سگ یار ، غلام حلقه بگوش ، گدای خاک راه ، فرش کـوچه و
نقش سراچه خوانده اند معشوق را قاتل تیغ بدست و خود را کشته
شمشیر و غیره نام میدادند

شعب بی انتهای موسیقی که قسمتی از اسامی آنها هنوز در میان ما متداول است بکلی پس ازفتنه مغول از بین رفته و فقط بعضی دستگاهها و مخصوصاً دستگاه حزن انگیز شور و شعب آن باقی مانده است (۱)

ایران قدیم دارای ادبیات و تمدن عالی بوده است

جای هیچ شك و تردید نیست که ایران قدیم ادبیات و تمدن عالی داشته علم و دانش و فرهنگ ایرانیان قدیم همیشه مورد تصدیق ملل عالم بوده است از قدیم الایام تا امروز بیشتر دانشمندان جهان فرهنگ و تمدن ایران باستان را بدید، اعجاب نگریسته اند و اخلاق و تربیت و وفا داری و درستی و امانت و میهن پرستی و وظیفه شناسی و خدا پرستی ایرانیان را ستوده اند و در آثار خود کم و بیش این مراتب را نوشته و بعضی از آنان يك عمر اوقات خود را مصروف تحقیق و تتبع در ادبیات ایران باستان نموده اند و قسمتی از کتابها و نوشتهجات خود را اختصاص باین قسمت داده اند - بنا براین لزومی ندارد که ما تمدن و فرهنگ خود را با دلایل بسیار اثبات نمائیم زیرا آوردن دلیل و اثبات درجائی است که انکاری باشد و کسی بخواهد منکر حقایق تاریخی شود - وجود تمدن ادبیات فرهنگ ایران باستان از آفتاب روشن تر است و کسی که چشم حقیقت بینش باز باشد آنرا مشاهده خواهد کرد .

آفتاب آمد دلیل آفتاب گر دلالت باید از وی برخفتاب

ولی برای اینکه تصور نشود که این مطالب ادعائی بیش نیست اینك دلائلی چند از گفتار و آثار مورخین و دانشمندان و کتب دینی و کتبه‌هایی

(۱) قسمتی از گفتار مرحوم ملك الشعرای بهار نقل از تاریخ ادبیات

آقای همایی استاد دانشگاه با اختصار و تصرف

که بدست آمده و هنوز باقی است برای اثبات مدغای خویش بطور
اختصار ذکر میکنیم .

دلایل وجود ادبیات و فرهنگ در

ایران باستان

نخستین دلیل ما بر اینکه ایران قدیم تمدن عالی و ادبیات داشته
اخبار مورخین و نویسندگان یونان است .

هرودت (Hérodote) مورخ مشهور یونان که پدر تاریخ لقب
دارد از اهالی هالیکارناس مستعمره یونان در آسیای صغیر و مدت زندگانی
او از ۴۸۴ تا ۴۲۵ قبل از میلاد بوده است ابن م-ورخ در کشورهای
خاورزمین سیاحت ها نموده و تحقیقات خود را راجع بتاریخ آنها نوشته
است - نامبرده با این که از تسلط ایرانیان بر وطنش ناراضی بوده است
ونسبت بایرانیان نظر خوبی نداشته با وجود این نوشته های او چندان از
حقیقت دور نیست .

نوشته های هرودت راجع بزمان بعد از داریوش اول است و قسمت
های اداری ایران را بنا بر مالیات هایی که میداده اند معین کرده و از
بیست و شش ایالت نامبرده است و گوید کلیه مالیات های نقدی و جنسی که
بخزانة وارد میشد معادل ۱۴۵۶۰ تالان بوده است (هر تالان نقره را معادل
۵۶۵۷ فرانك معین کرده اند)

در جائیکه از اشکر کشی داریوش بجنك ساکها (Skytha) سخن
میراند از يك کتیبه داریوش در بسفر بخط و زبان یونانی و آشوری یاد
میکند که ترجمه آن اینست .

«چون داریوش بسمه‌فروز رسید دوستون از سنك سفید در آنجا پیا کرد
در یکی از آنها نام کسانیرا که با وی همراه بودند با خط آشوری و
دیگری بخط یونانی نوشته شد» گفتار هردوت راجع بخداشناسی و آداب
و اخلاق ایرانیان قدیم :

۱ - مجسمه ساختن و معبد و محراب بر پا کردن نزد ایرانیان مرسوم
نیست و کسانیکه بچنین اعمال میپردازند بنظر آنان کار ناصوابی مرتکب
میشوند زیرا که آنان مثل یونانیان بخدایان آدمی شکل اعتقاد ندارند .

۲ - ایرانیان برای حفظ احترام یکدیگر هرگز در حضور هم آب
دهان بر زمین نمی اندازند .

۳ - ایرانیان خوراك را بموقع مخصوص و مرتب و کم میخورند ،
سبزیجات مختلفه را متدرجاً بسفره میآورند .

۴ - پایداری در دوستی و وفا داری یکی از صفات لازمه ایرانیان
است ، داریوش کبیر همیشه باین صفت افتخار داشت چنانچه بردخمه‌اش
نوشته شده .

۵ - ایرانیان دروغ‌گوئی رازشت‌ترین اعمال میدانند و بعد از دروغ
قرض را بسیار بد می‌شمارند زیرا کسیکه مقروض است باضافه گناه قرض
ممکن است برای رفع طلبکار مرتکب دروغ نیز بشود .

۶ - در ایران سلاطین و حکمرانان بهیچوجه در هر کار آزاد نیستند
و نظریات و نقشه خیالات خود را در مجلس ملی پیشنهاد مینمایند تا پس
از مشورت و تصویب بموقع اجراء گذاشته شود .

۷ - یکنفر ایرانی هرگز نباید برای سعادت خود دعا کند بلکه
همیشه باید برای بهبود و ترقی ایرانیان دعا کند و يك نعمت عام و سعادت

تمام را از اهورا مزدا برای شاه و ملت و کشور خود بخواهد .

۸ - ایرانیان همواره سعی دارند بوسیله کشت و زرع و پرورش حیوانات مفید و غرس اشجار و غیره زمین را بارور و پر نعمت سازند و این یکی از ساده ترین و مفیدترین آرزوهای ایرانیان است .

۹ - یکی از فرایض ایرانیان است که از هر چیزیکه اهورا مزدا آفریده سعادت و نیکی بیابند و زندگانی اجتماعی را مرتب و خوش سازند و در حفظ صحت خود بکوشند - از اینجا است که روز تولد خویش را جشن میگیرند زیرا در آن روز زندگانی بایشان بخشیده شده است (۱) یکی دیگر از مورخین یونان (اکتزیاس Ktésias) طیب - ب اردشیر دوم ۴۰۴ تا ۳۵۸ پیش از میلاد) است - گویند که هفده سال در دربار ایران میزیسته قسمتی از مطالبش که راجع باوضاع آن عهد نوشته بسیار مفید است و مأخذش اسناد دولتی ایران بوده است

کتاب اومتاسفانه در قرون وسطی از بین رفته ولی دانشمندی بنام فوتیوس (Photios) از اهل قسطنطنیه یادداشتهایی از آن برداشته که اینک موجود است .

در آن یادداشتهها مینویسد که کتاب اکتزیاس موسوم به پرسیکا (Persika = ایران) بیست و سه جزو است درشش جزو اول از تاریخ آشور و تاریخ ایران باستان سخن رفته و در جزوهای ۷ تا ۱۳ از کورش و کمبوجیه و منغ (گوماتا Goumata) و داریوش و خشایارشا بحث شده است اکتزیاس آنچه نقل میکند بچشم دیده و در جائی که مشاهدات شخصی ممکن نبوده مستقیماً از خود ایرانیان شنیده و تاریخ خود را تألیف

۱ - نقل از کتاب اخلاق ایران باستان تألیف آقای دینشاه با

کرده است. اکتزیاس در عهد کورش صغیر پسر داریوش دوم و برادرش اردشیر دوم میزیسته است^(۱)

دیگر از مورخین یونان (کزنفون Xenophon Anabasis) است که از ۴۳۰ تا ۳۵۲ قبل از میلاد میزیسته و از شاگردان سقراط حکیم بوده است.

کزنفون کتابی در باب تربیت اطفال کتابی نوشته است بنام کوروپدی یا (سینروپدی) یعنی تربیت کورش و برای مصداق مخیلات خود و نمونه تربیت اطفال کورش بزرگ را انتخاب کرده^(۲).

راجع باداد و اخلاق ایرانیان گوید

۱- میانه روی و درستی ایرانیان که توجه اغلب ایرانیان را بخود جلب نموده بیشتر در تحت تأثیرات محیط و اعتدال طبیعی ایران و بواسطه دقت و توجه ایرانیان بپاکیزگی و پارسائی است.

۲- جوانان ایران از دروغ و ناشکری و حيله فوق العاده متنفر هستند و هرگز پیمان شکنی و حق شناسی از ایشان دیده نمیشود، این صفت سبب شده که یونانیان با يك نظر تعجب و احترامی بآنان بنگرند.

۳- کورش گفته که ایرانیان صفات يك خود را با تمام تروت شام و آشور برابر نمیکند.

۴- کورش نابغه فوق العاده ای بود و يك ایدآل و آمال عالی مقدسی داشت که مخصوص روح ایرانی است

کورش دوست عالم انسانیت و طالب حکمت و قوی الاراده و راست

۱- از کتاب یسنا تألیف آقای پور داود استاد دانشگاه با اندک

تصرف.

۲- نقل از تاریخ بیرونیا ۴۷

و درست بود. (۱)

دیگر از مورخین یونان (پلوتارک Plutarque) است که از سال ۵۰ تا ۱۲۵ میلادی میزیسته و کتابی راجع بر جلال بزرگ نامی یونان و روم نوشته و قسمتهائی از آن با تاریخ ایران مربوط است و از شاهان ایران نام میبرد و راجع به علوم و تمدن و فلسفه ایرانیان گفتگو میکند در جائی از اردشیر دوم و برادرش داریوش سخن میراند و میگوید که داریوش در صدد بود مخفیانه برادرش اردشیر دوم را بقتل رساند از اینجهت عده ای میآیند که هنگام شب اردشیر را در خوابگاه بکشند اردشیر مرتکبین را میشناسد و از پس پرده ای که قبلاً مخفیانه باطابق دیگر روزنه باز کرده بود فرار میکند و دستور میدهد که داریوش را با بچه گان خود بمحاکمه کشند و رأی هر يك از قاضیان را بنویسند و بنزد او فرستند - عبارت کتاب مزبور چنین است .

(. . . پادشاه قاضیان درباری را بر گماشت تا او را محاکمه کنند و چون خود پادشاه بمحاکمه نیامد بلکه اتهام نامه بدستکاری نماینده ای فرستاد، بدبیران خود چنین دستور داد که رأی هر يك از قاضیان را بنویسند تا نزد او برده شود ولی قاضیان همه يك سخن بودند و رأی بکشتن داریوش دادند »^۲

از این بیان بخوبی روشن میشود که در آن زمانیکه ملل عالم از قوانین دادگستری و عدالت بیخبر و مجرم بودند ایرانیان از روی عدالت و انصاف با مجرم و متهم رفتار کرده و از آنها بازجوئی مینمودند و قضات رأی میدادند و رأی آنان نوشته میشده و بنظر پادشاه میرسیده است و

۱ - نقل از اخلاط اوراق باستان با اندك تصرف

۲ - از صفحه ۲۳۹ کتاب پلوتارک

پادشاه مجری رأی قاضیان بوده و مستبدانه برای خود عمل نمیکرده است از گفتار پلوتارک راجع بآئین و رسوم و اخلاق ایرانیان .

۱ - ایرانیان اول قرض و دوم دروغ را بدترین گناه می‌شمارند.

۲ - هر روز صبح یکی از پیشخدمتهای مخصوص دربار بشاه میگفت : شاهنشاهها برخیز و برای ملت و مملکت خود در کار و کوشش باش که اهور مزدا ترا چنین فرمان میدهد .

۳. در ایران رشادت و تناسب اعضاء از محسنات جوانان محسوب میشود و سعی دارند بوسیله ورزش و غیره بر زیبایی خود بیفزایند .

دلیل دوم اخبار مورخین و دانشمندان

روم است

۱ - سیسرون (Cicéron) خطیب معروف رومی که در ۳ ژانویه ۱۰۶ پیش از میلاد متولد و در ۷ دسامبر ۴۳ در گذشته است از مسافرت فیثاغورت بایران و آشنائی او با مغان و تعلیم او از آنان سخن میراند و گوید که ایرانیان مردم را از بت پرستی منع میکردند و خشایارشا دستور داد که تمام معابد یونان را برای اینکه خدایان را با پارچه‌ها آراسته بودند بودند ویران نمایند و راجع بمغان گوید که از فرزندگان و دانشمندان بودند و کسی پیش از آموختن تعالیم مغان بیادشاهی ایران نمیرسید.

۲ - والریوس ماکسیموس (Valérius Maximus) مورخ رومی مینویسد که فیثاغورت بایران رفت و بتعلیمات مغان پرداخت و از آنان گردش اختران و سیر ستارگان و نیرو و خصائص آنها را آموخت.

۳ - پلینیوس (Plinius) از نویسندگان روم در سال ۲۳ میلادی

متولد و در سال ۷۹ هنگام آتش فشانی کوه وزوو هلاک گـردید از او کتاب بزرگی بنام تاریخ طبیعی بجای مانده (Feturalis Historia) که مشتمل بر ۳۷ جزویک قسم دائرة المعارفی است که از جغرافیا و ملل و اقوام و آدمی و جانور و گیاه و انواع داروهای نباتی و حیوانی و معادن سخن رانده و استخراج برخی داروهای حیوانی و نباتی را در جزو ۲۹ این کتاب نسبت بمغان داده و همین شخص مینویسد که فیثاغورث و دموکریتوس (Demo Critus) و آمپدکلس (Empedocles) و افلاطون برای آموختن آئین مغ سفر دور کردند

۴ - پرفیریوس (Porphyrios) فیلسوف قرن سوم میلادی است که در سوریه متولد شده و در رم در گذشته است کتاب تاریخ فلسفه ای دارد و مینویسد که «فیثاغورث با کلدانیان در آمیزش بود و همچنان نزد زرتشت رفت، از پرتو او از گناهان زندگی پیش خویش پاک گشت و از او آموخت که چگونه باید پیروان خود را بی آرایش نگه بدارند و تعالیم راجع بطبیعت و مسبب ازلی موجودات را از او شنید»

دلیل سوم تاریخ چین است

در تاریخ چین موسوم به (ویشو Wei Shu) که از وقایع سالهای ۵۳۵ تا ۳۸۶ میلادی صحبت میدارد در فصل ۱۰۲ شرحی راجع بعهد ساسانیان مینویسد و از مغ نام میبرد و گوید آنان از اشخاصی بزرگ رسمی میباشند که امور محاکم جنائی و قضائی را اداره میکنند (۱).

دلیل چهارم کتاب توراة است

توراة کتاب دینی بنی اسرائیل و متعلق به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد

(۱) آنچه راجع بمورخین روم تا اینجا نوشته شده نقل و اقتباس

از کتاب یسنا تالیف آقای پور داود استاد محترم دانشگاه است

مسیح است ، در این کتاب از کورش شاهنشاه ایران سخن بمیان آمده و پیغمبران بنی اسرائیل او را ستوده و فوق العاده با اهمیت داده اند ، در باب اول از کتاب عزرا مینوسد «خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت کورش پادشاه فارس چنین میفرماید یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک روی زمین را بمن داده و مرا امر فرموده است که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم»

پس از آنکه نبوکدنصر پادشاه مقتدر و جابر و ستمگر بابل بنی اسرائیل را اسیر کرده و معبد بنی اسرائیل را در اورشلیم (بیت المقدس) ویران و غارت میکند و ظروف و اموال آنجا را ببابل میبرد کورش پادشاه بزرگ ایران بتقاضا و خواهش بنی اسرائیل در صدد مرمت و تعمیر بیت المقدس و دلجوئی از بنی اسرائیل بر میآید و فرمانی مینویسد که باید خانه خدا ساخته شود و دستور میدهد که ظروف طلا و نقره غارت شده را با بیست و شش هزار و چهار صد و چهل نفر اسیر به همراهی رئیس یهودیان (شیشبصر) از بابل باورشلیم بفرستند باز در فصل پنجم از کتاب عزرا مینویسد در موقعیکه بنی اسرائیل شروع بساختن خانه خدا مینمایند والی ماوراء النهر موسوم به تننایی متعرض آنان میشود و گوید چه کسی بشما دستور داده که این خانه را بسازید ؟ سپس مکتوبی بداریوش پادشاه ایران مینویسد و او را از این قضیه آگاه میکند . داریوش فرمان میدهد تا کاتبخانه بابل را تفحص نمایند ، در آنجا طورمای می یابند که فرمان کورش درباره تعمیر و بنیاد خانه خدا در اورشلیم در آن نوشته شده بود که باندی آنرا شصت ذراع و عرض آنرا شصت ذراع بسازند و خرچش

از خانه پادشاه داده شود .

پس از آنکه داریوش این طومار را مشاهده میکند به تثنای والی
 ماوراء النهر در جواب نامه دستور میدهد «ای تثنای والی ماوراء النهر...
 از آنجا دور شوید و بکار این خانه خدا متعرض نشوید اما حاکم یهود و
 مشایخ یهودیان این خانه خدا را درجایش بنا نمایند و فرمانی نیز از من
 صادر شده است که شما با این مشایخ یهود بجهت بنا نمودن این خانه
 خدا چگونه رفتار نمایید ، از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماوراء نهر
 خرج باین مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند و ما بحتاج ایشان
 را از گاو و قوچها و بره ها بجهت قربانیهای سوختنی برای خدای آسمان
 و گندم و نمک و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند
 روز بروز بی کم و زیاد داده شود تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای
 آسمان بگذرانند و بجهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند... من داریوش
 این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر کرده شود»

بعد در همین فصل گوید که مشایخ یهود ببنای خانه خدا مشغول شدند
 و بر حسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتخششتا
 پادشاهان فارس آنرا بنا نمودند و بانجام رسانیدند در فصل هفتم از همین
 کتاب عزرا باز مینویسد که ارتخششتا پادشاه فارس به عزرای کاهن کاتب
 کامل شریعت خدای آسمان مکتوبی مینویسد و در آن فرمانی صادر
 میکند که هر کدام از قوم بنی اسرائیل که مایلند با اورشلیم بروند همراه
 عزرا بدانجا بروند عزرا را از جانب خود میفرستد تا درباره یهود بروی
 شریعت خداوندی عمل نماید و ظروف طلا و نقره و اشیاء دیگر را با
 قربانیها و هدایا با اورشلیم برساند و بتمام خزانه داران ماورای نهر فرمانی
 صادر میکند که هر چه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان میخواهد

بمعجزیل باور بدهند و دستور میدهد که از کاهنان (کاتبان شریعت خداوندی) ولایان (کسانی که نظارت عمل خانه خدا را به عهده داشتند) و مغنیان و دربانان و خادمان خانه خدا جزیه و باج و خراج گرفتن جایز نیست، و بهر را در عزل و نصب قاضیان و داوران و کسانی که بفرمان خدا و شاه عمل نمایند اختیار تام میدهد.

با ذکر این مدارك و دلایل دیگر جای شبهه و تردید نیست که ایرانیان و سلاطین ایران از زمانهای خیلی قدیم دارای ادبیات و فرهنگ و تمدن بوده و خط و کتابت داشته اند و سازمانهای کشوری و لشکری آنان در همان دوره ها منظم ترین و صحیح ترین سازمانها بوده است و پادشاهان و سلاطین ایران هیچگاه از جاده عدالت منحرف نمیشده اند و در هر حال خدای بزرگ و خالق یکتا را در نظر داشته و خداپرستان را بخود نزدیک و هوی پرستان را از خود دور میداشته اند.

در بعضی قسمتهای تورات دیده میشود که بنی اسرائیل نسبت بکورش خیلی احترام میگذارند و حتی خود تورات او را بمقام پیغمبری میرساند و او راستایش میکند در باب چهارم از کتاب اشعیاء از زبان خداوند در باره کورش گوید که «او شبان من است و تمامی مسرت مرا با تمام خواهد رسانید» و در باب ۴۵ از همین کتاب او را مسیح خدا مینامد و گوید «خداوند بمسیح خویش یعنی بکورش که دست راست او گرفتم تا بحضور وی امتها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم... چنین میگوید که من پیش تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت»

پنجم از دلائل کتیبه‌ها و آثار است

کتیبه‌هایی که از زمان هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان تا بحال کشف شده در حدود چهل کتیبه و مهمترین آنها از داریوش بزرگ و معروفترین کتیبه‌های او کتیبه بزرگ بیستون است که بسه زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری نوشته شده ، در این کتیبه داریوش نسب خود و شرح واقعه بردیای دروغی و شورشهایی که در بدو سلطنت او اتفاق افتاده و لشکر کشی‌هایی که برای رفع شورش مدعیان سلطنت کرده است شرح میدهد .

دوم - کتیبه نقش رستم است که وسعت ایران و کشورهای را که داریوش در تصرف داشته و بر آنان سلطنت میکرده است شرح داده و گوید بیاری اهورمزدا همه این کشورها را در تحت یک سلطنت و یک قانون در آورد و مادامیکه این ممالک بقانونی که برقرار ساخته‌ام رفتار نمایند از آسایش و پایداری برخوردار خواهند بود .

سوم - کتیبه ایست از داریوش که در تنگه سوئز کشف شده و مربوط بحفر آن تنگه برای ارتباط دریای مغرب یا احمر با دریای روم و مدیترانه است .

چهارم و پنجم کتیبه داریوش است در تخت جمشید و در الوند (قرب عباس آباد نزدیک همدان)

ششم - دولوحه است که حدود ایران را نشان میدهد و اخیراً در همدان کشف شد .

هفتم - کتیبه خشایارشا در تخت جمشید

هشتم - کتیبه خشایارشا در الوند

نهم - کتیبه خشایارشا در وان که خشایارشا را معرفی میکند.
 دهم - کتیبه اردشیر دوم است راجع بساختن صورتهای مهر و ناهیتا
 (ناهید)

یازدهم - کتیبه اردشیر سوم است که او را معرفی میکند
 دوازدهم - در پارس کاد که پایتخت قدیم هخامنشیان بوده و اکنون
 بمشهد مرغاب موسوم است کورش بزرگ بیادگار فتح ماد بنائی کرده که
 خراب شده و کتیبه‌ای هم در آنجا بوده که محو شده است و حدس میزنند
 که از کودش باشد - در نزدیکی این بنا ساختمان عظیمی است از سنگ
 که دارای شش طبقه است و آن را امروز قبر مادر سلیمان مینامند ولی
 محققین آنرا قبر خود کورش میدانند، در نزدیکی این ساختمان کتیبه
 مختصری یافته‌اند که ترجمه آن اینست «من کورش شاه هخامنشی هستم»
 از دوره اشکانیان آناری که باقیمانده یکی مسکوکات آن دوره
 است مانند سکه‌های مهرداد چهارم و بلاش اول و سوم و چهارم و پنجم و
 اردوان پنجم و غیره که روی آنها با خط آرامی سریانی نوشته شده
 دیگری سه نسخه نوشته است که در سال ۱۹۰۹ میلادی در اورامان
 کردستان پیدا شده دو نسخه آنها بخط یونانی و نسخه دیگر بزبان پهلوی
 و خط آرامی است و هر سه نسخه روی پوست آهو نوشته شده - در
 بابل نیز لوحه‌هایی کشف شده که بخط میخی و متعلق بدوره اشکانی است.
 کتیبه‌های دوره ساسانی زیاد است و ما برای اختصار بذکر چند
 کتیبه میپردازیم .

۱ - در نقش رستم (نزدیک تخت جمشید) چند کتیبه است یکی از
 اردشیر بابکان و بسد زبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی و یونانی است
 و ترجمه آن چنین است « این پیکر مزدا پرست ، خدایکان ، اردشیر

شاهنشاه ایران، آسمانی نژاد، از ایزدان، پسر پاپک شاه است» و دیگری از شاپور اول است که بزبان یونانی است و خود را معرفی میکند

۲ - در حاجی آباد سه فرسخی تخت جمشید کتیبه ایست از شاپور اول پهلوی اشکانی و ساسانی که هنوز نتوانسته اند این کتیبه را کامل بخوانند شاپور در این کتیبه خود را پادشاه ایران و غیر ایران معرفی میکند

۳ - در طاق بستان صورت شاپور دوم حجاری شده و کتیبه ای در آنجا است که او را معرفی میکند.

۴ - در نایکولی (بین قصر شیرین و سلیمانیه در کوهی) کتیبه بسیار مفصلی است که از تمام کتیبه های ساسانی مفصلتر و راجع بکیفیت سلطنت رسیدن نرسی ساسانی است که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورد و سلطنت رسید، این کتیبه بزبان و خط پهلوی اشکانی و ساسانی است.

۵ - دو کتیبه از شاپور دوم است که در درب جنوبی قصر داریوش میباشد یکی راجع به ورود شاپور باین محل است و دیگری راجع به کارهای که کرده (۱)

در دوره ساسانی علاوه بر خط و کتابت نقاشی نیز وجود داشته چنانچه در تاریخ مرحوم پیرنیا مینویسد که در حفاریات تورفان ترکستان چین نقاشی های پیداشده که پیروان مانی را نشان میدهد و تماماً صورت های ایرانی است که چینیان نقاشی کرده اند از اینجا استنباط میشود که این صورتهای از روی نقاشیهایی که پیروان مانی از ایران بچین برده اند کشیده شده و در ایران در دوره ساسانی نقاشی وجود داشته

(۱) کتیبه های مذکور از کتاب تاریخ مرحوم مشیرالدوله پیرنیا از

صفحه ۱۳۰ و ۱۳۲ و ۱۲۶ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۳۷۷ با اندک تصرف نقل شده

ششم از دلایل کتابهای است که از ایرانیان قدیم باقی مانده

قدیمترین کتابی که از ایرانیان قدیم باقی مانده اوستا میباشد که کتاب دینی آنها است و بعداً در ادبیات اوستائی راجع بخصوصیات این کتاب بحث خواهد شد.

از دوره ساسانی نظر به اینکه شاهان ساسانی علاقه زیادی بجمع آوری و تألیف کتب و ترویج علما داشتند کتابهای زیادی بدستور آنها از زبان یونانی و هندی پهلوی ترجمه شد مخصوصاً در دوره انوشیروان که هفت نفر از علما و حکمای اسکندریه بایران پناهنده شدند انوشیروان هم از موقعیت استفاده کرد و یک مدرسه در جندیشاپور بنا نمود و داداشت که حکمای مزبور فلسفه افلاطونیون جدید را برای او ترجمه کنند، هم چنین برزویه طبیب را بهند فرستاد تا کتاب کلیده و دمنه را آوردند و زبان پهلوی ترجمه کردند. در زمان یزگرد سوم نیز کتابی راجع بسلاطین ایران و وقایع سلطنت آنها نوشته شد موسوم به (خو تای نامک) یا خداینامه که ابن مقفع آنرا بعربی ترجمه کرد و سیرالملوک نام نهاد. عده کتابهایی که پهلوی نوشته شده و نام آنها در ادبیات و زبان پهلوی بطور تفصیل ذکر خواهد شد.

هفتم از دلایل کتب اسلامی است

بعد از اسلام کتب بسیاری تألیف شده که مؤلفین آنها در آن کتب کم و بیش راجع بادبیات ایران قدیم و ذکر دانشمندان ایران در موارد مختلف اظهار نظر کرده و یا قسمتی از کتابهای خود را اختصاص باین

موضوع داده اند - و چون عده کتب مزبور زیاد است و بحث در مطالب هریک از آنها باعث تطویل کلام خواهد شد فقط بذکر نام کتاب تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری و مروج الذهب مسعودی و کتاب اغانی و الفهرست ابن الندیم اکتفا میکنیم کتاب الفهرست ابن الندیم اطلاعات گرانبهایی از ادبیات و زبان و خطوط ایرانیان قدیم بدست ما میدهد و میگوید که ایرانیان چندین نوع خط داشتند که هریک از آنها مخصوص بیک دسته یا یک چیزی بوده و بسیاری از کتابهای افسانه ایران را نام میبرد از قبیل کتاب هزاران افسان یا افسانه (که عبری ترجمه شده و بالف لیل و لیله موسوم شده) و کلیله و دمنه - و هزار داستان و سند باد (ترجمه از هندی پهلوی) و قصه بهرام چوبین و قصه خروس و روباه و داستان رستم و اسفندیار و شهر براز و پرویز و بنیان دخت و بهرام دخت و بهرام و نرسی و دارا و بت زرین

هشتم از دلائل مسکوکات و ظروف و اشیائی است که بواسطه حفاری بدست آمده

مسکوکات طلا و نقره بسیار از دوره هخامنشیان ببعد و الواح طلا و نقره ای که بخط میخی نوشته شده و مجسمه ها و سایر چیزهایی که بواسطه کاوشهای علمی بدست آمده با خستهای خامی که در تورفان ترکستان چین پیدا کرده اند هریک بتنهایی دلیل بارزی بر وجود ادبیات و خط و هنر و صنعت در ایران قدیم است .

علاقه مفراط خاور شناسان بادیات ایران قدیم خود دلیل بر اینست که ایرانیان نه تنها ادبیات و فرهنگ داشته اند بلکه در عصر خود سر آمد

همه ملل متمدن جهان بوده‌اند در سال ۱۸۷۹ در ویرانه بابل از داریوش روی يك استوانه سفالین کتیبه ای پیدا شده که بخط میخی بابلی و بزبان بابلی نوشته شده (۱) در این کتیبه کورش گوید که چگونه بابل را گشودم و پروردگاران آن دیار (نبو) (Nabu) و مردوک (Marduk) را که پادشاه بابل نبونائید (Nabonaid) آورده و خشمگین کرده بود خشنود ساختم و چگونه مردمان بابل و اکاد مرا با شادمانی پذیرفتند و مرا رها نده و فرستاده خدایان دانستند چنانچه در چند جمله آن گوید «مردمان بابل همچنین سراسر شومر و اکاد بزرگان و فرمانروایان نزد او (کورش) سرفرو و آوردند و پاهای وی بوسیدند از پادشاهی وی شاد شدند آن چنانکه چهارم شان میدرخشید .. سپاه انبوه من بخوشی در بابل در آمد در سراسر شومر و اکد روا نداشتیم يك دشمن هم بر خیزد و خداوندان شومر و اکد را که نبونائید بیابال آورده خشم مردوک بزرگ خدایان را برانگیخته بود من بفرمان مردوک بزرگ خدایان ، هر يك را دیگر بازه آرام و خشنود در پرستشگاهان بر جای خود نشاندم»

زبان و مراحل رشد و گهال آن

تاکنون کسی نتوانسته باین مسأله مشکل لاینحل پی برده که زبان در ابتدا چگونه بوده و چه صورتی داشته است بنابراین اگر کسی راجع بپیدایش زبان اظهار عقیده ای کند حدسی بیش نیست و حدس او نمیتواند مدرك علمی باشد .

دسته ای از دانشمندان گویند همینطوری که مردم از حیث قیافه و

(۱) از فرهنگ ایران باستان تألیف آقای پورداد استاد زبانهای

قبل از اسلام در دانشکده ادبیات

نژاد و شکل مختلفند و همان قسم که انواع حیوانات و جمادات و کلیه موجودات عالم از یکدیگر متمایزند زبانهای مردم روی زمین نیز از اول باهم فرق داشته و هر دسته یا هر قومی بزبانی جداگانه تکلم میکردند. ولی دسته دیگر از محققین معتقدند که تمام زبانهای مردم از يك اصل و يك ریشه است که بواسطه تغییر محیط و تأثیر آب و خاک و انشعاب مردم و قبایل لهجه‌ها بتدریج تغییر یافته و در نتیجه بمرور زمان زبانهای آنها نیز تغییر کرده است و بصورت کنونی در آمده است در سفریدایش از کتاب تورات جمله‌ایست که عقیده این دسته را تأیید میکند و آن جمله اینست :

« سراسر گیتی را يك زبان و يك گفتار بود »

بنا بر عقیده این دسته تغییرات و تحولاتی که در يك لغت یا يك سیلاب (هجاء) پیدا می‌شود . بسته و مربوط بیک عوامل خارجی میباشد که این عوامل مؤثر در تغییر و تحول زبان و لغت میباشد زبان‌شناسان این تغییرات را تحولات صوتی (فونتیک) (Phonétique) مینامند . تحولات صوتی لغت را در تحت قوانینی در آورده اند که آن قوانین در پیدا کردن ریشه لغات و تطبیق آنها اهمیت بسزائی دارد .

عواملی که در تحول صوتی لغات

مؤثر است ۱

عواملی مختلفی که در تغییر زبان و لهجه‌ها و کلمات مؤثرند عبارتند از :

۱- خلاصه و نقل بمعنی از جزوه‌ها و تقریرات آقای دکتر محمد مقدم

استاد زبانهای قبل از اسلام در دانشکده ادبیات

۱- تأثیرات اجتماعی و تاریخی - مردمانیکه وضعیت سیاسی یا اجتماعی بکسواختی داشته باشند و مراوده آنها با خارج از محیط خود کمتر باشد تحولات زبان آنان کمتر و کندتر صورت میگیرد و بر عکس اگر وضعیت اجتماعی آنها نامنظم باشد و مراوده با خارج بیشتر داشته باشند طبقات اجتماعی اختلاط و آمیزش بهم کنند و یا با مردمی که زبان دیگر داشته باشند معاشرت نمایند تحولات زبان آنها زودتر و بیشتر صورت میگیرد چنانچه در نقاط کوهستانی که مردم آن جا کمتر با خارج سروکار دارند این تحولات کمتر است .

۲- تأثیر خط است - اغلب الفباها برای زبانهایی که آنها را بکار میبرند کافی نیست زیرا آن الفبائی که بکار میبرند برای آن زبان درست نشده و آنرا یا از مردم و ملت دیگری اقتباس کرده اند و یا بآنها تحمیل شده است .

بنابر این لازم میآید که در اینصورت خیلی از صداها و مخارج حروفی که يك ملت داشته بواسطه نقص الفبا بکلی از بین برود و آن صدا فراموش شود چنانچه در الفبای اوستائی می بینیم که بعضی صداها بوده که با الفبای اوستائی هم تطبیق میکرده و نوشته میشده ولی امروزه چون الفبای ما حرفی که آن صداها را حکایت کند ندارد لذا آن صدا فراموش شده و کسی هم یادی از آن نمی کند، یکی از آن صداها (خو) بوده که باین شکل نوشته میشده **لل** ولی امروزه ما آنرا با همان صدای اولش تلفظ نمی کنیم بلکه فقط باسم و او معدوله بعد از حرف خاء يك و او میگذاریم چنانچه در کلمات (خواب- خواهر- خواهش) مشاهده میشود که بدون واو تلفظ میشوند

۳- تمایل مردم براحتی و آسانی و کوتاهی بیان است -

انسان همیشه مایل است که کلمات یا حروف را تخفیف دهد و آنها را کوتاه گرداند که بتواند بزودی و با آسانی آنها را تلفظ کند در این صورت از اول یا آخر کلمه حرفی را میاندازد و یا کلمه را قلب میکند یعنی حروف آنرا پس و پیش می نماید چنانچه ما خود همین امروزه در بسیاری از کلمات و نام اشخاصی همین عمل را انجام میدهم مثلاً *ابو الفتح* را *(ابو الفت)* و *مشهدی* را *(مشتی)* یا کلمه *قفل* را معمولاً *قلف* میگوئیم و علت این تخفیف و قلب کلمات همان اختصار و آسانی است همین عمل باعث میشود که پس از مدتی لغت و زبان بصورت دیگر در آید

۴- یکی از دیگر عوامل زبان اطفال است - چون اطفال نمیتوانند عیناً صداها را که اشخاص بزرگ ادا می نمایند تقلید کنند از اینجهت کلمات را دست برداشته تلفظ میکنند و گاهی اوقات چون از بیان و ادای يك کلمه عاجز میشوند بدون اینکه متوجه باشند در برابر يك معنی لفظی را که خودشان میخواهند اختراع می کنند و وقتی چیزی میخواهند همان لفظی را که خودشان ساخته اند استعمال میکنند پدر و مادر هم برای رعایت حال اطفال مجبور میشوند آن لفظ را بکار برند همین امر باعث میشود که يك کلمه پس از مدتی صورت دیگری بخود گیرد یا لفظهای دیگری بجای الفاظ صحیح اولیه بکار رود و در نتیجه تحوای در زبان ایجاد شود (۱)

۵ - تقلید است ممکن است طرز گفتار و تلفظ يك شخص یا اشخاص متنقل یا اهل محلی مرجع تقلید مردمان دیگر واقع شود و از اینراه تحولاتی در زبان پیش آید چنانچه اگر شخصی از يك شهر بشهر دیگری رود و طرز تلفظ آنانرا تقلید کند یا لغات و لهجه های محلی آنان (۱) نقل بمعنی با تصرف از جزوه های آقای دکتر مقدم استاد دانشکده ادبیات

را بکار برد پس از چند سال که بوطن خود باز میگردد مشاهده میشود که بکلی زبان ولهجه او تغییر کرده است .

۶- قیاس است - باین معنی که مردم کلمه ای را با کلمه دیگر مقایسه میکنند و از جهت شباهت آنها در لفظ یا معنی خیال میکنند که این کلمه با کلمه دیگر در اصل یکی بوده اند از این راه ممکن است تحولی در زبان ایجاد نمایند چنانچه کلمه کچدار و مریز را مثلاً اغلب کجدار و مریض (باضاد) مینویسند و خیال میکنند چون تلفظ آنها یکی است پس باید املا ی آنها یکی باشد و نظیر این کلمات در زبانها زیاد دیده میشود از قبیل پیراما که بیجامه گویند یا ژاندارم که عوام جاندار میگویند و خیال میکنند که این کلمات از کلمات مشابه خود مأخوذند .

۷- تاثیر آب و هوا و نژاد است - آب و هوا و نژاد در ظرز گفتار ولهجه اشخاص دخالت دارد معمولاً مردم ساکن شهر نرمتر و آرامتر حرف میرنند و کوهستانیها سخت تر و خشن تر - همانطوریکه آب و هوا و نژاد در ظرز گفتار مردم دخالت دارد همان طور در ساختمان اعضای داخلی و درونی آنان نیز مؤثر است بنا بر این اگر اعضای داخلی آنها که مربوط بادای کلمات است متفاوت شد قهراً صدای کلمات و زبان آنها نیز متفاوت خواهد شد و در نتیجه بعضی صدا ها ملایمتر و نرمتر و برخی مشکلتر و خشن تر خواهند بود (۱)

صدا های خشن و مشکل معمولاً بواسطه مرور زمان از بین میروند و جای خود را بصدا ی آسانتر و نرمتر میدهند ، در تحول زبان پہلوی بفارسی دری خواهیم دانست که چگونه بعضی حروف مبدل بحروف دیگر میگرددند چنانچه کلمات (خشایشه و حشترپاون) را می بینیم که در دوره

(۱) از جزوه ها و تقریرات آقای دکتر مقدم با اختصار و تصرف

تحويل در معنی

هخامنشی زیاد استعمال میشده و امروزه (شاه و شهر بان) شده اند همان قسم که بواسطه عواملی لفظ تغییر مییابد و تحول صوتی پیدا میکند ممکن است بعالمی تحول در معنی کلمه پدید آید، تحول در معنی را (سمانتیک (Sémantique) نامند، ممکن است در یک کلمه هم تحول در صوت و هم تحول در معنی صورت گیرد و چنین تحول را مرفولوژیک (Morphologique) گویند.

تحولات در معنی بواسطه علل زیر انجام میگیرد.

۱ - بواسطه اقتباس از معانی لغت های بیگانه مثل کلمه هنر که در اصل معنی فضیلت و خوب مردی بوده و بعدا بمعنی مرادف با صنعت استعمال شده

۲ - بواسطه شباهت لفظی

۳ - بواسطه حذف شدن یک جز، کلمه مثل کلمات ابداء و اصلا که در ابتدا بمعنی همیشه (و در اصل) (یا مطابق با اصل) بوده اند و بعدا در فارسی آنها را بمعنی هرگز استعمال کرده اند.

۴ - بواسطه تغییر وضع اجتماعی

۵ - بواسطه استعمال کلمه در تشبیه مثل نور چشم که گاهی در فارسی آنرا بمعنی فرزند استعمال میکنند (۱)

طبقه بندی زبانها

امروزه زبانها را از طرز جمله بندی و از نظر ترقی و تکامل آنها

(۱) خلاصه و نقل بمعنی از جزوه ها و تقریرات آقای دکتر محمد

مقدم استاد دانشکده ادبیات

تقسیم میکنند.

بموجب این تقسیم گویند که زبان در ابتداء ساده بوده است و معانی ساده و محدودی را بیان میکرده و سپس بتدریج از حیت ساختمان کلمه و اختلاف معانی رو بکمال رفته است و اساس این نظر گذشته از مطالعه تاریخی زبان از بررسی زبانهای کنونی عالم حاصل گشته است خلاصه آن اینست که زبان بشر بطور کلی از روی قیاس با زبانهای حاضر سه مرحله رشد و کمال را گذرانده است که در عصر ما نمونه ای از هر مرحله موجود است.

نخست مرحله يك صدائی یا بخش يك هجائی

(Les langues monosyllabiques) و این قسم زبانها را زبانهای ریشگی نامند زیرا لغات این زبانها تنها يك ریشه است و يك صدا میدهد در این زبانها کلمات کوتاه و ساده و در مواردی مبهم است و در اول و آخر کلمات پیشوند و پسوندی نیست و لغات در حال ریشه است یعنی چیزی باصل کلمه افزوده نمیشود و ریشه ها با هم مرکب نمیشوند تا معانی تازه ای بوجود آید. همین کلمات اصلی را پهلوی هم میگذارند تا جمله ای پیدا شود. در زبان ریشگی شماره لغتها محدود است چنانچه گویند چینیان برای بیان فکر خود ناگزیرند لغات را پس و پیش کنند یا مراد خود را با تغییر لحن و آهنگ کلمه بفهمانند.

زبان بشر را گویند ابتدا در این مرحله بوده و زبانهای نیز وجود دارد که هنوز در اینحال مانده است از قبیل زبانهای چینی و آنامی و وسیامی و برمانی، این نوع زبانها را زبان آنالیتیک (Analytique) نامند زیرا که جمله با واژه و کلمات ساده درست میشود و شکل کلمه در فهمیدن معانی دخالت ندارند بلکه ترتیب واژه ها در تغییر معانی

اهمیت دارد .

دوم مرحله زبان پیوندی است (Les langues agglutinantes) که بعضی هم آن را بنام زبان های ملتهقه نامیده اند . در این مرحله ریشه ها بهم متصل میشود و یکی از دوریشه معنی اصلی خود را ازدست میدهد و بتغییر معنی یا توسعه و تنوع آن کلمه دیگری که به آن پیوسته كمك میکند ، بواسطه این اتصال معانی تازه بوجود میآید . در این اتصال و پیوند ریشه اصلی هیچ تغیر نمیکنند ولی ریشه های فرعی که افزوده میشوند استقلال خود را ازدست میدهند و جای پیشاوند یا پسوند را میگیرند .

در این مرحله زبان رو بترقی و کمال میگذازد زیرا با ترکیبات گوناگون میتوان معانی مختلف را بیان نمود، زبانهای حاضر که در این مرحله اند عبارتند از :

۱ - زبان مردم اورال و آلتائی - که شاخه ای از نژاد زرد پوست میباشند مانند مغولان و تاتار و ترکها و بیشتر ساکنین سیبری و دشت قبیچاق .

۲ - زبان مردم ژاپن و اهالی کره .

۳ - بومیان امریکا .

۴ اهالی نوبه در جنوب مصر و سیاه پوستان افریقا .

۶ - مردم استرالیا و دراوید از مردم هند (Dravidiens)

مرحله سوم مرحله زبان منصرف است (Les langues a flexion)^۱ که در کتاب سبک شناسی آنرا زبان پیوندی نامید، در این مرحله بر ریشه

۱ - فلکسیون Flexion در اصطلاح عبارت از تغییرات صورت

يك کلمه است که بر حسب استعمال در هر موردی يك شکل درمی آید.

لغات عجائبی افزوده می شود و ریشه لغت بر اثر افزودن آن و هجاها بول یا آخر کلمه تغییر میکند و ترکیبات گوناگون را باسانی بوجود می آورد و بسبب سبب صرف میشود و شکل و ساختمان او در موارد مختلف تغییر مییابد و معانی مختلفی را بیان مینماید، زبانهای معروف دنیای متمدن امروزی در این مرحله است و این زبان را بدو شعبه تقسیم میکنند.

اول زبان مردم هند و اروپائی که عبارتند از ایرانیان هند، آریاییان ایران، یونانیان، ایتالیائیها، مردم سلت (بومیان اروپای غربی)، ژرمنیها (آلمانیها و انگلوساکسون و اسکاندیناویها)، لات و لتوانی و اسلاو (روسها و اسلاوهای شرقی اروپا و بلغاریها و صربها و سایر اسلاوهای بالکان)

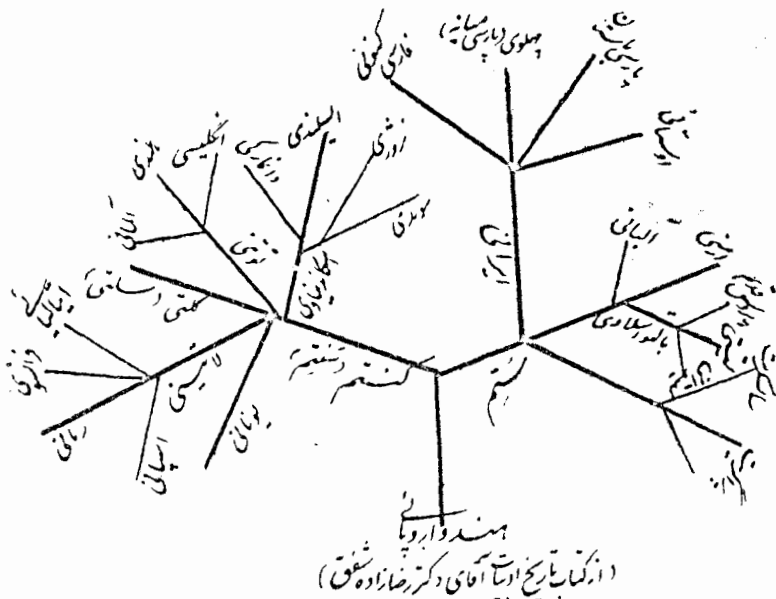
دوم زبان سامی است که گویش در جنوب شبه جزیره عربستان پیدا شده است و سپس با مهاجرت اقوام بشمال رفته و در آسیای صغیر و سواحل مدیترانه پخش شده است، شعبه های معروف آن عبارتست از زبانهای عبری و عربی و آرامی که بعداً سریانی نامیده شده و بابلی و فنیقی و حمیری و حبشی.

زبان ایران باستان از زبان های

منصرف است

چنانچه در کمی بیش دانستیم زبان ایران باستان از ریشه زبان هند و اروپائی است بنابراین جزو زبانهای میباید که در مرحله سوم زبان قرار گرفته است و با زبانهای هند و اروپائی مانند سانسکریت و یونانی و لاتینی و اسکاندیناوی و اسلاوی خویشاوند است.

زبان ایرانیان قدیم اعم از فارسی باستان و پهلوی و اوستایی که هر يك را در جای خود شرح و بسط میدهم لغات و کلمات آن حالات مختلفی دارد و در هر حالات کلمه صورت خاصی بخود می گیرد و آخر آن بر حسب اختلاف حالات تغییر میکند چنانچه حالت فاعلی يك اسم مثلا با حالت مفعولی یا حالت نداء یا اضافه یا حالات دیگر آن تفاوت میکند و شکل آن در هر حالت تغییر مییابد. افعال نیز در زمان پهلوی مثلا صرف میشوند و باول شخص و دوم شخص (متکلم و حاضر و غایب) ضمائر فاعلی (می، یم، ید، ند) و ضمائر مفعولی (ش تان شان) بآنها متصل می شود. علمای زبانشناسی تمام زبانهای هند و اروپایی را از خواص صرفی و نحوی بدو شاخه بزرگ تقسیم کرده اند^۱ مانند شکل ۳ و برای اشاره باختلاف



(شکل ۳)

آنها کلمه صد را برای نمونه اختیار نموده اند و زبانهای که کلمه (صد) را بدون نون تلفظ میکنند با آنهایی که آن را با نون تلفظ مینمایند جدا ساخته اند و یک شاخه را بنام (ستم) و دیگری را بنام (کنتم) نامیده اند. زبان فارسی قدیم و امروز از شاخه (ستم) میباشد یعنی از آن دسته زبانهای است که (صد) را بدون نون تلفظ میکنند.

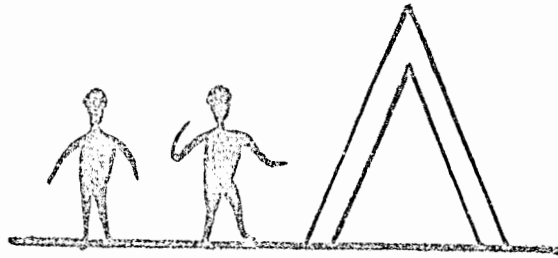
پیدایش خط و مراحل کمال آن

بشر در روزگار بداوت و در آن ازمنه ای که بحال توحش زندگی می کرده مدتهای مدیدی خط نداشته است و با همان زبان ناقص که داشته مقاصد خویش را به منوعان خویش می فهمانیده است اولین قدمی که تصور می رود برای کتابت برداشته همان نقشها و خط کشیهای بوده است که غار نشینهای آسیا در مغاره کوههایی که مسکن داشته اند با سر انگشت یا چوب میکشیدند چینی های قدیم تصویر اشیاء را بطرز نازیبا و نامرغوبی می کشیدند و هندی های امریکا وقایع را بواسطه اسکال و صور نقش می نمودند و وعده ها و وقایع را از همان صور بی اساس می فهمیدند.

بنابر این میتوان گفت که نخستین نوشته انسان خط تصویری بوده که هنوز هم بعضی از قبایل غیر متمدن در آن مرحله مانده اند.

بعضی دانشمندان معتقدند که مقدم بر تمام ملل مصری ها ب فکر افتادند که وقایع را روی سنگهای مختلف حجاری کنند و هر چه صورت خارجی دارد عین آن صورت را بکشند و آنچه صورت خارجی ندارد بصورت دیگر و با علائم مخصوص نقش کنند چنانچه برای نشان دادن دوستی و محبت تصویر کبوتر و برای دشمنی و مخاصمت صورت مار و برای جنگ و جدال صورت ببر و پلنگ و برای صلح و مسالمت صورت آهو و گوسفند و برای نمایاندن شعف و مسرت صورت زنی را که ظنهور میزند

یا مردی را که میرقصد و برای مجسم نمودن عیاران و جاسوسان صورت
شغال را رسم میکردند و سالهای دراز مردم مصر و آسیای صغیر یا این
اشکال و صور مشکلات خود را حل میکردند و وقایع تاریخی را بهمین
ترتیب ثبت میکردند و برای نسلهای آینده خود که میخواستند آنان نیز
از آن وقایع آگاه شوند روی سنگها و دیوار مغاره‌ها آن اشکال را باقی
میگذاشتند، تصویری بشکل زیر خط معمول بین بومیان آلاسکا را نشان
میدهد.



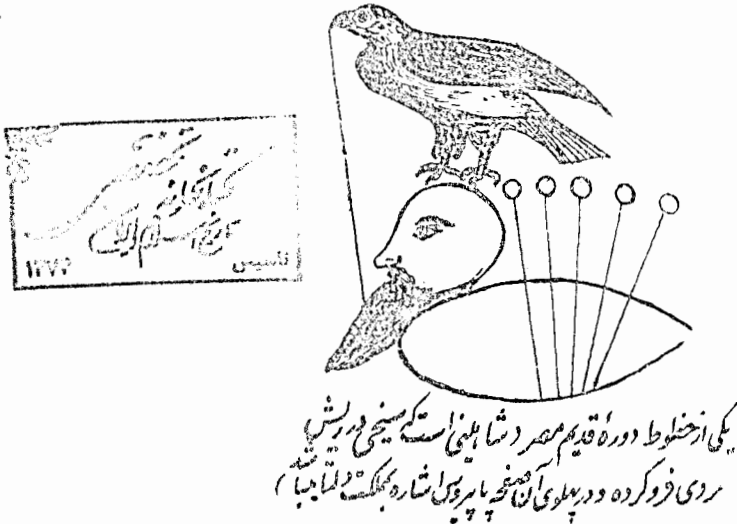
نمونه‌ای از خط معمول بین بومیان آلاسکا که سال قحطی را نشان میدهد
(از کتاب تاریخ ادبیات آقای کریم شفق)

(شکل ۱)

وضع دستهای خالی آویزان حکایت از حیل ننداری و سرگردانی
می‌کند و در پهلوی آن یکدست بر دهان و یکدست اشاره بسوی چادر
میخواهد بفهماند که در چادر خورده‌نیست پس این تصویر اشاره
بقحطی میکند.

از دوره قدیم مصر خطوطی باقیمانده که یکی از آنها شاهینی است
که روی سنگ کشیده‌اند که سیخی در ریش مردی فرو کرده و صفحه
بایپروسی را پهلوی آن مرد کشیده‌اند، این تصویر میرساند که پادشاه مصر

قوم هارپوم را که در دلتای مصر هستند مغلوب کرد (چون پایروس در
دلتا میروید (ش ۲)



(شکل ۲)

پس اولین مرحله نویسندگی خط تصویری یا نقشی یا نگاری است
که مردم خیالات و اندیشه های خود را بصورت نقش مجسم نموده و
وسیله فهم مطالب و مقاصد خویش قرار داده اند از این قبیل نقش و نگارها
در مغاره های قدیم که محل اقامت مردم وحشی بوده است از تصاویر
حیوانات و نباتات و موجودات دیگر بدست آمده که مظهر خیالات آنان
بوده است.

مرحله یا دوره دوم خط پندار نگاری است - خط تصویری
مدتها در مصر و آسیای صغیر وسیله تبادل افکار و مظهر خیالات و اندیشه های
مردم بوده ولی برای اینکه این صورتهای مرئوس در نظر هر طایفه و قبیله ای
بمعنی مخصوصی تعبیر میشد و هر کسی از آنها چیزی میفهمید و اشکالات

زیادی تولید میکرد و بعلاوه نقص بزرگی داشت که باید برای نوشتن يك نامه يا يك مطلب صدها صور مختلف بکشند و از طرف دیگر هرگز نمیتوانستند مفاهیم غیر جسمانی مانند محبت و خلوص و عاطفه و رنج و درد و لذت و الم و جمله‌های کامل را بوسیله این خط نمایش دهند و مقاصد خود را بدیگران بفهمانند و این خط نیز مناسب ترقی فکری و صنعتی نبود از این جهت مصری‌ها از این خط تصویری خط دیگری را استخراج کردند و آن را خط هیروگلیفی یا (حروف مقدس) نامیدند، این خط مرکب از صور اشیاء و بعضی رموز بود.

در این دوره خط وسعتی پیدا کرد و کم کم بمرور زمان به ۱۷۰۰ شکل و علامت رسید و در نتیجه مردم بیش از پیش دچار اشکال شدند. در این مرحله نقش و تصویر اشیاء از بین رفت و تنها علامتی ماند که بر حسب عادت در میان هر طایفه نمودار معنائی شد و بجای هر تصویر علامتی بوجود آمد همانطور که امروز مثلاً دو خط کوتاه افقی و عمودی متقاطع (+) در نظر ما علامت (بعلازه) است همانطور در خط مذکور براء هر مفهومی علامتی معمول شد مثلاً در خط قدیم مملکت آسور سه

میخ مایل با يك دیگر که بر روی آن است علامت 

حبوبات بوده و این در اصل شکل سنبله (خوشه گندم) را داشته است

با این روش خط از مرحله تصویر بمرحله علامت نویسی رسید 

و این نوع خط را تصویر فکر یا پندار نگارش (Idéogramme)

نام نهاده اند و بعضی هم آنرا خط نموداری یا علامتی نامیده اند ، این خط مدتها مورد استفاده مصریان و بابلیها و آشوریهای قدیم بود .
دوره سوم خط - مرحله خط آهنگی یا صوتی بوده -
یعنی خطی که هر حرف یا هر شکل از آن نشانه یکی از صوتها است و هر صوتی در مقصود گوینده تأثیری خاص دارد و يك صوت هم با تغییر آهنگ تغییر معنی میدهد خط چینی امروز مخلوطی از خط علامتی و خط صوتی است (۱)

دوره چهارم مرحله خط الفبائی است که هر حرفی نماینده یکی از مخارج حروف است و آن مخارج گاهی حروف صدا دار و گاهی حروف بی صدا را ادا میکنند و از مجموع حروف کلمات ساخته میشود و چون لغات و کلمات از چند مخرج محدودی بیشتر ساخته نشده بنابراین میتوان با همان چند حرف که از سی چهل عدد تجاوز نمیکند تمام لغات و معانی را بیان نمود مانند خطوط ایرانی و عربی و لاتینی و هندی و سامی (۲)

لغت الفباء - از زبان فنیقی گرفته شده ، فنیقیها هر حرف از الفباء را در برابر صدای اول اسم هر موجودی ساختند و اسم آن موجود را بدان حرف دادند بدین ترتیب حرف اول را الف گفتند که در زبان فنیقی بمعنی گاو میش است و صوت اول آن (ا) بوده

حرف دوم را (ب) نامیدند که هم اصل با بیت عربی و بمعنی خانه است پس اصطلاح (آلفابه) یا (الفباء) از این دو کلمه فنیقی است حروف دیگر الفبارا نیز بهمین ترتیب بوجود آوردند

پیدایش و ظهور خط میخی در ایران

تمام خط‌هایی که از زمان کهن در ایران رواج داشته هیچ‌یک در اصل بومی این دیار نبوده و از کشورهای همسایه بایزن سرزمین رسیده است حتی خود واژه دبیری که بمعنی نوشته و خط و نویسندگی استعمال می‌شود از زبان بابلی بفرس هخامنشی در آمده و از آن زبان پهلوی رسیده و از زبان پهلوی هم در فارسی کنونی بیادگار مانده است

ایرانیان پیش از اینکه در این سرزمین سرو سامانی گیرند و پادشاهی بزرگی سر کار آورند با دو دولت بزرگ و توانای همسایه در تماس بودند یکی از آنها بابل و دیگری آشور بود (نخستین پادشاهی بابل در حدود بیست و سه سده پیش از میلاد بوجو: آمده (۱۹۲۶-۲۲۲۵) و پادشاهی آشور در حدود سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد در شمال عراق کنونی بوده است)

پادشاهان آشور پیش از اینکه مادیها سلطنتی تشکیل دهند همواره ایران را مورد تاخت و تاز قرار داده و قبایل ایرانی را پراکنده و پریشان می‌ساختند چنانچه اولین پادشاه آشور موسوم به تیسرات پیاسر (Tiglath-Pileser) بسرزمین ماد تاخت و بعد از او تیکلات پیلسر چهارم بماد روی آورد و متجاوز از شصت هزار اسیر گرفت و غنائم بسیاری بدستش افتاد و در سال ۱۷۲۲ پیش از میلاد سارگون (Sargon) بایران تاخت و این آخرین تجاوز آشور بسرزمین ماد بود

ایرانیان از ۱۱۰۰ قبل از میلاد تا دوره تشکیل پادشاهی ماد در پایان سد هشتم (۷۱۳ پیش از میلاد) با آشوریها در زد و خورد بودند و در نتیجه عمیقاً لایع کشیها آناری از تمدن دیرین آشور که از سومریها گرفته بودند بایرانیان رسید

نخستین سلسله پادشاهی ایران در پایان قرن هشتم بوجود آمد. دهمگاتان (Hagmatana) یا همدان پایتخت آنها بود. موسس این سلسله دیوکی (Dyauku) نام داشت و سومین پادشاه آنها هووخشتر Huvakhshatra می باشد که بنیان اوراسیا کزار (Cyaxares) گویند. این شخص از کشور گشایان بزرگ ایران است و بسیاری از کشور های همسایه ایران از قبیل آشور بدست وی افتاد. پایتخت آشور که نینوا باشد در سال ۶۱۲ بتصرف ایرانیان درآمد و ایرانیان بابر چین دستگا. پادشاهی آشور خود را بجایان معرفی نمودند - هووخشتر در سال ۵۸۴ در گذشت و جانشین او موسوم به ایشتویگنو (Ishtuvign) که او را یونانیان آستیاژ (Astyages) خوانند بدست کورش سر سلسله هخامنشیان شکست یافت و دوره پادشاهی مادها به پایان رسید و هفتاد و سه سال پس از افتادن نینوا بدست ایرانیان در ۱۲ اکتبر ۵۳۹ بابل نیز بدست کورش افتاد

سومر و اکاد

بالتفاق تمام دانشمندان و خاورشناسان تمام خطوطی که امروز خط میخی میخوانند از قوم سومر است که از چهار هزار سال پیش از میلاد در جنوب عراق کنونی میزیستند. مرز بوم آنان را شنعار (Shanar) میخواندند در کتیبه داریوش که در ویرانه بابل بخط میخی پیدا شده چندین بار قوم سومر و اکاد یاد شده و در تورات نیز سرزمین شنعار را نام برده ، در سفر پیدایش از باب یازدهم تورات آمده است «سراسر گیتی را يك زبان و يك گفتار بود چون آنان بسوی خاور کوچ کردند دشتی در سرزمین شنعار یافته فرو آمدند و آنان یکدیگر گفتند بیایید خشت بسازیم و آنان خشت بجای سنک و قیر بجای گچ بکار بردند»

مهمترین شهرهای شنعار در جنوب عراق کنونی در دهنه فرات بوده

یکی از آنها شهر اور (ur) و دیگری ارچ (Eretch) یا اوروک و دیگری نیپور (Nippur) است و هر يك از این شهرها شهر یاری داشته که بعنوان پتسی (Patesi) یا لوجل (Lugal) مینامیده‌اند زبان سومریها با هیچیک از زبانهای کهن پیوستگی ندارد و از حیث نژاد و زبان در سرزمین شنعار منفرد بودند و تمدن خاصی داشتند و خط مخصوصی از برای نوشتن زبان خود بکار بردند و این همان خطی است است که بعدها بدستیار اکدیه‌ها تغییراتی یافت و اساس خطوط میخی اقوام دیگر گردید

در آغاز هزاره سوم پیش از میلاد در شمال عراق کنونی اکدیه‌ها روی کار آمدند و سرزمین آنان از کویر سوریه تا نزدیک بغداد کنونی بوده است نخستین پادشاه اکاد، سارگون اول (Sargon) است که در ۲۷۷۵ پیش از میلاد پادشاه سومر لوجل زگیسی (Lugal zagissi) را شکست داد

آکادیها از نژاد سامی بودند و از اقوام هم نژاد خود تقویت میشد و بر نفوذ خود در خاکهای همسایه می افزودند، ولی سومریها که خویشاوندی با هیچیک از همسایگان نداشتند بتدریج از میان رفتند اما تمدنی از خود بیادگار گذاشتند که هزار سال پایدار ماند و اثراتش سراسر گیتی رسید بسیاری از علوم مخصوصاً ستاره شناسی و تقسیم ساعت بشصت دقیقه و تقسیم دقیقه بشصت ثانیه که بعدها بشکل ساعت در آمد از یادگارهای آنان است .

از زمان سارگون لغات قضائی و دینی و بازرگانی و کشاورزی بزبان اکاد راه یافت و تمدن دیر بن سومر نصیب آکادیها شد از جمله چیزهایی که

آکادی ها از سومری ها پذیرفتند خط است که وسیله زبان سامی آنان گردید .

خط سومری که اساساً اشکالی بوده است مانند هیرو گلیف مصری (Hiéroglyphe) و علامات خط چینی پس از انتقال با آکاد تغییر و تبدیل پیدا کرد و پس از چندی ساده شد و بصورت اشکالی مانند میخ در آمد و آن اشکال و علامات هر يك از برای سیلاب مخصوص و ایدئوگرام (Idéogramme) بکار رفت .

خط سومر بوسیله آکادیها بهمه طوایف سامی نژاد و سامی زبان رسید و پس از سپری شدن روزگار اکاد و روی کار آمدن بابلیها و آشوریها همین خط از برای نوشتن زبان سامی آنان بکار رفت .

بابلیها در سر زمین شنعار (در جنوب عراق کنونی) و آشوریها (در شمال عراق) در سرزمین اکاد بودند و بدین ترتیب بابلیها جانشین سومر و آشوریها جانشین اکاد شدند و هر دو بنوبه خود از تمدن سومر بهره یافتند و خط سومری بازبان سامی آنان نیز سازش پیدا کرد و وسیله کتابت زبان آنها شد .

ایلامیها که پایتخت آنها شوش بود و سرزمین آنها را امروز خوزستان مینامیم با سومریها و اکادیها در تماس بودند و آنان نیز خط میخی را برای نوشتن زبان خود برگزیدند^۱

در سده نهم پیش از میلاد نیز در ارمنستان کشور کلدانیان خط میخی راه یافت و این خط بهرجا که رفت و نزد هر قومی که رایج شد تغییری یافته و با زبانهای آریائی و سامی و زبانهای دیگر سازش پیدا کرد و تمام

این خطوط میخی گوناگون از خط سومریها بوجود آمد پس آنچه تا بحال دانستیم اینستکه خط از سومری ها بآکادی ها و از آکادیها ببابلها و آشوریها و ایلامیها رسید و در قرن نهم پیش از میلاد هم بایرمنستان راه یافت و چنانچه در سابق دانستیم این خط از سرزمین بابل و آشور بایران رسید و ایرانیان در آن خط تصرف نمودند و آنرا بصورت يك خط الفبائی در آوردند .

خط در داستان ایران

در داستانهای ایران خط را نسبت بطهمورث پیشدادی پسر ویونگهان برادر جمشید میدهند و چنانچه در فرهنگ ایران باستان نویسد در تاریخ بلعمی نویسد «... و شأن وزینت ملوك واسب نشستن .. او آورد ... و پارسى را او افكند و خط او نوشت و ابن بلخی در فارسنامه گوید (و آثار او (طهمورث بن ویونجهان) آنست كی اول كسى بود كی خط پارسی نهاد ... » و در مجمل التواریخ گوید « پادشاهی طهمورث سی سال بود دیوان را مسخر کرد و در عمارت بیفزود و اول نوشتن و خواندن در عهد او بود، دیوان تعلیم کردند »

در شاهنامه فردوسی نیز این داستان را میخوانیم که دیوان از طهمورث شکست دیدند و گرفتار بندوی شدند و از او خواستند که آنان را نکشد تا هنر نوشتن را باو بیاموزند

اینك اشعار شاهنامه

چو طهمورث آگه شد از کارشان	بر آشفست و بشکست بازارشان
کشیدندشان خسته و بسته خوار	بجان خواستند آنگهی زینهار

که مارا مکش تا یکی نو هنر بیاموزی از مساکت آید ببر
 کی نامور دادشان زینهار بدان تا نهانی کنند آشکار
 چو آزادشان شد سر از بند اوی بجستند ناچار پیوند اوی
 نبستن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند
 نبستن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی و چه فارسی
 چه هندی چه چینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی
 در نوشته‌های پازند و پهلوی نیز این مطالب مسطور است و در فصل
 ۲۷ دانای مینو خرد میگوید که دیوان هفت گونه دبیری بتهمورث یاد
 دادند ولی این مطالبی که در شاهنامه و کتب پازند و پهلوی مذکور است
 جنبه افسانه دارد و نمیتواند مدرك صحيح و سند تاریخی برای تحقیقات
 علمی امروز باشد.

خط میخی هخامنشی نخستین خط

ایرانیان است

اولین خطی که ایرانیان قدیم زبان خود را با آن مینوشتند مسلماً
 همان خط میخی است و هر چه آثار کتبی از دوره هخامنشیان بدست آمده
 با همین خط نوشته شده ولی بطور یقین نمیدانیم که در چه سالی و در چه
 زمان بخصوصی این خط در ایران رواج یافته آنچه محققین حدس میزنند
 اینست که باید این خط در هشتصد سال قبل از میلاد یعنی همان ابتدای
 پادشاهی مادها در ایران راه یافته باشد.

مادها چنانچه در سابق اشاره شد در موقعی که مشغول زدو خورد با
 آشوریان بودند با تمدن و خط آشوری ها که آنان نیز از سوهری ها

گرفته بودند آشناسدند و پس از آنکه از قید بندگی نجات یافتند و برای خود دولت مستقل و مقتدری تشکیل دادند خط میخی را تکمیل نمودند. این خط را که ایرانیان از بابل و آشور گرفته بودند باندازه ای در آن تصرف نمودند و آن را تغییر دادند که بصورت يك خط الفبائی کامل درآمد یعنی اولاً آن را از صورت علامتی و صوتی بحالت الفبائی در آوردند و ثانیاً اعراب را جزو حروف قرار دادند و ثالثاً برای صدا هائی که در زبان خود داشتند و خط آشوری حروفی که آن صداها را برساند نداشت حروف و صورت هائی اختراع کردند و آن را يك قسم الفبای آریائی نمودند.

اشکال و صعوبت خط میخی

خط میخی هخامنشی را با قلمی نوک تیز چوبی یا فلزی روی پارچه های گل سخت شده مینوشتند و پهلوی هم میگذاشتند و یا اینکه روی الواح سنگی و فلزی حکاکی میکردند این پارچه های گل را بزبان کلدانی (آجر) مینامیدند - با این قلمها نمی توانستند مانند مصریها مطالب خود را روی پوست یا پاپروس بنویسند همین اشکال و دشواری باعث شد که ایرانیان بزودی این خط را فراموش کنند از اینجهت خط میخی چندان دوامی پیدا نکرد و از دوره اشکانیان ببعد رو بزوال نهاد.

اولین خط میخی که بدست آمده از زمان کورش (۵۲۹-۵۵۹) قبل از میلاد و آخرین خط از زمان اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹) میباشد و بعد از اردشیر سوم دیگر کتیبه ای با خط میخی بدست نیامده است.

خط آرامی (پهلوی)

در همان هنگامی که ایران با خط میخی مینوشتند یعنی در روزگار

هخامنشیان الفبای دیگری در ایران راه یافت و بتدریج جای خط میخی را گرفت و نظر بسهولتی که داشت ایرانیان آن را برای تحریرات عادی خود بر روی پوست یا پاپیروس بکار بردند - و آن الفبای آرامی بود که از فنیقیها گرفته شده بود و بوسیله آرامیها بسرزمین بابل و آشور راه یافت و از آنجا باب ان آمده .

النبای فنیقی - الفبائی که امروزه در سراسر ممالک روی زمین رواج داده (باستثنای جائی که خط چینی نوشته میشود) از سر زمینی بر خاسته که آن را سوریه میخوانیم و در کرانه دریای مدیترانه واقع است مردمان آنجا را که از کنعانیان بودند فنیقی مینامند - این سرزمین پیش از آنکه مستقل شود شمالش در زیر فرمان سومریها و بعدا آکادیها بود و جنوبش از متصرفات مصر بشمار میرفت - پس از آنکه قدرت دولتهای بزرگ در این سرزمین رو بکاهش نهاد فنیقیها نفوذی پیدا کردند و شهر های کرانه دریا مرکز سیاست و بازرگانی و پرستش خدایان آنها شد (۱) و مهمترین شهر های آنان بیبلوس (Byblos) باقوبلا (Gubla) و صور و صیدا بوده است .

$$\odot = \otimes \quad \Pi \perp \exists \quad \Delta = \triangle \quad \nabla \quad K \quad H$$

$$90^\circ \leq \angle VZ = 2X = +$$

$$W \neq 4 \quad \varphi = \varphi$$

(الفصای فذقی کہ از رست بچپ نشسته میشود)

نظر بقرائن تاریخی باید الفبای فنیقی در سدهٔ سیزدهم قبل از
(۱) نقل و خلاصه از فرهنگ ایران باستان

میلاذ اختراع شده باشد .

الفبای فنیقی ۲۲ - حرف دارد و از راست بچپ نوشته میشود و حروف صدا دار در آن دیده نمیشود .

الفبای یونان در داستان یونانیان است که یک نفر شاهزاده فنیقی که از شهر صیدا بود نوشتن را بیونانیان آموخت - احتمال میرود در سده نهم قبل از میلاد یونانیان الفبای فنیقی را برای نوشتن زبان خود اختیار کرده باشند - یونانیان در الفبای فنیقی تغییر دادند و حروف صدا دار (Voyelles) یا با آوا را ایجاد کردند در نتیجه ۲۲ حرف فنیقی ۲۴ حرف یونانی شد - یونانیان در ابتدا الفبا را از راست بچپ مینوشتند و چندی هم خط شیاری (مانند سیر گاو آهن) داشتند ولی از قرن پنجم قبل از میلاد از چپ بر راست نوشتند .

الفبای لاتین

یونانیان در سرزمینی که در قرن دوم پیش از میلاد ایتالیا نامیده شد در مابین سالهای ۶۰۰ تا ۸۰۰ قبل از میلاد دست اندازی کردند و خط و زبان یونانی در لاسیوم (Latium) مرکز ایتالیا رواج یافت و بنام لاسیوم که امروز لاتین گویند خوانده شد - الفبای لاتین با اقتدار امپراطوری رم سراسر اروپا را گرفت و امروزه با شکل مختلف وسیله نوشتن اروپاییان و مردمان امریکا است .

الفبای سانسکریت هم که آن را دیوناگری (Devanâgari) نامند با ۴۷ حرف از همین حروف فنیقی بوجود آمده است .

الفبای آرامی هم از الفبای فنیقی گرفته شده آرامیها از قبایل سامی نژاد سوریه بودند و در جنوب فلسطین

میزبستند (در پیرامون کویر و مشرق رود اردن و بحرالمیت) از سده چهاردهم پیش از میلاد بسرزمین های متمدن همسایگان روی آوردند و بهر جا که میرفتند کشاورزان را بفرمان خود در میا آوردند و بازرگانی آنجا را بدست می گرفتند در حدود سال ۱۲۰۰ پیش از میلاد دمشق و حلب را گرفتند و شهر یاران سوریه را از میان بردند - در بین النهرین نیز تاختند و خاندان پادشاهی آن دیار را برانداختند و خود فرمانفرمای آنجا شدند .

آرامیها بازرگانان زیر دستی شدند و بهمه جا راه یافتند و در حدود هزار سال قبل از میلاد الفبای فنیقی را برگزیدند و بهر جا که رفتند این الفبا را رواج دادند بطوریکه این خط کم کم خط میخی را که تا سده اول پیش از میلاد دوام کرد از میان برد و جای آنرا گرفت و باین ترتیب خط وزبان آرامی سراسر کشورهای اقوام سامی نژاد را از میانه دریای مدیترانه تا پشته کوه (کوه زاگرس) (Zagros) و خلیج فارس گرفت و زبان بین المللی آنان گردید در مصر هم خط آرامی برای نوشتن اسناد رسمی و دیوان های دولتی بکار رفت .

هنگامیکه ایرانیان بسرزمین آشور و بابل و آسیای صغیر و سوریه و مصر دست یافتند با اقوامی سروکار پیدا کردند که زبان و خط آرامی میان آنان رواج داشت - تماس این اقوام گوناگون غیر آریائی موجب این شد که خط و زبان آرامی در ایران رخنه کند و وسیله ارتباط دیوان های دولتی هخامنشی و متصرفات غربی ایران باشد .

چون خط میخی هخامنشی برای حوائج روزانه بکار نمیرفت و الفبای آرامی با ۲۲ حرف از برای کتابت آسانتر بود از اینجهت در همان روزگار هخامنشیان خط آرامی که کم جای خط میخی را گرفت و آن را از میان برد - خط بعضی سکه های دوره هخامنشی و وزنه ها و بسیاری از مهر های ایرانیان بخط آرامی است بنا بر این جای شك نیست

گه این خط در زمان هخامنشیان در سراسر ایران زمین رواج داشته است (۱)

نژاد و مسکن ایرانیان قدیم

ایرانیان از نژادهندواروپایی میباشند که آنان را آریائی مینامند در حدود سه هزار سال قبل از میلاد آریائی ها از شعبه های دیگرهند و اروپائی جدا شده اند و مدتهائی در آسیای مرکزی زندگانی کرده اند ایرانیان و هندوان برای امتیاز از مردمان اصلی سرزمینی که با آنجا وارد شدند خود را آریائی یعنی شریف نامیدند، هندوان مردمان اصلی سندوپنجاب را داس (Dasa) یعنی دشمن نام نهادند مردمان اصلی سرزمین ایران پیش از آمدن آریائیها هم مطابق آنچه در تاریخ پیرنیا مذکور است سه دسته بودند، دسته ای در مغرب ایران بنام کلسو که نژادشان معلوم نیست، دسته ای در مازندران کنونی موسوم بتپوریها (طبرستان ازتپورستان آمده) دسته ای هم در جنوب غربی بودند موسوم بهلامیها وقتی که آریانها بفلات ایران آمدند در آنجا مردمانی یافتند که زشت بودند و از حیث نژاد و عادات و اخلاق و مذهب نیز از آنها پست تر بودند آریانها آنها را دیویاتور نامیدند.

رفتار آریانها با مردمان بومی در ابتدا مثل رفتار غالب و مغلوب بود و هیچگونه حقی برای بومیان قائل نبودند و با آنها دائما در جنگ بودند و هر کجا آنان را می یافتند میکشتند ولی بعدا که کارهای پرزحمت زراعت و تربیت حشم و خدمت در خانواده را بدوش آنان انداختند بومیان طرف احتیاج شدید واقع شدند و دارای حقی گردیدند، از این زمان

(۱) نقل با اختصار و تصرف از کتاب فرهنگ ایران باستان تألیف

آقای پور داور

اختلاط و آمیزش آنها شروع شد .

ایرانیها سرزمین خود را بنام خود که آریائی بودند نامیدند در کتیبه نقش رستم داریوش میگوید « من داریوش هشتم پادشاه بزرگ ... يك پارسی پسر يك پارسی ، يك آریائی و از نژاد آریائی »

بنا بقول هردوت مورخ یونانی ، مادها ، ایرانیان مغرب زمین که در اواخر قرن هشتم پیش از مسیح نخستین سلطنت ایران را تشکیل دادند در زمان قدیم آریائی نامیده میشدند و سرزمینهایی را که ایرانیان بدست آورده اند ایریانا (ایرین) Airyana نامیده اند .

هندوان نیز سرزمینهایی که مهاجرت کردند آریاورت (Aryavartta) گفتند و آن سرزمین ها را بنام خود نامیدند .

بواسطه شباهت بسیاری که میان زبان و دین و طرز خیال و عادات و رسوم هند و ایران موجود است برای هاشکی باقی نمی ماند که این دو قوم از يك نژاد بوده و روزی در يك سرزمین بسر می برده اند و چنانچه در تفسیر یسنا مینویسد (۱) : زبان اوستا و زبان وید فقط تفاوت لهجه دارند ولی قواعد صرفی و نحوی کلمات و ترکیب جملات آنها باندازه ای بهم نزدیک است که بسا از فقرات اوستا را بعینه میتوان کلمه بکلمه بزبان سانسکریت برگردانید .

استرابون (Strabon) جغرافیا نویس یونان در يك قرن پیش از میلاد ، زبان های کلیه اقوام آریائی را یکی میدانند و فقط تفاوت لهجه میان آنها قائل است

بورنوف (Burnouf) دانشمند فرانسوی بتوسط سانسکریت یسنا را که پنج فصل گانها جزو آن است بفرانسه ترجمه نمود و در سال (۱) تالیف آقای بور داوراستاد دانشکده ادبیات

۱۸۳۳ منتشر ساخت .

همانطور که فهم اوستا مربوط بدانستن سانسکریت است، دانستن و فهمیدن زبان اوستا برای دانشمندان وید لازم است زیرا که بنا به تحقیق مستشرقین قسمتی از کتب وید در ایران زمین نوشته شده و برخی از سرود گویان ویدایرانی بوده اند و روح ایرانی در این سرود ها حکم فرماست پس این دو کتاب دینی اوستا و وید از حیث لفظ و معنی دلالت دارند که ایرانیان و هندوان از هر حیث بهمدیگر نزدیک بوده اند

ایران ویج یا سر منزل ایرانیان قدیم

ایرانیان پس از مهاجرت خود در مرکز آسیا آن قطعه خاکی را که در آنجا بار اقامت افکندند و نخستین منزل خود را ایرین ویج *Airyana vaejas* نامیدند که مستشرقین آنرا بمعنی سرزمین تخمه و نژاد آریائی گرفته اند (در سانسکریت ویج بمعنی تخم میباشد چون در فارسی معنی ویج معلوم نبوده آن را بمناسبت ویج که در سانسکریت است بمعنی تخم معنی کرده اند .
ایرانیان اقامتگاه اولی خود را که همین ایران ویج باشد همیشه بنیکی یا کرده اند .

این سرزمین بطور قطع معلوم نیست که در چه قسمت از ایران بوده بعضی آنرا در طرف آذربایجان و بعضی دیگر آن را در شمال شرقی ایران و در نواحی خوارزم میدانند - در فصل ۲۹ - بندهش بصراحت ذکر شده که «ایران ویج در طرف آذربایجان است»

گیگر (Geiger) یکی از مستشرقین مینویسد که : بطور حتم ایران ویج در اقصی حدود مشرق شمالی ایران زمین است .

تیل (Tiele) خاور شناس دیگر معتقد است که باید سر زمین خوارزم یا خیوه حالیه باشد دانشمندان دیگر نیز گویند که ایران و بیج همان خوارزم است.

در شرح یسنامذکور است که از خود اوستا بخوبی برمیآید که از ایرین و آنچه همان خوارزم اراده شده، گذشته از اوستا دلایل تاریخی نیز در دست است که خوارزم از زمان بسیار کهن از ممالک مشهور ایران زمین و مرکز تمدن آسیای مرکزی بوده است هرودوت گوید که پیش ۵۵۹ قبل از میلاد خوارزم دارای نام و نشان و اهمیت بوده است.

علت آمدن آریانیان به فلات ایران

علت آمدن آریانیان از ایران و بیج بسر زمین ایران بطور تحقیق معلوم نیست چنانچه مورخین و دانشمندان نویسند: ایران و بیج مملکتی بوده بسیار خوش آب و هوا و دارای زمینهای حاصلخیز ولی ارواح بد اهریمنی دفعه زمین را سرد کردند و چون زمین قوت سکنه را نمیداد مهاجرت و کوچ کردند و بسر زمین ایران در آمدند. میتوان حدس زد که مهاجرت آنان از جهت زیاد شدن سکنه و تنگی جاتوده است.

تاریخ مهاجرت آنان نیز بدستی معلوم نیست بعضی دانشمندان معتقد بوده اند که این مهاجرت در حدود دوهزار سال قبل از میلاد بوده ولی اخیراً بعضی از علما و مورخین عقیده دارند که از قرن چهاردهم شروع شده و تا قرن هشتم پیش از میلاد امتداد داشته - خط سیر آنها را هم بعضی محققین گفته اند از سفید بطرف مرو بوده است و بعداً هرات و کابل را اشغال کرده اند و پس از آن بطرف هیلمند (هیرمند) رفته اند و چون بدریاچه زرنک (دریاچه سیستان) رسیده اند دیگر بآنطرف نگذشته اند (در آنوقت دریاچه سیستان بزرگتر از دریاچه کنونی بوده است)

بخش اول

ادبیات پیش از اسلام

(خط و زبان دوره هخامنشیان)

خط و زبان مادها - هر چند که پیش از سلاطین هخامنشی پادشاهان ماد هم در ایران تشکیل سلطنت مستقلی داده بودند و بناچار آنها نیز خط و زبانی داشتند که با آن زبان تکلم کنند و با آن خط کتابت نمایند ولی چون هنوز از دوره آنان کتیبه‌هایی بدست نیامده و آناری هم که دلالت بر خط و کتابت زبان آنان کند در دست نداریم نمیتوانیم بطور قاطع و یقین در باره خط و زبان آنها اظهار نظر کنیم که بچه زبانی تکلم میکرده‌اند و با چه خطی مینوشته‌اند نلدد که (۱) دانشمند خاورشناس آلمانی گوید «اگر کتیبه‌هایی بدست آید گمان میکنم

Nöldeke -۱

از حیث زبان و خط عین کتیبه های شاهان هخامنشی باشد» دارمستتر (Darmesteter) معتقد بود که اوستا بزبان مادیه‌ها نوشته شده بهر حال شکی نیست که زبان مادیه‌ها با زبان پارسی هخامنشی تقریباً يك زبان بوده و تفاوت جزئی داشته است چنانچه در زمان استرابون پارسی‌ها و مادی‌ها زبان یکدیگر را بخوبی میفهمیدند، بعضی زبان کردی امروزی را مشتق از زبان مادیه‌ها میدانند (۱)

یکی از دانشمندان گوید (۲) که زبان مردم ماد یا ماه زبانی بوده که با زبان پادشاهان هخامنشی تفاوتی نداشته زیرا اگر زبان مردم ماد که بخش بزرگ ایرانیان و مهمترین شهرنشینان آریائی آن زمان بوده با زبان فارسی هخامنشی تفاوتی داشت باید کورش و داریوش در کتیبه‌های خود که بسه زبان فارسی و آشوری و عیلامی است زبان مادی را هم میافزودند تا بخشی بزرگ از مردم کشور خود را از فهم آن نبسته‌ها ناکام نگذارند از اینرو مسلم است که زبان مادی خود بعینه زبان پارسی باستانی یا نزدیک آن و لهجه‌ای از آن زبان بوده است، از نام پادشاهان ماد مانند فراورت و خشریت و فرورتیش و هووخشتره و آستیاك و اسپاك که سپاد و سپاه باشد نیز نزدیکی این دو زبان معلوم میشود.

فارسی باستان

زبان دوره هخامنشی را فارسی باستان یا فرس قدیم مینامند این همان

۱ - از کتاب تاریخ مرحوم پیرنیا

۲ - مرحوم ملك الشعرای بهار در سبك شناسی مینویسد

زبانی است که بر کتیبه‌ها و لوح‌های زرین و سیمین نوشته شده زبان فارسی باستان ریشه زبان فارسی است که در کلمات و ترکیب آنها بتدریج تغییراتی پیدا شده و پس از چندی صورت زبان پهلوی در آمده است و بمرور زمان زبان پهلوی نیز تحول یافته و مبدل بفارسی دری شده است - از تحقیق دانشمندان چنین بر می‌آید که در مجموع کتیبه‌ها و آثار دوره هخامنشی بیش از چهارصد لغت اصلی یافت نشده خطی که زبان پارسی باستان با آن نوشته شده خط میخی است خط میخی از حروفی که بشکل میخ است تشکیل شده و هر حرفی از سه تا پنج علامت میخی است .

این خط دارای ۳۶ حرف است و از چپ بر راست نوشته میشود و دارای اعراب است یعنی حروف صدا دار (با آوا) جزو آن است بنابراین خط میخی کامل است و هر حرفی صدای مخصوصی دارد برخلاف الفبای پهلوی که بعضی از حروف آن نماینده چند صدا میباشد .

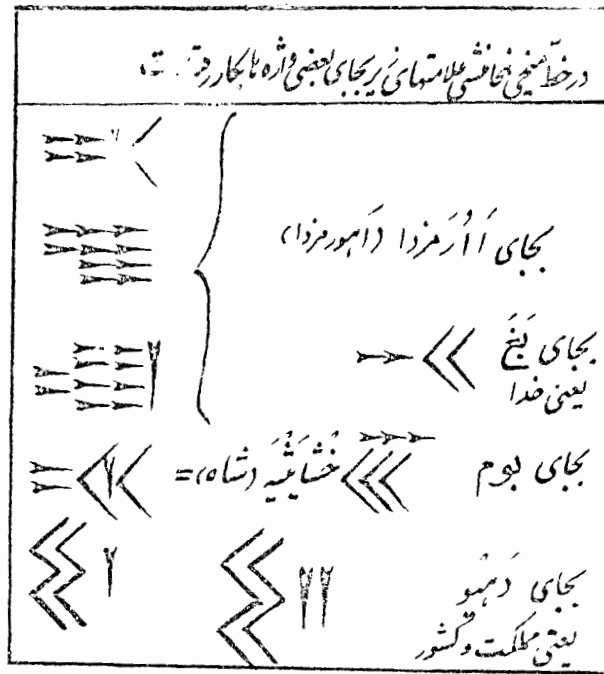
خط میخی را چنانچه قبلاً دانستیم در دوره سلاطین ماد که با آشوریها در زدو خورد بودند ایرانیان از آشوریها گرفتند و آنان نیز از آکادیها و سومریها گرفته بودند

خط میخی آشوری وقتی که بایران آمد صورت الفبائی بخود گرفت و ایرانیان اعراب را جزو حروف آن قرار دادند و بعضی حروف را نیز خود اختراع کردند و بآن افزودند

خط میخی را برای نوشتن کتیبه‌ها و الواح بکار میبردند و نوشته‌های عادی را نمیتوانستند باین خط بنویسند از اینجهت می بینیم که خط میخی در ایران دوامی پیدا نکرد و جای خود را بالفبای پهلوی داد.

۲۲۲	=	ا - آ	۲۲	=	ن
۲۲	=	ب - با	۲۲	=	ن
۲۲	=	پ	۲۲	=	س
۲۲	=	ت	۲۲	=	س
۲۲	=	ث	۲۲	=	ز
۲۲	=	ح	۲۲	=	ت
۲۲	=	ق	۲۲	=	ث
۲۲	=	ق	۲۲	=	د
۲۲	=	ک	۲۲	=	ر
۲۲	=	گ	۲۲	=	ش
۲۲	=	ج	۲۲	=	ف
۲۲	=	چ	۲۲	=	و
۲۲	=	ح	۲۲	=	و
۲۲	=	ج	۲۲	=	پ
۲۲	=	ش	۲۲	=	پ
۲۲	=	ی	۲۲	=	م
۲۲	=	ر	۲۲	=	م
۲۲	=	ل	۲۲	=	م

خطی مخفی پنجامشی نقل از شماره ۳ ایران کوره نالیف افغانی که مقدم



کتیبه‌هایی که بالین خط نوشته شده مشتمل بر نام شاهان و خاندان آنها و شرح وقایع و فتوحات و لشکر کشی و ستایش اهور مزدا خدای یگانه و نفرین دروغ و سفارش بر استگویی و درست کرداری می‌باشد

کتیبه‌های هخامنشی بر سنگهای بیستون و تخت جمشید و دخمه‌ها و ستون‌ها و لوحه‌ها نوشته شده و بعضی از آنها به زبان پارسی قدیم و عیلامی و آشوری است و بعضی دیگر با خط و زبان آرامی می‌باشد

از همه کتیبه‌ها کتیبه بیستون مهم‌تر و مفصل‌تر است که در حدود چهار صد و بیست سطر می‌باشد و هر سطر دارای ۴۵ حرف است

زبان فرس قدیم یا پارسی باستان قواعد صرفی و نحوی مفصلی دارد و اسماً و افعال و صفات آن حالات مختلفی دارند که در هر حالت در آخر

کلمه تغییرانی حاصل میشود چنانچه مثلا اسم در زبان فرس قدیم بحدک و مؤنث و مفرد و مشنّی و جمع تقسیم میشود و هر يك از آنها صورت خاصی دارد مجموع کتیبه‌های هخامنشی در حدود چهل کتیبه است یکی از آنها کتیبه بیستون (یا بغستان یا بهستان است) که بسه زبان فارسی و عیلامی و آشوری است و داریوش کارهایی را که انجام داده از قبیل سرکوبی سرکشان و مدعیان سلطنت و بسط امن و عدالت شرح میدهد و ممالك قلمرو خویش را که در حدود ۲۳ کشور است نام میبرد و واقعه بردیای دروغی و شورشهایی که در ابتداء سلطنت او رخ داده ذکر میکند و در پایان میگوید همه این شورشها از جهت دروغگوئی اشخاص بود، چه هر يك در ایالتی خود را از دودمان شاهی خواندند و مردم را فریب دادند، اینك قسمتی از ترجمه کتیبه بیستون را در اینجا نقل میکنیم:

ترجمه کتیبه داریوش در بیستون (۱) یا بغستان (۲) یا بهستان

«منم داریوش پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ایران، پادشاه ملل، پسر وشتاسب، نوه ارشام هخامنش»

(۱) از کتاب اخلاق ایران باستان

(۲) بیستون را گویند در اصل بغستان بوده بمعنی (جایگاه خدایان)

زیرا بغ در عهد هخامنشیان و تا چند قرن بعد نام پروردگار عالم بوده است و در اوستا و کتیبه‌ها هم بغ بمعنی خداوند آمده است و نام دوتن از امرای فارس بغ کرت و بغداد پسر بغ کرت بوده که هر دو مشهورند و سکه بنام خود زده‌اند - بغ کرت یعنی خدا کرد و بغ دات یا بغ داد یعنی خداداد و نام شهر بغداد نیز از اینجمله است و کلمه بغ را هم گویند که در زمان سغدی فغ میگفتند و فغفور (فقفور) لقب پادشاه چین سغدی است یعنی پسر خدا - بغستان یا بیستون را تازیان (بهستون) خوانده‌اند - و ایرانیان گاهی آن را بهستان هم میگویند

«داریوش پادشاه گوید : بتوفیق اهورمزدا من پادشاه هستم اهورمزدا
این سلطنت را بمن بخشیده است »

« داریوش پادشاه گوید اینست ممالکی که در تسلط من است ،
بتوفیق اهورمزدا من بر آنها پادشاه شدم .

(۱) - پارسا Parsa = فارس

۲ - مادا Mada = ماد (آذربایجان و گیلان و کردستان
و عراق)

۳ - اوواجا Uwaja = عیلام - خوزستان

۴ - بابیرو Babiru = بابل

۵ - اثورا Athura = آسور

۶ - اربایا Arabaya = عربستان

۷ - مودرایا Mudraya = مصر

۸ - یونا Yuna = سواحل آسیای صغیر که ساکنین آن یونانی
بوده اند

۹ - کاتپاتوکا Katpatuka = آسیای صغیر و آناتولی

۱۰ - پارثوا Parthwa = پارت - خراسان و گرگان

۱۱ - ارمینا Armina = ارمنستان

۱۲ - زرنکا Zranka = سیستان

۱۳ - هریوا Haraiva = هرات

۱۴ - اوارزمیا Uwarazmya = خوارزم = خیوه

۱۵ - باختری Bakhtari = باختر (بلخ)

۱۶ - سوگودا Suguda = سغد

۱۷ - ساکا Saka = شاید ممالك حدود خلیج فارس باشد ؟

١٨ - ثتاگو *Thatagu* = کابل

١٩ - هر ووتی *Haruwati* = قندهار

٢٠ - مکا *Maka* = مکران و بلوچستان

(در متن کتیبه سه مملکت دیگر اسم برده شده

یکی سپارد *Sparda* که همان سارد لیدی باشد . دوم گدارا
سوم سرزمینها که باینطرف و آن طرف دریا است و تعیین کردن محل آنها
دشوار است .)

درسراسر ٢٣ مملکت (پادشاه هشتم) .

« داریوش پادشاه گوید : همه این کارها را بتوفیق اهورمزدا بجای
آوردم من نوزده جنگ بر ضد اقوام سرکش کردم بتوفیق اهورمزدا در
همه جنگها فتح کردم و نه مدعی سلطنت را شکست دادم - یکی از آنها
گوماتای مغ بود (*Gaumata*) که خود را بدروغ بردیا
(*Bardiya*) پسر کورش خواند و در ایران شورش افکند

(١) بقیه کتیبه داریوش در بیستون

(بقیه کتیبه برای کسانی که بخواهند از مضمون تمام آن مطلع

شوند در حاشیه نوشته میشود) (١)

... حیلہ گر دیگر آترینا (*Atrina*) از اهل شوش بود که خود

را پادشاه عیلام خواند و در مملکت فتنه برپا ساخت .

حیلہ گر سوم نادای تیبارا (*Nadaitibara*) از اهل بابل بود او

خود را نابو کدرا چارا (*Nabukadrachara*) پسر نابونی تایا

(*Nabunitaya*) خواند و بابل را علیه من برانگیخت - مدعی چهارم

مرتیه (*Martiya*) از اهل ایران بود که بدروغ امانیس

(*Umsamish*) پادشاه عیلام خواند و در سوسیاننا (*Suciana*) فتنه

بقیه حاشیه از صفحه قبل

انداخت - پنجم فراورتی (Frawarti) از اهل مدیا که خود را
خشترتیا (Kshathrita) نامید و از اخلاف هووخشتر معرفی کرد و
مدیا را بر من بشوراند - حیلہ گر ششم از اهل آساگرتا (Asagarta)
موسوم به چیتراخما (Chitrakhma) بود که میخواست خود را از
سلسله کزرسس (Cyaxares) بخواند و بسطنت آساگرتا بنشیند و
شورش در مملکت افکند - حیلہ گر هفتم فرادا (Frada) از اهل مرو
بود که خواست بسطنت برسد و اهالی مرو را علیه من بشورانید -
هشتمین درغگو واهیازداتا (Wahyazdata) از اهل فارس و شبیه بردبا
پسر کورش بود و فتنه ای در فارس بر پا ساخت - اراخا (Arakha)
از اهل ارمنستان نهمین آنها بود که خود را نبوکدر اچار پسر نابو ناهیتیا
خواند و بابل را بشورش در آورد .

«داریوش پادشاه گوید این نه پادشاه دروغگورامن درجک گرفته ام»
«داریوش پادشاه گوید و اینها هستند که ممالکی (برمن) شوریدند - دروغ
در روی زمین منتشر شد و ملت من فریب خورد ولی دست من بسیار قوی
بود در مقابل آن و بر آنها غلبه کردم»

داریوش پادشاه گوید : ای کسی که بعد از من بسطنت خواهی رسید
دروغ و همه قوای آن را تباه ساز هر کس (بمملکت) خیانت کند او را
بر انداز - تا زمانیکه این قانون در کار است سلطنت من بجا خواهد بود»
«داریوش پادشاه گوید : آنچه را من باتمام رسانیدم تمام بتوفیق
اهور مزدا انجام دادم - ای کسیکه این کتیبه را میخوانی مبادا در آن شك
داشته باشی»

«داریوش پادشاه گوید : اهور مزدا گواه من است که آنچه بر این
کتیبه نوشته شده کاملاً راست است نه نادرست»

بقیه حاشیه از صفحه قبل

« داربوش پادشاه گرید : بسا کارهای دیگر که بوسیله من بانجام رسید، بیاری اهور مزدا، در اینجا نوشته نشده است، من برای آن نوشتم که شاید خواننده این کتیبه در راستی آن همه کارها یقین نکند»
« داربوش پادشاه گوید : اگر این کتیبه کارهای مرا خراب نکنی و آنرا نگاهداری اهور مزدا بار تو بادودارای اولاد زیاد شوی و زندگانی تو طولانی باد»

« داربوش پادشاه گوید : اگر تو این کتیبه را خراب کنی عمرت دراز نخواهد بود و ترا فرزندان نخواهد بود»

« داربوش پادشاه گوید : آنچه رامن بانجام رسانیدم من خود بتهنایی بخواست اهور مزدا بجا آوردم، اهور مزدا مرا یاری کرد»
« داربوش پادشاه گوید : اهور مزدا مرا یاری کرد زیرا من خود عهد شکن نبودم و دروغگو نبودم و ظالم نبودم؛ خانواده من کار خود را کامل ساختند بوسیله ملتی قانون شناس و بواسطه آنکه دروغ و ظلم را بر افکندند»

« داربوش پادشاه گوید : تو ای کسیکه در آتیه در اینجا سلطنت خواهی کرد دروغگو و سرکش را میرو و بلکه بکلی آنها را تباہ ساز»
« داربوش پادشاه گوید : تو ای کسیکه بعد از من پادشاه خواهی شد کتیبه مرا بخوان و نقش آنرا بنگرو آنها را حفظ کن تا خودت محفوظمانی»
« داربوش پادشاه گوید : اگر تو این کتیبه ها را زیان مرسانی و آنرا حفظ نمایی اهور مزدا تو را یاری کند و بتو فرزندان متعدد بخشد و بتو زندگانی دراز عطا کند و اهور مزدا صفحه ای از اعمال تو محفوظ بدارد»

ترجمه قسمی از کتیبه نقش رستم (۱)

« بزرگ است اهور مزدا؛ او این زمین را آفریده است، او آسمان را آفریده است او مردم را آفریده است او همه وسایل خوشی را برای مردم آفریده است، او داربوش را پادشاه ساخت

یگانه پادشاه همه، حکمفرمای ملل»

«منم داریوش پادشاه؛ پادشاه بزرگ، پادشاه پادشاهان، پادشاه ملل، مدد کار بزرگ این سرزمین، پسر ویشتاسب (Vishtasp) از سلسله هخامنش (Hakhamanish) ایرانی فرزند ایرانی آریائی از نژاد آریائی»

«داریوش پادشاه گوید: اهور مزدا مرا سزاوار دانست که این ممالك را بمن ببخشد، او مرا پادشاه آنها ساخت، از این سبب است که من بر آنها حکمرانی دارم، بیاری او من همه آنها را (ممالك را) با هم در تحت يك سلطنت آوردم، آنها قانون مرا بکار میبرند، این ممالك تا هنگامی که متفقاً بقانونی که داریوش پادشاه برقرار ساخته رفتار نمایند از آسایش و پایداری بر خوردار خواهند بود.

«و تو ای حکمران ایرانیان، این قانون باید یقیناً در این سرزمین بر قرار داری و ای ایرانیان بارعایت این قانون را نجاح و فلاح از آن شما خواهد بود»

«داریوش پادشاه گوید: همه اعمال من و موفقیت من مرهون یاری آهورمزدا است اهورمزدا مرا مدد کرد که آنها را بانجام رسانم آهورمزدا مرا حفظ فرماید و وطن و مملکت مرا از زیان (نگاهداری کند) همه اینها را من بتوجه اهورمزدا واگذار میکنم که او مرا رستگار سازد»

«ای مردم احکام اهور مزدا را که بشمار رسیده است ترك مکنید،

از راه راستی و درستی رو مگردانید، گناه مکنید»

اینك چند سطر از عبارتهای کتیبه داریوش در تخت جمشید باخط میخی و طرز تلفظ آنها در اینجا نوشته میشود.

چند جمله از سنگش در نوشتن تخت مشید

دار یو اوش ۱
خاشیه ۱
وزنک ۱
خاشیه ۱
خاشیه ۱
خاشیه ۱
دیه نام ۱
پیش رویش ۱
نقاشی ۱
نقاشی ۱
نقاشی ۱

ترجمه : داریوش شاه بزرگ ما شاه شاهان ، شاه کشورها (دیه ها)
پسر گشتاسب هخامنشی که این قصر را ساخت .

چند جمله از سنگبسته های تخت جمشید

و بیستون (۱)

آدم داریواوش ، خشایه و زرک خشایه خشایه نام
خشایه پارسه ای ، خشایه دهیو نام و یشتاسپه هیاپوثر ، ارشام
هیانا هخامنشیه

ترجمه : من داریوش هستم شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه پارس
شاه ممالک ، پسر گشتاسب ، نوه ارشام هخامنشی

ثنی داریواوش خشایه ، مناپیتا و یشتاسپه ، و یشتاسپه هیانا-
پیتا ارشامه ، ارشام هیاپیتا اریا رامنه ، اریا رامنه هیاپیتا چیشپیش
چیشپیش پیتا هخامنش

ترجمه : گوید داریوش پادشاه پدر من گشتاسب است ، پدر گشتاسب
ارشام ، پدر ارشام اریا رامنه ، پدر اریا رامنه چیشپیش ، پدر چیشپیش
هخامنش .

از گتیبه نقش رستم

بغ وزر که اورمزداهای ایمم بومیم اداهی ، اوام اسمانیم
اداهی ، مرتیم اداهی ، شیاتیم ادا مرتیهیا

ترجمه : خدای بزرگ است اورمزد ، آنکه این بوم (زمین) را
آفرید ، آنکه آن آسمان را آفرید ، آنکه انسان را آفرید ، آنکه
شادی را آفرید برای انسان .

نخستین دانشمندی که موفق بخواندن خط میخی شد و معمای بزرگ خط میخی را حل کرد

متجاوز از دوهزار سال بود که سرّ خواندن خطوط میخی بر کسی معلوم نبود و کسی نمیدانست این علامات و خطوطی که بر سنگها و کتیبه‌ها جاری و نوشته شده چیست، آیا الفاظ و کلمات است، یا الفبا یا نقوش دیگری است؟ تا اینکه یکنفر افسر دانشمند و هوشمند انگلیسی بنام هانری راولنسن (Henry Rawlinson) ۱۸۹۵-۱۸۱۰ که جزو مستخدمین هند شرقی بوده در يك وقتی هم بنا بتقاضای دولت ایران برای تعلیم سربازان ایرانی از جانب دولت انگلیس بتهران پایتخت این کشور آمد و پس از چندی اقامت و انجام ماموریت سفری بشهرستان‌ها و استانهای ایران کرد و گذر او به بیستون افتاد و کتیبه‌های بیستون را مشاهده نمود بواسطه عشق و علاقه مفرطی که بکشف این آثار داشت وسیله و لوازمی برای تماشا، ثبت این آثار در آنجا برپا کرد و باوجودی که در معرض خطر بود و مرگ را بچشم می دید معینا دست از سعی و کوشش برنداشت و پافشاری نمود تا غرض خود را بطوری که منظورش بود انجام داد و در اثر کوشش و زحمات او طلسم خواندن خط میخی شکسته شد.

راولنسن بخواندن کتیبه بیستون پس از ۱۸ سال مشقت و زحمت موفق شد و این معما را حل کرد و برای این کار کتیبه بیستون را با کتیبه گنج‌نامه

که در دامنه کوه الوند نزدیک همدان است مقایسه نمود ، محققین دیگری نیز که در پی کشف این خط بودند متن دوزبان دیگری که روی کتیبه‌ها نوشته شده بود خواندند و بدین طریق سه هزاران الواح دیگر که در بین النهرین کشف شده بود آشکار گردید

(راولنس) این حروف را استنساخ کرد و از مقابله معلوم و مجهول آنها بایکدیگر قسمت از مجهولات حروف میخی را کشف نمود و حروف و هجاء آنرا ترتیب داد و بلندن فرستاد که دانشمندان درباره آنها بحث و تدقیق نمایند - در آن تاریخ دانشمندان اروپا از علوم شرقی و مخصوصاً از اینگونه خطوط اطلاعی نداشتند و چنانچه سامی نیل اسمایلز گوید (۱) فقط یکی از مستخدمین سابق کمپانی هند شرقی موسوم به (نورس) که مدتی مشغول بحث و استقصاء در این کار شده و تا یک درجه نیز موفق بحل این مسئله شده بود بر سوم و نقوش رولنس مراجعه نمود و با وجودی که هرگز در بیستون نرفته و خط آنجا را ندیده بود پاره‌ای خطاها در آن یافته و بر رولنس اطلاع داد

رولنس نیز بعد از تطبیق با خطوط بیستون دید حق با (نورس) است و خطاهای خود را اصلاح کرد

در همین اثنا شخصی بنام (لیرد Layard) که سفیر انگلیس در اسپانیا و اسلامبول و مکتشف خرابه‌های نینوا بود (۱۸۹۴ - ۱۸۱۸) پیدا شد و خطوط زیادی از این قبیل برای اینکه در باره آنها بحث شود حاضر کرد - گویند که هیچکس از مکتشفین نتوانسته تا بحال با اندازه لیرد آثار تاریخی کشف کند چنانچه اگر قطعات مستخرجه او را پهلوی هم بچینند دو میل مربع را پر خواهد کرد لیرد در خرابه‌های

نیموا شروع بحفاری کرد و نخبه این آثار را بلندن فرستاد که در موزه بریتانیا جای داده شد. بعد از قرائت این آثار دیدند که با نصوص تاریخی تورات راجع بسه هزار سال پیش کاملاً مطابقت دارد و نیز کتابی نیز راجع بهمین موضوع نگاشته است (۱)

البته پس از این دانشمندان علمای دیگر بودند که دنباله کار آنانرا گرفتند و تحقیقات خود را کامل نمودند و بطوری مشکلات خط میخی را حل کردند که امروزه دیگر مانند یک زبان مادری بدون هیچ اشکالی آن را در دانشکده ها تدریس میکنند و قواعد و دستور زبان پارسی قدیم را مانند دستور زبان فارسی امروزی بدان دانشجویان می آموزند و کتیبه ناخوانده ای دیگر باقی نمانده است.

پیش از راولنس نیز شخصی بنام نیموهر Karsten Nibuhr خاورشناس دانمارکی (متولد ۱۷۳۳ یا ۱۷۴۴ متوفی در ۱۸۱۴) از طرف دولت دانمارک عربستان رفت و با یاران خود در ضمن مسافرتها تخت جمشید ایران را دیدن کرد و در کتاب سفر عربستان خود شرحی از خرابه های تخت جمشید و آثار اشکانیان نوشت و عکسهای از کتیبه های میخی تهیه کرد و پس از مراجعت در دانمارک اکتشافات خود را که در ایران نموده بود منتشر کرد.

کتیبه های دیگری که بخط میخی است

علاوه بر کتیبه هایی که سابقاً نام برده شد (۲) کتیبه های دیگری از شاهان هخامنشی بدست آمده که بعضی از آنها را در اینجا نام میبریم.

۱ - در صفحه ۸۰ کتاب اعتماد بنفس، ترجمه آقای علی دشتی.

(۲) - صفحه ۲۴ همین کتاب مراجعه شود.

۱ - در تنگه سوئز کتیبه‌ای پیدا شده از داریوش اول که دارای هشتاد کلمه است و قسمتی از آن محو شده و مضمون آن بعد از عناوین و القاب چنین است. « داریوش شاه میگوید: من پارسیم و بدستکاری پارسیان مصر را گشودم و فرمودم از آب روانی که نیل نام دارد و در مصر جاری است بسوی دریائی که از پارس با آنجا میروند این کال^(۱) را بکنند و این کال کنده شد چنانکه من فرمان دادم و کشتیها روانه شدند از مصر از درون این کال بیارس چنانکه اراده من بود »

۲ - در شوش که پایتخت زمستانی شاهان هخامنشی و در خاک خوزستان بوده خشت‌هایی از گل رس پیدا شده که روی آنها بسه زبان فارسی و عیلامی و آشوری کتیبه‌هایی نوشته‌اند که از داریوش بزرگ می‌باشد و مداز کتیبه بیستون مهمترین نوشته‌ایست که از هخامنشیان بدست آمده .
همچنین در شوش کتیبه‌های کوتاه دیگری از داریوش روی سنگها و آجرها و کاشیها و مجسمه‌های و لوحه‌های سنگی و میزهای مرمر و اشیاء دیگر پیدا شده که بسه زبان فارسی و عیلامی و آشوری است و این شاهنشاه را معرفی میکند .

در همین شوش بار کتیبه‌هایی از خشایارشا و اردشیر دوم و اردشیر سوم پیدا شده که آنها را معرفی میکند .

۳ - در کرمان هرم کوچکی از سنگ پیدا شده و در پهلوی آن کتیبه‌ای از داریوش است که بسه زبان نقش گردیده و او را

(۱) در جلد اول کتاب سبک شناسی در حاشیه صفحه ۲۴ مینویسد :

کال لغتی است که از فرم‌نگها فوت شده و این لغت از لغات پهلوی شرقی و خاصه مشهد و خراسان حایه بوده است ، در ادبیات دری بنظر نیامده و درست بمعنی کانال است .

و پدرش را نام میبرد.

۴ - مهر چهار گوشه ای است از داریوش که تصویر پادشاه را در حالی که بر گردونه‌ای سوار و بشکار شیر مشغول است روی آن کشیده‌اند و روی آن نبشته شد: «من داریوش شاه ام»

۵ - وزنه ایست از مرمر سیاه که بر سر قبر شاه نعمت الله در کرمان بوده است و روی آن سه زبان پارسی و عیلامی و آسوری نوشته شده: «منم داریوش شاه بزرگ پسر ویشناسب هخامنشی»

۶ - گلدانهای متعددی از مرمر سفید پیدا شده که در موزه های پاریس و لندن و فیلادلفی می باشد و بر بعضی از آنها سه زبان نوشته اند «خشیارشا شاه بزرگ» و بر بعضی دیگر «اردشیر شاه بزرگ»

خط و زبان و ادبیات پهلوی

خط و زبان دوره اشکانیان و ساسانیان را خط و زبان پهلوی خوانند.

پهلوی که در اصل پرتوه بوده و بمرو زمان بنا بقاعده تبدیل حروف و قلب باین صورت در آمده است^۱ نام يك قبیله از ایرانیان آریائی نژاد است که در سال ۵۲۰ قبل از میلاد سلوکیمها یعنی جانشینان اسکندر را مغلوب کردند و دولت پارت را تشکیل دادند و خود را اشکانی

۱- در پرتو بمرو زمان تحولی ایجاد و حروف آن تبدیل بحروف دیگر شده است یعنی حرف (ا) مبدل به (لام) و حرف (ث) مبدل به (ه) گردید و در نتیجه پهلوی شده است سپس این کلمه مقلوب شده و بصورت پهلوی در آمده است.

نامیدند^۱

کلمه پهلوی و پهلوان که امروزه بمعنی دلیل و شجاع است از همین قوم باقی مانده .

سرزمین وسیعی که مسکن قبیله پرثو بوده نیز بهمین نام خوانده شد و آنرا در تواریخ پارت می نامند .

پارت همین خراسان کنونی است و در کتیبه بیستون جزو کشور-هائی که داریوش بر آنها حکم فرمائی میکرده پرثو نیز نام برده شده و مقصود از آن خراسان است کلمه پرثو رایونانیان پارثیا میگفتند .

گاهی نیز از کلمه پهلوی زبان فارسی فصیح را اراده میکنند چنانچه در دورهای اسلامی هر وقت پهلوی زبان یا پهلوانی زبان میگفتند مقصودشان زبان فارسی بوده و آنرا مقابل زبان عربی استعمال میکردند آهنگ ترانه هائی که فهلویات میخواندند نیز پهلوی مینامیدند ، لحن پهلوی و گلبازک پهلوی و پهلوانی سماع در اشعار شعرا نیز اشاره بهمین فهلویات است .

زبان پارتیها که از این بیعد زبان پهلوی گوئیم آریائی ایرانی است و اصل آن از همان فرس قدیم یعنی پارس دوره هخامنشی است که در لغات و ترکیب کلمات آن بتدریج و بمرور زمان تغییراتی رخ داده و بصورت زبان پهلوی درآمده است . و علاوه مقدار زیادی لغات و اسامی سکائی نیز داخل

۱- اشکانیان خود را ارشک می نامیدند تا نسب خود را باردشیر دوم هخامنشی برسانند و بعضی گویند چون محل اقامت خانواده آنها در (آساك) بوده این اسم را اسم این محل گرفته شده است (آساك را گویند قرچان حالیه است) بعضی هم گویند ارشک یعنی مقدس.

آن شده است (۱)

چنانچه خواهیم دانست زبان پهلوی نیز تغییراتی می یابد و پس از تحولات بسیار بصورت فارسی دری درمی آید از اینجهت زبان پهلوی را فارسی میانه نیز می نامند - زیرا واسطه بین زبان پارسی باستان و فارسی دری می باشد

زبان و خط پهلوی دو قسم بوده قسم اول پهلوی شمالی است که گاهی آنرا پهلوی اشکانی یا پارتی یا پهلوی کلدانی میگویند. این زبان مخصوص مردم خراسان (نیشابور-مشهد، سرخس، دهستان، هرات و مرو) و کردستان و اصفهان و آذربایجان و ارمنستان بوده از پهلوی اشکانی بجز معدودی کتیبه ها و اوراق پوست آهویی که در اورامان کردستان بدست آمده و مربوط به ۱۲۰ سال قبل از میلاد است آثار دیگری در دست نداریم

اوراقی که در اورامان پیدا شده دو قباله ملك و باغی است که در آن قباله ها خریدار در مقابل دولت متعهد شده است که باغ مورد معامله را آباد نگاهدارد و اگر آنرا ویران سازد مبلغ معینی جریمه بپردازد

قطعاتی از آثار مانویان در تورقان (ایالتی از ترکستان چین) بدست آمده که احتمال داده اند خط و زبان پهلوی شمالی باشد، رساله ای هم به زبان پهلوی موجود است بنام درخت آسوریک که بعضی از محققین آنرا

(۱) سکائیها یا سکه ها طوایفی بودند که در حوالی فلات ایران و در گرگان و جنوب شرقی بحر خزر ساکن بودند مثل مردم (داه) در حوالی گرگان بهمین جهت این ولایت موسوم به (دهستان) بود این طایفه با اشکانیان و پارتها اختلاط و آمیزش زیاد داشتند و بعضی ها اشکانیانرا گویند از نژاد همین سکائیها بوده اند

از آثار پهلوی شمالی میدانند ، این رساله در اول شعر بوده ولی فعلاً اییانش از وزن افتاده و مبدل بنثر گردیده است که اینك چند سطر از آن رساله را در اینجا نقل میکنیم (از صفحه ۱۰۸ کتاب سبك شناسی)

چند سطر از درخت آسوريك

«درختی رسته است تراوشترواسوريك ، بنش خوشك است ، سرش هست تر ، ورگش كنيا (نی) ماند . برش ماند انگور ، شیرین بار آورد ...

ترجمه

درختی رسته است ورای شهرستان آسوريك ، بنش خشك است و سر او تر است ، برگش به نی ماند و برش به انگور ، شیرین بار آورد.

زبان و خط پهلوی جنوبی یا پهلوی ساسانی

قسم دیگر از خط پهلوی را پهلوی جنوبی نامند ، این خط و زبان چون در دوره ساسانیان معمول بوده از اینرو گاهی آن را پهلوی ساسانی نیز میگویند .

زبان پهلوی جنوبی از همان پارسی باستان مشتق است ولی بواسطه اینکه بعضی اصلاحات مذهبی و لغات اوستائی در آن راه یافته و از حیث قواعد صرفی و نحوی با پهلوی شمالی تفاوت دارد از این جهت آنرا لهجه ای از لهجه های پهلوی می شمارند .

خط پهلوی ساسانی نیز مانند خط پهلوی اشکانی از الفبای آرامی گرفته شده و این همان خطی است که در دوره هخامنشیان بدان

اشاره کردیم نظر بسهولتی که داشت ایرانیان آن خط را بزودی برای نوشته های عادی خود اختیار کردند و بتدریج این خط جای خط میخی را گرفت .

یکی از امتیازات خط پهلوی ساسانی اینست که در آن رسم الخطی وارد شد که لغات را بزبان آرامی با خط پهلوی مینوشتند و بیاری میخواندند یعنی لغات کلدانی یا آرامی را در جمله میآوردند ولی موقع خواندن آنها را بآرامی یا کلدانی نمیخواندند بلکه بفارسی میخواندند و آن لغات را هزوارش میگویند چنانچه ملکا ملکا که بزبان آرامی بمعنی (شاهنشاه) است مینوشتند ولی (شاهنشاه) میخواندند و (رمن) مینوشتند و (از) میخواندند و همچنین لهما و بسرا مینوشتند و نان و گوشت میخواندند و نیز مثلا افعال را یکومونتن و یکومونسی و یکومونم مینوشتند و میخواندند : ایستادن و ایستادی و ایستادم .

این گونه لغات خواندن خط پهلوی را بی اندازه مشکل ساخت خط پهلوی يك نقص بزرگی داشت و آن این بود که در حدود بیست و پنج حرف داشت که برای ادا و بیان اصوات کافی نبود و بعضی حروف آن نماینده چند صدا بود و همچنین فاقد حروفی بود که حرکات زَبر و پِش و زیر (—) را تعیین نماید .

بواسطه داخل شدن هزوارش در این خط، مشکل دیگری بر آن افزوده شد بطوریکه مدتها فکر دانشمندان را بخود مشغول داشته بود زیرا که معنی این کلمات را نمیفهمیدند ، خوشبختانه کتابهایی بزبان پهلوی پیدا شد که آن لغات هزوارش را نداشت و بآنها برای خواندن کتب پهلوی کمک بزرگی نمود ولی باوجود این علماء از این اسرار اطلاع نداشتند تا اینکه در اواخر قرن نوزدهم کتاب الفهرست ابن اندیم بدست خاور شناسان

افتاد و در آن کتاب دیدند که ابن الندیم از ابن مقفع نقل میکند که ایرانیان هفت نوع خط داشتند و یک قسم الفبای دیگری نیز داشتند و آن را زوارشن مینامدند (۱) کتاب الفهرست در حقیقت کلید این رمز را بدست دانشمندان داد و پس از کنجکاری بتمام اسرار هزوارش ها پی بردند .

این هزوارشها قریب هزار کلمه بوده که آنها را برای جدا کردن لغات متشابه از یکدیگر اختیار کرده بودند (۲)

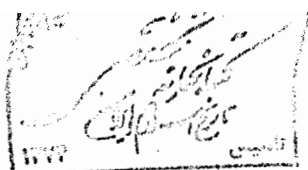
نظیر این هزوارشها در ممالك دیگر معمول بوده است چنانچه بابلیها و آسوریها در زمان های قدیم کلمات سومری استعمال میکردند و بابلی میخواندند .

سیاق نویسی که امروزه بین اهل بازار متداول است و بین تمام مردم ایران تا سی چهار سال قبل نیز متداول بود بی شباهت به زوارش نیست (مردم ایران تا چندین سال قبل آشنائی با اعداد و ارقام هندسی نداشتند و بجای اعداد و ارقام در دفاتر خود حساب دخل و خرج روزانه را با خط سیاق مینوشتند مثلاً ماه یا الف یا عشره یا خمسمه یا ستمه مینوشتند و میخواندند . صد یا هزار یا ده یا پانصد یا ششصد)

الفبای پهلوی

الفبای پهلوی را در کتب مختلف از ۱۸ حرف تا ۲۵ حرف نوشته اند و علت این

(۱) کلمه هزوارش یا ازوارش یا زوارش کلمه ای آریائی است و فعل آن ازوارتن و ازواردن استعمال شده و در قطعات پهلوی تورفان نیز این کلمه بکار رفته است ، اسم مصدر این کلمه هزوارش بمعنی بیان و توضیح و تعبیر و شرح است (از تقریرات آقای پورداورا ستاد دانشکده ادبیات) (۲) . از حاشیه کتاب سبک شناسی (صفحه ۸۰)



اختلاف اینست که در الفبای پهلوی يك حرف ممکن است نماینده چند صدا باشد یعنی در این الفبا بعضی حروف است که در هر موردی يك طور خوانده میشود چنانچه این حرف (ا) در يك جا (نون) خوانده میشود و در يك مورد دیگر (و) تلفظ میشود و در موارد دیگر (ع یا راء یا لام) بعضی علماء این حروف مشترك را يك حرف میدانند و در الفباء فقط يك حرف مینویسند ولی بعضی دیگر از دانشمندان آن حروف مشترك را در الفبا جدا جدا مینویسند و بر تعداد حروف الفباء میافزایند از اینجهت مشاهده میشود که در عده حروف الفباء این اختلاف پیدا میشود

حروف الفبای پهلوی بترتیب زیر نوشته میشود

m	= م =	ڤ	α = آ =	ا
n	= ن =	ا	β = ب =	ب
s	= س =	س	g = گ =	گ
	ع =	ا	ch, ā = ه =	ه
p, f	= پ, ف =	ڤ	v = و =	و
ç	= چ =	چ	z = ز =	ز
l, r	= ل, ر =	ا	h, x = خ =	خ
š	= ش =	ش	z = ی =	ی
t	= ت =	ت	k = ک =	ک
الفبای پهلوی نقل از کتاب انبهای زبان پهلوی تألیف آقای دکتر آبراهامیان			ç = ع =	ع
			l, r = ل, ر =	ل, ر

در الفبای پهلوی حرکات اعرابی وجود ندارد یعنی برای زبر و پیش و زیر که عبری فتحه و ضمه و کسره مینامند علامتی وضع نشده

و بعلاوه در مقابل بعضی صداها که در زبان فارسی وجود دارد حرفی جداگانه نیز وضع نکرده اند و همین امر باعث شده است که خواندن خط پهلوی مشکل و دشوار گردد چنانچه اگر کسی بخواهد کلمه ای را بخواند در صحیح خواندن آن مردّد است و نمیداند که آنچه را خوانده و تلفظ کرده همان است یا طور دیگری است ، داخل شدن هزوارشها نیز مزید بر علت گردیده و اشکال را زیاده تر کرده است .

اینک برای چند نمونه چند جمله از کار نامه اردشیر بابکان را که بخط پهلوی است در اینجا نقل میکنم

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

۱- و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو د سلسمو

و سلاسمو د سلسمو د سلسمو

نمونه ای از خط پهلوی (از کتاب کارنامه اردشیر بابکان)

ترجمه : کلرنامک اردشیر پاپکان ، بنام دادار اهورمز ددرخشان فرمند
راجع بدیدن پاپک ساسان را اندر خواب و دختر خویش باو دادن
بکلرنامک اردشیر پاپکان چنین نوشته است که پس از مرگ اسکندر رومی
ایران شهر دو یست و چهل کدخدائی بود .

کتاب و آثار ادبی که بخط و زبان پهلوی است

از خط و زبان پهلوی اشکانی بجز کتیبه ها و دو قبالة ملکی که
سابقاً بد آنها اشاره شد آثار مهمی باقی نمانده ولی از پهلوی ساسانی یا
پهلوی جنوبی آثار و کتب زیادی موجود است هر چند که این کتب قسمت
مختصری از کتابهای پهلوی دوره ساسانی است که برای مایادگار گذاشته اند
زیرا چنانچه بعداً خواهیم دانست در زمان سلاطین ساسانی کتب علمی و
ادبی و فلسفی و دینی و اخلاقی و داستانها و حکایات بسیاری تألیف و ترجمه
شد و ایرانیان کتابخانه های مهمی داشتند که متأسفانه بواسطه غلبه اعراب
و نفوذ زبان عرب آن کتابها یا سوخته و یا بآب افکنده شد و قسمت مهمی
از آثار علمی و ادبی ایرانیان بکلی از بین رفت و فقط آنچه زرتشتیان بهند
برده و یا با زحمت زیاد نگاهداشته اند باقیمانده است رویهمرفته کتابهای
پهلوی که در دست است بسه قسمت تقسیم میشوند

قسمت اول کتابهای دینی است که از اوستا بزبان پهلوی ترجمه

شده و نام بعضی از آن کتب بقرار زیر است

وندیداد (ترجمه پهلوی)	ویشناسب یشث (ترجمه پهلوی)
یسنا	اهورمز د یشث
نیرنگستان	خورشید یشث
ماه یشث	ماه نیایش
ویسپرد	بهرام یشث
سروش یشتها	سی روچک کوچک
سی روچک بزرك	آبان نیایش و غیره

(این آثار در حدود ۱۴۱۰۰۰ کلمه است)

قسمت دوم کتابهای اخلاقی و مسائل دینی است که مجموعاً در حدود ۴۴۶۰۰۰ کلمه پهلو میباشند و معروفترین آنها یکی کتاب دینکرت است ، این کتاب از عقاید و آداب و مراسم و احکام دینی و قصص زرتشتی بحث میکند و مؤلف آن آذرفرنبغ است که معاصر ماعون خلیفه عباسی و از مؤبدان بزرگ زرتشتی بوده است

در دیباچه کتاب هفتم دینکرت که موسوم است به زرنشت نامه از پادشاهان پیشدادی و کیانی سخن رفته (۱) و از کیومرث نخستین بشرواز مشیا و مشیانه (آدم و حوا) و از سیاهک پسر مشیا و مشیانه و از هوشنگ و تهمورث و جمشید و فریدون و ایرج و منوچهر و زو پسر طهماسب و از سام گرشاسب و کارهای هر یک بطور اختصار بحث کرده و در فقره ۳۳ از همین دیباچه نیز از پادشاهان کیانی یاد کرده است

دیگری کتاب بن دهشمن یعنی کتاب اصل آفرینش یا اصل خلقت است که از کتب معتبر مزدیسنی (خداپرستی) میباشد و از آفرینش بشر و نژاد حیوانات و نباتات و از فرشتگان و یزدان و اهریمن و کوهها و دریاها و ایالات و ولایات و اسامی پادشاهان داستانی ایران گفتگو می کند .

در این کتاب گوید که جهان از دوره ها تشکیل یافته و هر دوره ای سه هزار سال است و در هر سه هزار سال یک واقعه مهمی روی میدهد چنانچه در کتاب سگاتپا (۱) نویسد : که پلوتارک از ثئوپومپوس (Théopompus) که معاصر فیلیپ و اسکندر است نقل کرده که

«مغها در زمان هخامنشیان طول جهان را محصور کرده آن را بعهد های سه هزار سالی تقسیم کردند» این سنت مفصلا در کتاب بن دهش در فصل اول مندرج است از آنکه « در مدت سه هزار سال طول عالم فرقه‌هر (فروشی) و یاروحانی بوده است، پس از انقضای این مدت از جهان فروهر، صور مادی عالم ساخته شد، این دوره نیز سه هزار سال دوام داشت، آنگاه اهریمن بتهام نمودن جهان پرداخت، رنج و آسیب بیافرید ناخوشی و مرگ و جانوران زیان آور پدید آورد و بضد آفرینش نیک اهورمزدا ستیزگی آغاز نمود، این دوره که گرفتار خصومت اهریمن است سه هزار سال طول یافت تا آنکه زرتشت سپنتمان ظهور نمود و دوره چهارم که آخرین دوره زندگانی دنیای مادی است شروع گردید، پس از بعثت زرتشت بتدریج قوای اهریمن درهم شکنند و راستی عالم پیروزی بر افرازد آنگاه سیوشانس موعود مزدیسنا قیام کند (۱)

مردگان برخیزند، روز رستاخیز فرا رسد، مردمان بسرای دیگر در آیند و جهان معنوی شروع شود.

در کتب بعضی از عرفا و متصوفه نظیر این عقیده نیز مشاهده میشود

(۱) سوشیانس یا سوشیانت یعنی موعود، در آئین زرتشتی سه موعود یا سوشیانت عقیده دارند که هر يك از آنها بفاصله يك هزار سال از هم دیگر ظهور خواهند کرد و هر سه نفر از پشت زرتشت میباشند و در هر جا که سوشیانت مفرد و مطلق ذکر شده مقصود آخرین آنها است که استوت ارت نام دارد (Astvat ereta) و آخرین آفریده اهورمزدا خواهد بود و از ظهور وی رستاخیز برانگیخته جهان معنوی روی خواهد داد و محل ظهور این سه موعود از مشرق ایران در کنار دریاچه هامون خواهد بود.

که گویند دنیا از هزاره ها تشکیل شده و در هر هزاره ای دنیا رو بکمال
میرود و انقلابی پیدا میشود و شخص کاملی ظهور میکند و اوضاع را دگر
گون میسازد، در ترانه های بابا طاهر این شعر که گوید:

بهر الفی الف قدی بر آید الف قدم که در آمد ستم

اشاره بهمین معنی است

دیگر کتاب اندرز آذرباد مهر اسپندان (اندرز آتورپات
مارسپندان) است.

آذرباد مهر اسپندان از بزرگترین و مشهورترین مؤبدان عهد
ساسانی است که در کتب زرتشتی برای اومعجزات و کراماتی قائل شده اند
و کتابهای بسیار و دعا های پهلوی و پازند را باو نسبت داده اند در کتاب
بندهشی نسب او را بمنوچهر میرساند و در بعضی روایات است که از
اولاد زرتشت بوده و از طرف مادر نسبش به گشتاسب میرسد و در غالب
کتب پهلوی از خدماتی که آذرباد مهر اسپندان بدین مزدیسنی نموده
یاد شده و در کتاب دینکرد مینویسد که « شاپور دوم پسر هرمز از برای
مرتفع ساختن مناقشات دینی آذرباد مهر اسپندان را بر آن گماشت که
بکتاب مقدس مرور کند و حجتی بر صحت تدوین آن بدست بدهد» (۱)
(آذرباد مهر اسپندان را گویند دز زمان شاپور دوم بوده (۳۷۹-۳۱۰)

میلادی

(۱) در اغلب کتب و روایات پهلوی مسطور است که بس از آنکه
آذرباد مهر اسپندان اوستا را مرتب ساخت از برای رفع اختلاف مردم
سوگند یاد نمود و در بعضی روایات نوشته شده « مؤبدان موبدان در باد-
مهراسفند گفت اگر شما را بر راستی و درستی دین پاك و نيك مزدیسناشکی
است من سوگند یاد کنم، کسانی که اندك تردیدی داشتند گفتند که چگونه
سوگند میخوری ادر باد گفت آن چنانکه نه من روی بگذارید و من در نود ۲

آذرباد مهر اسپندان پسری داشته بنام زرتشت که بزبان پهلوی برای او اندرز نامه ای می نویسد بنام (اندرز انورپارت مهر سپندان) معروف است و یکی از قطعات بسیار دلکش پهلوی و دارای بلند ترین مرتبه اخلاقی است .

زرتشت پسر آذرباد نیز رساله ای بزبان پهلوی دارد که موسوم است به (پند نامک زرتشت)

قسمت سوم کتابهایی است که مربوط بامور دنیوی است یکی از آنها مجموعه قوانینی است که از زمان ساسانیان باقیمانده و نام آن کتاب ماتیکان هزار داستان میباشد .

۲ - کارنامک اردشیر بابکان است که سرگذشت ساسان و اردشیر و اردوان و فرار اردشیر بابکان و سرپیچی او از فرمان اردوان در آن مذکور است و کیفیت رسیدن اردشیر را به سلطنت ایران شرح میدهد

۳ - یادگار زریران است (ادی و اتکار زریران)

۴ - فرهنگ پهلویک

۵ - گزارش شطرنج (وچارشن چترنک)

۶ - شتروهای ایران

۷ - اندرچ پیشینگان

اندرچ ویه زات فرخ پیروز

۹ - کتاب خسروگواتان وریدگی (خسرو قبادان و غلامش)

بقیه حاشیه صفحه قبل

شما سروتن میشویم آنگاه روی گذاشته بروی سینه من بریزید اگر سوختم شما راست میگوئید و اگر نسوختم من راست کردارم و شمارا باید که دست از کجروی بدارید و بدین مزد یسنا پایدار بمانید پس گمراهان این شرط پذیرفتند آذرباد در بیش هفتاد هزار مرد سر و تن شست و نه من روی گذاشته بر سینه او ریختند و او راهیچ رنجی نرسید پس از همگی شبهه برخاست و بدین پاك بی گمان شدند و اعتراف نمودند (صفحه ۳۳ از کتاب خرده اوستا)

رساله خسرو گواتان از داستانهای قدیم ایران است که به خط و زبان پهلوی نوشته شده و يك نسخه ای از آن هم ترجمه عبری است که ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسمعیل الثعالبی در کتاب غرر اخبار ملوک الفرس نگاشته با این فرق که در نسخه پهلوی داستان را در زمان خسرو انوشیروان پسر قباد نشان میدهد ولی در ترجمه عبری ثعالبی واقعه مزبور در زمان خسرو پرویز پسر هرمز پور انوشیروان اتفاق افتاده (۱)

قهرمان داستان ریدک است (ریدک بمعنی غلام و پسری است که هنوز موی صورتش نرسته باشد) و نام او را در نسخه پهلوی و سپهر می باشد و در ترجمه عبری به خوش آرزو م - وسوم است و قسمتی از داستان او چنین است که نوجوانی بنام وسپهر دست بسینه پیش شاهنشاه میایستد و او را ستایش و آفرین بسیار میکند و میگوید :

« شاهنشاه ! انوشه (زی) و جاوید بر هفت کشور خداوند و کامه انجام (عاقبت بخیر) باش .

فرماید نیوشیدن : خاندانیکه من از آن بر خاسته ام - سپاس یزدان و نیاکان شما را ، همه (افراد آن) نامی و توانگر و در زندگی کامروا بودند ، و آنان مال بقدر بایسته (ضرورت) خویش داشتند و پدرم که بر نائی (ام) در گذشت ، و مادر (ی) که من پسرش بودم جز من پوری دیگر نداشتند

از آنان توسط وصی پدرم پول بسیار و خورشهای گوناگون و

(۱) نقل با تصرف و اختصار از رساله (خسرو و قبادان و ریدکوی) که در شماره های ۲ و ۳ و ۸ و ۹ و ۱۰ (سال ۱۴) مجله آموزش و پرورش مندرج و آقای دکتر معین استاد دانشگاه نگاشته است

جامه‌های خوب ، لطیف و نیکو بهره داشتم
بهنگام در آموزشگاهم گذاشتند و در فرهنگ آموختن سخت
بشتاب بودم و من یش و هادخت و یسن و وندیداد را مانند يك
هیربد از برداشتم و گزارش (تفسیر آنها را جابجا آموختم ، و دیریم
آنگونه است که از خوب نویسی و راز نویسی (۱) بهره‌مند و خواستار
دانش و دوستار تاریخ و فرزانه‌سرخم.

چابکیم در سواری و کمانداری آنگونه است که دیگری (= طرف
مخالف) را باید خوشبخت دانست اگر بتواند تیرمرا در پشت اسب
(اش) از خود بگذارند ،

و نیزه‌بازیم آنگونه است که بدبخت باید دانست آن سواری را
که سواره با نیزه و شمشیر بهمرانی (= مبارزه) و هم‌نبردی (= مصاف)
من آید و در اسب‌ریس ، نیکوچوگان بازی کنم - و در مدتی کوتاه شانه
رقیب را در زیر (تنه) خود جا میدهم - و در انداختن سرانگیز (= گرز)
چنان مهارت دارم که روی را و ان (۲) و چکش و پیکان من ، همه در
يك نقطه هدف پیدا آیند (اصابت کنند)

نیز در چنگ ، بربط ، طنبور ، سنتور ، و در هر (نوع) سرود و
چکامه و همچنین در پاسخ گفتن و پرسش کردن استاد مردم
و در بازی شطرنج و نرد و هشتپای (نوعی از نرد) از هم‌کنان برترم
اما اکنون هماندم ورشکست ، نزار و تباه گشته و مادر (م) نیز

(۱) رازدبیری یا راز نویسی از انواع خطوط دوره ساسانی است

که در الفهرست ابن‌الدیم جزو خطوط هفتگانه قدیم ایران آن‌را نام میبرد

(۲) راک (دژ کوب- قوچ قلمه خرابکن) در مجله آموزش و پرورش

آقای دکتر مبینی این‌طور معنی کرده‌اند

فرده است و اگر شما را باعلو خداوندی خویش ، خوش آید در امر من
بفرمائید نگرستن»

پس از آنکه ریدك شرح حال خویش را برای خسرو بیان میکند
خسرو از او پرسشهایی میکند و او یکایک را جواب میدهد مثلاً از او
میپرسد که « اینک که تو خوش آرزویی و خورا کهای لطیف و جامه های
زیبا و ظریف رامیشناسی پس بگو : کدام غذا خوشتر و با مزه تر است ؟ »
ریدك گوید « جاویدان خداوند هفت کشور و کامروا فرماید
بودن آن غذا خوشتر و با مزه ترست که اندرجوانی و تندرستی و بی بیماری
خورند » .

پرسشهای زیادی خسرو از ریدك راجع باینکه کدام گوشتها بهتر
و کدام گل و لاله ، خوشتر و کدام مرکوبها نیکوتر و کدام زنهای زیباتر
است میکند و ریدك بتفصیل پاسخ میدهد خسرو سرانجام دوازده هزار
درم باو میدهد و مقرر میدارد که روزی چهار دینار نیز بدو بدهند -
روزی میرآخور میآید و بخسرو میگوید که دوشیرآمده و رمه های اسبان
را فرار داده اند . شاهنشاه ریدك را نزد خود میطلبد و میگوید که
« هنر و شایستگی تو باید شیران را نزد من آورد » ریدك هم می رود و
هر دو شیر را با کمند گرفته و زنده بنزد خسرو میآورد - و باز بدستور
خسرو شیران را می کشد و در نتیجه ریدك مرزبان (فرماندار) شهری
می شود و پس از آن بمقام و پایه بزرگی میرسد و مقرب درگاه خسرو
می گردد .

کتابهای دیگری از زمان ساسانیان باقی است که محض اختصار
از ذکر نام آنها خودداری میشود .

شعر و ادبیات در زبان پهلوی

در زبان پهلوی بطور قطع و یقین شعر و جود داشته و در همین کتابهای پهلوی موجود کلام منظوم یافت میشود، روایات و داستانهای که راجع بخوانندگان و موسیقی شناسان دوره خسرو پرویز و بهرام گور در تواریخ مینویسند و ما بعداً بطور تفصیل راجع بآنها بحث خواهیم کرد بالاترین دلیلی است که در زمان ساسانیان کلام منظوم بوده و خوانندگان بآواز شعر میخوانده و چنگ و بر بزم میزدند و این رسم در دوره هخامنشی و دوره های بعد از اسلام نیز برقرار بوده است.

بطور کلی باید بدانیم که شعر همزاد بشر است و حاکی از تأثرات و احساسات و هیجانهای درونی او میباشد - بشر یعنی موجودی که فکر دارد و متأثر میشود و دارای غم و شادی و امید و آرزو و رغبت و نفرت و ترس و بیم و ادراکات و انفعالات و عواطف و لذات و آلام است چنین موجودی از دیدن مناظر زیبا و دیدار جمال طبیعت و مشاهده تجلیات روح افزای طبیعی لذت می برد، از برخورد با ناملایمات و آلام و اسقام افسرده میشود.

تأثرات درونی و هیجانهای باطنی انسان را وادار میسازد که آنچه در دل دارد بر زبان آورد و نهفته های خویش را آشکار سازد.

میخواهد همان تأثیری که از مشاهده عوامل خارجی در او ایجاد شده، نمایش دهد و با الفاظ و کلمات همان حالات درونی را برای دیگران حکایت کند و انفعالات و هیجانات باطنی خویش را بدیگران بفهماند، اینست که برای این منظور مطالب خود را در قالب الفاظ میریزد و با گهنگاری

جالب و کلماتی زیبا مقصود خویش را بیان مینماید تا در شنونده قبض و بسطی ایجاد کند و او را خوشحال یا اندوهناک سازد و یا او را بهیجان آورده برای اقدام بکاری برانگیزد.

شعر از هیجان خاطر تراوش میکند و بر زبان جاری میشود و در حقیقت هر سخن ادبی که حاکی از احساسات و عواطف و هیجانهای درونی گوینده آن باشد در ردیف شعر محسوب میشود.

پس شعر نتیجه انفعالات و تأثرات گوینده و آشکار کننده حقایق رموزی است که در مخزن دلها نهفته است.

بنابراین شعر مشروط بوزن و قافیه نیست و هر کلامی که دارای خصوصیات مذکور باشد شعر گویند.

در علم منطق نیز آن را اینطور تعریف میکنند: شعر کلامی است که از مقدمات خیالی ترکیب یافته و موجب انقباض یا انبساط و یا نفرت و رغبت گردد.

افلاطون گوید شعر تقلید از طبیعت است.

ارسطو شعر را تقلید از تصور و ادراکی میدانند که بشر از طبیعت نموده است.

از اینجهت می بینیم که در تمام ملل دو نوع شعر وجود دارد بعضی از ملل بوزن و قافیه اعتباری نمیدهند و منظورشان فقط تجسم حالات و تأثرات درونی و نمودار ساختن جمال طبیعت است و بعضی دیگر هنر نمایی نموده و با وزن و قافیه جمال ظاهری کلام را آرایش میدهند تا در شنونده اثرات بیشتری داشته باشد.

اشعار هجائی و اشعار عروضی

تمام اشعاری که بین ملل عالم معمول است بر دو نوع است.

اول شعر هجائی یا (سیلابی) و آن عبارت از شعری است که هر
لختی یا هر بیتی از آن در عدد هجا (یا سیلاب) با بیت دیگر یا لخت دیگر
برابر باشد.

هجا (یا سیلاب) عبارتست از يك صدا یا (يك آوا) هر حرفی که
يك صدا داشته باشد يك هجائی یا يك سیلابی گویند بنابر این يك حرف
متحرك مثل (آ - ا - إ - اُ)

یا يك حرف ساكن و يك حرف متحرك مثل (بَر - دَر - سَر)
یا يك حرف متحرك و دو حرف ساكن مثل (آست - گفت -
رفت) چون بیش از يك صدا ندارند يك سیلابی محسوب میشوند.
و اگر كلمه، دو صدا داشته باشد مثل (آمد - خوابید - شنید)
دو هجائی یا دو سیلابی خواهد بود (هجاهای يك حرفی و دو حرفی را
سیلاب کوتاه و سه حرفی را سیلاب بلند گویند)

شعر هجائی نیز بر دو قسم است ۱ - شعر هجائی با قافیه ۲ - شعر
هجائی بی قافیه که بآن شعر سفید میگویند.
اشعار متداول و معمول بین ملل اروپائی و امریکائی از قبیل اشعار
هجائی است باین معنی که این ملل توافق هجاها و سیلابها و تساوی آنها
را ملاك و میزان اشعار قرار داده اند.

قسم دوم شعر عروضی است و آن شعری است که علاوه بر تساوی
هجاها دارای وزن و قافیه و آهنگ باشد و آنرا اسکالام منظوم میگویند
در چنین اشعار تناسب کلمات و موزون بودن الفاظ و تشابه حرکات و متجانس
بودن حروف آخر كلمه که آنرا قافیه گویند باید مراعات شود این اشعار را
از این جهت شعر عروضی گویند که بایستی قواعد علم عروض در آنها بکار
برده شود.

علم عروض علمی است که در آن از قواعد و اوزان اشعار گفتگو میشود و در حقیقت علم عروض میزان و سنجش اشعار است که شعر را با قواعد آن می‌سنجند و بوسیله آن شعر موزون را از ناموزون تشخیص می‌دهند.

واضع و موجد و مخترع این علم خلیل بن احمد (وفات او بین ۱۷۰ و ۱۸۰ هجری) است که اوزان اشعار را بواسطه تتبع در اشعار شعرای عرب در پانزده بحر مقرر ساخت (۱) و پس از افشاگردش اخفش (متوفی در سال ۲۱۵ هجری) بحر دیگری بآنها افزود و بعد از آن ایرانیان در این بحر ها تصرفاتی کردند و بحرهای دیگری بآنها افزودند در ادبیات و اشعار ایران قبل از اسلام مسلماً شعر عروضی وجود نداشته و اشعار دوره ساسانی و دوره های پیش از آن همه از اشعار هجائی بوده است .

این اشعار از هشت سیلاب تا دوازده سیلاب تشکیل می‌شده است قدیمی‌ترین اشعار هجائی در سوره های زمره است و اشعار آن

(۱) بحر در اینجا بمعنی وزن شعر است ، همینطور بکه در علم صرف (ف و ع و ل) را عربها میزان برای تشخیص حرف اصلی از زائد قرار داده‌اند در علم عروض از همین (ف و ع و ل) و زنهائی می‌سازند که هر کدام از آنها با وزن دیگری فرق دارد مانند (فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ فَعُولٌ) و (مفاعِلن مفاعِلن مفاعِلن) یا فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن و هریک از این اوزان را یک بحر گویند مثلاً اولی را بحر تقارب و دومی را محبت و سومی را رمل خوانند .

بدون قافیه یعنی از اشعار سفید میباشد.^۱
از مانی معروف نیز اشعاری باقی مانده که از یازده سیلاب
ترکیب یافته است.

اشعار مانی

خورخشیت روشن ادپور ماهی بر از اڤ = خورشید روشن
وبدر برازنده .

روژنداد برزند از تنواری اوی درخت = روشنی دهند
و برزندگی کنند از تنه آن درخت

مروانی با میوان اوی وازندشادیها = مرغان روشندل سحری
سخن گویند از روی شادیها.

وازند کبوتر (اد) فرشه مروی و سڤ (گونک) = سخن سر
کنند کبوتران و طاووسان و همه گونه مرغان

سراویند اد اوژند .. ی کیکان = سرود گویند و آواز بر -
کشند .. دختران

بستایند (هماک) تنواری اوی (درخت) = بستایند همگی
بیکر آن درخت را، این نمونه کاملی است از اشعار سیلابی دوره ساسانی
که در شهر تورفان ترکستان با اوراقی که در آنها کتاب مانی بوده
بدست آمده است.^۲

۱- خود کلمه گماتا که در پهلوی گمات گویند و امروزه گمات شده
است بمعنی سرود و نظم می باشد و گاهی هم معنی آهنگ و آواز رami
دهد ، کلمه گاه در سه گاه و چهار گاه بهمین معنی است ، این کلمه در
فارسی معانی دیگری هم دارد از قبیل : زمان ، مکان ، جا ، مقام ، تخت
۲- نقل از کتاب سبک شناسی .

یکی از سرودهای ملی زرتشتیان که مختص آتشکده کرکویه
واقع در خاک سیستان بوده نیز موجود است که دارای هفت سیلاب
است و آنسرود اینست :

فروخته باذا روش خنیده گرشاسپ هوش = افروخته باد
روشنی گرشاسپ هوش مشهور .

همی پراست از جوش انوش کن می انوش = پر از جوش
است همیشه می بنوش .

همیشه نیکی گوش که دی گذشت و دوش = همیشه نیکی
گوش زیرا دیررز و دیشب گذشت .

دوست پدا گوش بافرین نهاده گوش = دوست در آغوش و
گوش بافرین نهاده

شاهها خدایکانا بافرین شاهی

یشتها هم مانند ستاها در اصل شعر بوده (از هشت تادوازده سیلاب)
ولی بعداً بواسطه تصرفاتی که در آن شده ترکیب شعری آن بهم خورده
است با وجود این اوزان آنها بخوبی معلوم است و می توان دوباره آنها
را بشکل اصلی در آورد .

خط و زبان و ادبیات اوستائی

کلمه اوستا در کتابهای فارسی بصورتهای مختلفی استعمال
شده از قبیل اوستا، ابستا، وستا، اپستا، و افستاق و آنچه از همه بیشتر
معمول است همان اوستا میباشد .

در کتاب تنسیر گاتها مینویسد که پروفیسور گلدنر از پروفیسور
آندراس نقل کرده که اوستا یا اوستاک از کلمه (اوپستا Upasta)

مشتق است که بمعنی اساس و بنیان و متن اصلی میباشد و باز در همان کتاب مسطور است که پرفسور بارتولومه و پرفسور ویسباخ (Weissbach) اینکلمه را در اوستا و خط میخی هخامنشی بمعنی پناه و یاوری گرفته اند بعضی دیگر از دانشمندان نیز آنرا بنیان جا افتاده معنی کرده اند که کنایه از شریعت یا برجا است.

آنچه ذکر شد معنی لغوی اوستا بود ولی امروز وقتی ما اوستا میگوئیم کتاب دینی ایرانیان قدیم را ازاده میکنیم پس اوستا اسم کتاب دینی زرتشتیان میباشد.

تفسیر اوستا را زند مینامند که از کلمه آزننتی (Azanti) مشتق است و بمعنی شرح و بیان یا گزارش و ترجمه میباشد، کتاب زند یعنی تفسیر اوستا بهلولی است و در زمان ساسانیان نوشته شده، پس زند بمعنی تفسیر است و نمیتوان هیچ خط یا هیچ زبانی را بنام زند نامید هر چند که بعضی از روی مسامحه خط اوستائی را الفبای زند میگویند

کتاب زند را نیز شرحی نوشته اند که آن شرح را پازند میگویند در کتاب پازند کلمات هزوارش وجود ندارد خط اوستائی را دین دبیره هم میگویند که مرکب از دو کلمه دین و دبیره میباشد یعنی خط دینی که با آن شرایع دین را نویسند.

حمزه اصفهانی در کتاب التنبیه علی حدوث التصحیف از هفت گونه خطوط فارسی یاد میکند و گوید یکی از آن خطوط دین دبیره است و آنرا اینطور معنی میکند «و معنی دین دبیره کتابه الدین و کان یکتب بهما قرائتهم و کتب شرایع دینهم» (۱) یعنی (معنی دین دبیره نوشتن

(۱) اقتباس از تقریرات و تحقیقات آقای پورداور استاد دانشگاه

دین است که با آن خواندنی خود و کتابهای مذهبی دین خود را مینوشتند)
ابن الندیم نیز در کتاب الفهرست جزو خطهای هفتگانه ایرانیان
قدیم دین دفتریه را می‌شمارد و گوید که با آن اوستا را مینوشتند

کتاب اوستا و جمع آوری آن

کتاب دینی ایرانیان قدیم یعنی اوستا از کتاب های بسیار بزرگ و
مشهور و با عظمت زمان قدیم بوده که در تواریخ نویسند بر روی دوازده
هزار پوست گاو نوشته شده بود و بعضی روایات زرتشتی حکایت میکنند
که آن را بر روی دوازده هزار تخته های زرین نوشته بودند

پلینیوس (Plinius) مورخ روم گوید که هر میپوس آئین ایرانیان
را از روی کتاب مذهبی خودشان که زرتشت در دوهزار هزار (دوملیون)
شعر سرانید است بدقت مطالعه نمود.

اوستای قدیم ۸۱۵ فصل داشته که به ۲۱ نساک یا کتاب تقسیم میشده
است ولی اکنون بیش از ربع اوستا در دست نیست (نساک بمعنی دفتر
و چنگ میباشد) وقتی اسکندر یونانی بایران تاخت گویند که اوستا را
سوزانید و بآب افکند و بعضی گویند بیش از هزار فصل داشته است

در کتاب شهرستانهای ایران که کتاب جغرافیای ایران است و
در زمان خلافت المنصور عباسی نوشته شده گوید که :

«پس زرتشت دین آورد از فرمان گشتاسب شاه هزار و دویست
فرگرد (= فصل) بدین دبیری بتختههای زرین کند و نوشت و بآن
گنج آتش نهاد (یعنی آتشکده) و پس گجستک (= ملعون) سکندر
سوخت و اندر آب افکند» اوستا پس از حمله اسکندر پراکنده گشت و
قسمتی از آن را مؤبدان عهد اشکانی و ساسانی در حافظه داشتند و یک

قسمت از آن هم در شهر های ایران بطور پراکندگی وجود داشت و بخشی یا بلاش اشکانی اول کسی است که دستور داد اوستای پراکنده را از شهر های ایران جمع آوری کنند

پس از آنکه نوبت باردشیر بابکان رسید نظر باینکه پدران و نیاکان او جنبه مذهبی داشتند وجد او ساسان در استخر تولیت معبد اناهیت (ناهید) را در دست داشت از اینجهت اساس سلطنت خود دین زرتشی را قرارداد و خود را مزدپرست یا مزدیسنا نامید و دستور داد که گروهی از دانشمندان که هیربدان هیربد تنسر ریاست آنها را داشت بجمع آوری اوستا همت گمارند

بعد از اردشیر شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) کار پدر را تکمیل کرد و جزوه هایی از اوستا را بدست آورد و باوستا افزود . در زمان شاپور دوم (۳۷۰-۳۰۹) میلادی چنانچه در سابق هم اشاره کردیم بین زرتشتیان اختلافی و مناقشاتی روی داد و آذربد مهر اسپندان بدستور شاپور دوم بکتاب اوستا مراجعه نمود و آن را مرتب ساخت و برای صحت مندرجات او سوگند یاد نمود .

قسمتهای پنجگانه اوستا

اوستای موجود کنونی دارای پنج بخش یا پنج جزو میباشد

۱ - یسنا که نخستین جزء اوستا و مهمترین قسمت آن میباشد یسنا بمعنی پرستش و نیایش است و کلمه جشن نیز از همین کلمه گرفته شده ، یسنا مخصوصاً در هنگام مراسم مذهبی سروده میشود و دارای ۷۲ فصل است ، کشتی که همیشه زرتشتیان بر میان دارند از ۷۲ نخ بافته

میشود و این عدد اشاره به فصول یسنا است **گاتها** نیز جزو همین یسنا میباشد و از قدیمترین و مقدس ترین قسمتهای اوستا است و گویند که از سخنان خود زرتشت میباشد گاتها در اصل منظوم بوده و صورت شعری داشته است و بهمین جهت او را گاتها میگویند زیرا که گاتا در کتب مذهبی قدیم و در سانسکریت بمعنی قطعات منظوم بوده که در میان نشر باشد (۱)

۲ - ویسپرد یا ویسپرت که مرکب از دو کلمه اوستایی است (ویسپ - رتو = همه سروران) این کتاب از ملحقات یسنا میباشد که در هنگام مراسم ر اعیاد مذهبی با یسنا خوانده میشود

۳ - ونیدیداد که مرکب از سه کلمه (وی - دئو - دات) و بمعنی قانون ضد دیواست، دارای ۲۲ فرگرد و هر فرگردی راجع بیک موضوعی است فرگرد اول راجع بآفرینش زمین و کشورها، فرگرد دوم داستان جم فرگرد سوم در خوشی و ناخوشی جهان میباشد غالب مطالب فرگردها تا فرگرد ۲۱ راجع باحکام و قوانین مذهبی از قبیل سوگند خوردن، پیمان داشتن و عهد شکستن، نظافت و تطهیر و پاک نگاهداشتن آب و آداب ناخن چیدن است فرگرد ۲۲ در خصوص ۹۹۹۹۹ ناخوشی آوردن اهریمن و چاره جوئی و درمان آنها بدستکاری پیک ایزدی میباشد

۴ - یشتها این کلمه از ریشه یسنا گرفته شده و بمعنی نیایش و فدیة میباشد - یسنا از برای مطلق ستایش ولی یشتها از برای ستایش پروردگار و نیایش امشاسپندان (۱) و فرشتگان و ایزدان است

یشتها در اصل شعر بوده و افراد هشت سیلابی (Syllabe) یا ده دوازده سیلابی داشته ولی امروز بواسطه اینکه در این کتاب تصرف

(۱) بخشهای اوستا اقتباس از کتاب گاتها تالیف آقای پورداوواست

(۲) امشاسپندان یعنی جاویدانهای مقدس و فرشتگان مقرب

شده و تفسیر آن جزو متن گردیده ترکیب شعری آن بهم خورده است ولی هنوز معلوم است که با يك طرز شاعرانه با عبارات بلند و خیالات عالی سروده شده است این کتاب دارای ۲۱ یشت است از قبیل هرمزدیشت، هفت امشاسپندیشت، اردیبهشت یشت و غیره

۵ - خرده اوستا یعنی اوستای کوچک، این کتاب را آذربد مهر اسپند که در زمان شاپورد دوم بوده و از بزرگترین مؤبدان به ما میرفته و عربها آن را زرتشت نانی می گفتند تألیف کرده این کتاب راجع بدعاهای اوقات روز - و روزهای متبرك ماه و ذكر اعیاد مذهبی سال و مراسم دینی مثل آداب و سدره پوشیدن و کشتی بستن میباشد اینمطالبا آذربدمهر اسپند از اوستای بزرگ استخراج کرده و تمام آن کتاب بزبان اوستائی نیست و قسمت بزرگی از آن متأخر و بزبان بازند است

زمان اختراع خط اوستائی

الفبای اوستائی الفبای خیالی قدیمی نیست و احتمال میرود که آنرا در قرن پنجم میلادی و در زمان ساسانیان اختراع کرده باشند . چون الفبای پهلوی که در دوره ساسانیان معمول بود نقص بزرگی داشت که يك حرف آن نماینده چند صدا بود و بعلاوه برای اعراب و حرکات هم حروفی و علامتی وضع نشده بود و نمیتوانستند تمام لغات و اصوات و قرائت صحیح اوستا را با این الفبا بنویسند از این جهت در صدد برآمدند که در همین الفبای پهلوی تصرف نمایند و برای حروف و حرکات صدا دار و چند حرف دیگری که در اوستا وجود داشت و در الفبای پهلوی نبود، حروفی مخصوص و جداگانه اختراع کنند و آن حروف را بالفبای پهلوی بیفزایند .

از اینرو عده‌ای از مؤبدان و دانشمندان در عهد ساسانیان این خط را اختراع کردند و اوستای کهن را با آن خط نوشتند .

الفبای اوستائی

الفبای اوستائی که از الفبای پهلوی گرفته شده یکی از کاملترین الفباها است بطوریکه میتوان تمام زبانهای متداول و معمولی امروزه دنیا را با این خط نوشت ، کلماتی که با این خط نوشته میشود با همان تلفظ اصلی خود خوانده میشود یعنی کلمه را بهر لفظی که باشد اگر با این خط بنویسند صوت و تلفظ آن محفوظ میماند و همانطور که نوشته شده همانطور با همان صدای اصلی خوانده میشود، برخلاف الفبای پهلوی یسا بعضی الفباهای امروزی که از الفبای لاتینی گرفته شده که از این امتیاز بی بهره‌اند .

چنانچه در الفبای پهلوی اگر يك کلمه‌ای نوشته شده باشد خواننده در بعضی موارد دوچار حیرت می‌شود که آنرا باید چگونه بخواند و چگونه تلفظ نماید ؟

الفبای اوستائی دارای چهل و چهار حرف است و از راست بهچپ نوشته میشود و حروف کلمات متصل بیکدیگر نیستند بلکه حروف آن جدا جدا نوشته میشوند و چون اعراب هم داخل در حروف است خواندن و نوشتن آن بسیار آسان است بطوریکه اگر کسی الفبای آنرا بداند میتواند خط اوستائی را بسهولة بخواند .

ترجمه = آن ایزد نیرومند توانا و در میان موجودات تواناترین مهر را بازوئر میستائیم .

فارسی را آموخت و توسط پارسیان سورت با اوستا آشنا گردید و اوستا را ترجمه نمود و پس از مراجعت بفرانسه چندین سال در ترجمه مدکور کار کرد و در سال ۱۷۷۱ آن منتشر ساخت.

شصت و دو سال پس از انتشار این ترجمه، دانشمند فرانسوی دیگری بنام بوزنوف (Burnouf) ترجمه و توضیحات یسنا را منتشر نمود (در سال ۱۸۳۳ میلادی) از این تاریخ ببعد اوستا شناسی پایه محکم علمی گرفت هر چند که در فاصله این شصت و دو سال گروهی از خاور شناسان نیز زحماتی کشیدند ولی هیچکدام اساس علمی بآن ندادند و آنچه با فرانسویها شروع شد بتوسط آلمانها بحد کمال رسید.^۱

یکی از دانشمندان که در قسمتهای مختلف اوستا تحقیقات کرده و یا آنها را ترجمه نموده بارتولومه (Bartolome) آلمانی میباشد که کتاب ساداتها را ترجمه نمود نامبرده از علمای مشهور اروپا است و تمام عمر خود را مصروف در ترجمه و صرف و نحو و لغت و آیین اوستا کرده است.

علمای دیگر نیز بوده اند که فقط بذکر نام چند تن از آنها می پردازیم.

- ۱ - پرفسور هرتل آلمانی (Hertel) - ۲ - پرفسور میه -
- (Maillet) فرانسوی ۲ - اشپیکل ۴ - دارمستر (Darmesteter)
- ۵ - گلدنر (Goldner) ۶ - اندراس (Andras) و غیره.

زرتشت و محل و زمان ولادت او

زرتشت که بنامهای مختلف زار هشت و زردهشت و زار هوش

۱ - از صفحه ۱۰ و ۱۱ کتاب گناهتالیف آقای پورداود باتصرف

و غیره ناهیده میشود پیغمبر ایرانیان قدیم است که گاهی نام خانواده او را نیز همراه نامش آورده و زرتشت سپنتمان یا اسپنتمان میگویند (یعنی از نژاد سفید) در محل ولادت زرتشت اختلاف است خاورشناسان قدیم ولادتگاه او را باختر (بلخ) میدانستند ولی امروزه عموم مستشرقین گویند زادگاه او مغرب ایران یعنی آذربایجان است، نزدیک دریایچه ارومیه، در محلی که آن را سزن مینامند (آتشکده معروف اذرگشنسب نیز در همین محل بوده)

در زمان تولد او نیز اختلاف است و بعضی زمان ولادت او را در شش هزار سال پیش از لشکرکشی خشایارشا و برخی شصت سال پیش از این واقعه میدانند ولی آنچه بیشتر نزدیک به حقیقت است اینست که تولد او در سال ۶۶۰ پیش از میلاد بوده و در کتابهای پهلوی مانند اردای ویراف نامه و زاتسپرم زمان بعثت او را ۳۰۰ سال پیش از اسکندر مینویسند که مطابق با همان سال ۶۶۰ میشود.

پدر زرتشت را گویند (پشورشسب) نام داشته و مادرش (دوژند) نامیده میشده است. چون زرتشت کارهای فوق العاده میکرد ساحران و غیب گویان در صدد انلاش برآمدند ولی موفق نگشتند از اینجهت در سن بیست سالگی از مردم کناره گرفت و بریاضت مشغول شد و در سی سالگی در کنار رود دائیته یا که بعضی گفته اند رود ارس میباشد پیغمبری مبعوث شد و در بالای کوه سبلان مانند موسی در کوه طور الهم غیبی بدو رسید و معتقدات خود را در میان مردم توران و سکستان اظهار کرد ولی بواسطه اینکه روحانیون برضد او قیام کردند پیشرفتی نکرد در این هنگام از جانب خدا مأمور شد که بدربار ویشاسب شاه (کی گشتاسب) رود پس بدربار گشتاسب، شاه باختر شتافت و بعد از دو سال زحمت در

سن ۴۲ سالگی گشتاسب را پیر و آئین خود نمود (گویند جاماسب وزیر گشتاسب از او حمایت کرد تا بدین امر موفق شد) پس از آنکه گشتاسب دین او را پذیرفت، این مذهب بسرعت در توران زمین و هند و آسیای صغیر منتشر شد زرتشت در سن هفتاد و هفت سالگی هنگام هجوم لشکریان ارجاسب تورانی کشته شد (۵۸۳ پیش از میلاد)

آئین زرتشت و تعلیمات دینی و اخلاقی او

آئین زرتشت دارای بهترین و بلندترین تعلیمات اخلاقی است ایرانیان قدیم خدای یگانه را میپرستیدند و ییگانگی او معتقد بودند در سراسر اوستا خداوند یگانه (اهورمزدا) سرور دانا و آفریننده موجودات، خداوند قادر مقدس، از همه چیز آگاه و جاودانی نامیده شد.

مقصود از خلقت و نتیجه زندگانی در دین زرتشت اینست که هر فردی در آبادی جهان و شادمانی جهانیان بکوشد و خود را به وسیله پندار نیک و کردار نیک و گفتار نیک قابل عروج بعالم روحانی و رسیدن باوج کمال بنماید

زرتشت میگوید: باید هر فرد قوای خود را صرف خدمت و سعادت دیگران نماید تا بتواند جهانیان را سعادتمند سازد، وسیله این کار اینست که ما خود را بشناسیم و چون در حقیقت خود دقت کردیم و خود را شناختیم پرده جهل از پیش چشم ما برداشته خواهد شد آنگاه بحقایق بی خواهیم برد که «خرد را در آنجا یگانه راه نیست» از اینجا است که حکما وجود انسانی را عالم صغیر میخوانند و اسرار لاینحل در آن موجود میدانند.

زرتشت گوید: این روحی که در بدن بشری است از مرکز حقیقت صادر گردیده و پرتوی است مقدس و جاودانی که از عالم بالا نازل و در اجسام ظاهری ساکن شده و این جهان نشانه‌ایست از عالم روحانی و ملکوت بهمین ملاحظه است که مزدیسنا به جهان مادی بنظر حقارت ننگریسته و پیروان خود را از دلبستگی به جهان و عیش و عشرت و زندگانی مجلل باز نداشته زرتشت بفلسفه و تعلیم روحانی تنها اکتفا ننموده و کاملاً طرفدار خوشی و سعادت بشر و زندگانی اجتماعی است و بهمین مناسبت از گوشه گیری و انزوا متنفر است، دریسنا ۳۱ قطعه ۱۰ از زندگانی چادر نشینی هم مذمت مینماید.

زرتشت برخلاف بودا که از لذات مادی دست‌شسته و در گوشه انزوا ریاضت میکشید و میگفت: «نجات هر کس در فنای اوست» میگوید: انسان برای زندگانی اجتماعی و کامل و مفید خلق شده، زندگانی يك مبرزه دائمی بین نیکی و بدی است پس باید مادام‌العمر پشتیبان راستی و درستی بود و بر ضد بدی و زشتی ستیزه نمود.

زرتشت میگوید: مرکز جمیع کائنات و مبدأ تمام موجودات اهور مزدا ی قادر مطلق است، اراده اولنگر عظیمی است که کشتی حیات بشری را در میان امواج دریای زندگانی نگاهداشته و «هر دو عالم يك فروغ روی او است»

در نهاد هر يك از افراد بشر ذره‌ای از انوار ایزدی وجود دارد و آن پرتو نور خدائی بهر اسمی که خوانده شود خواه روح، خوا و وجدان یا روح القدس یا هوش یا عقل، پرتوی است مینوئی که سبب عمده ترقی و کمال ما است و این قوه ما را بدرجات عالیه ارتقاء میدهد و از حالت حیوانی و انسانی به عالم فرشتگان میرساند.

پس وظیفه هر مردوزن آنست که خود را بشناسد و از آن پرتو خدائی که در وجود اوست آگاه شود و از قدرت و استعداد آن مطلع گردد تا قابلیت عروج بدرجات عالیه مادی و معنوی را پیدا کند و زندگانی را با کمال خوشی و سعادت در خدمت دیگران مصروف دارد^۱
زرتشت سه دستور اساسی ساده دارد که عبارتست از :

هوومت یعنی بندار نیک، هوخت یعنی گفتار نیک، هوورشت یعنی کردار نیک، هر فردی باید این دستورها را بکار ببرد و اندیشه و اعمال و گفتار خویش را نیکو سازد تا بدرجات عالی اخلاق نائل گردد، این سه دستور اساس دین زرتشت میباشد^۲

امشاسپندان

شش وجود مجرد وجود دارد که چون جاویدان و مقدس میباشند آنها را (امشاسپندان) گویند.

این وجودهای مجرد را در بعضی کتب نویسنده که مجری فرمان اهور مزدا هستند و هر کدام از آنها حامی موجوداتی میباشند، و آنشش

۱ - نقل و خلاصه از کتاب ایران باستان تألیف آقای دنیساح .

۲ - در کتاب بشتهها تألیف آقای پور داود در حاشیه صفحه ۱۷۰ می نویسد: هوومت، هوخت، هوورشت سه طبقه بهشت است و از اردای و ابراف نامه نقل میکنند که اولی در کره ستارگان دومی در فلک ماه و سومی در فضای بلندترین روشنائی واقع است پس از طی نمودن این سه مرحله روان نیکوکار بفضای فروغ بی پایان ایران میرود که در آنجا بارگاه جلال اهور مزدا یا عرش اعظم است و در ادبیات فارسی آن را گرزمان یا گروزمان گویند یعنی خانمان ستایش و در آنجا نیز انگه و هیشت یعنی بهترین جهان است که آنرا بهشت نامیم .

وجود مقدس عبارتند از :

- ۱ - اردیبهشت یا (اش وهیشت) (Asavahista) یعنی بهترین تقوی و تقدس یا بهترین راستی و درستی - این امشاسپنت درعالم معنوی نمودار پاکی و راستی و درستی و در جهان مادی نگهبان آتش است
- ۲ - وهومنه یا (بهمن) یعنی (منش نیک) بسا (اندیشه نیک) این موجود مقدس در سر امشاسپنتان جای دارد و مظهر منش پاک و اندیشه نیک و حکمت و دانش میباشد .
- ۳ - شهریور یا (خشتر وئیریا) یعنی کشوربرگزیده یا مملکت روحانی یا حکومت و سلطنت برگزیده شده و مقصود از آن قدرت خداوند و سلطنت آسمانی است شهریور در عالم روحانی نماینده قدرت و توانایی اهورمزدا و در عالم مادی نگهبان فلزات (اسلحه) است .
- ۴ - اسفندارمند یا (سپنتا آرمئیتی) که بمعنی تواضع و بردباری و گذشت با قوت است اسفندارمند روح عشق و محبت و اطاعت و تواضع است درعالم روحانی نماینده بردباری اهور مزدا و در عالم مادی فرشته نگهبان زمین است.
- ۵ - خرداد یا (هرواتات) که بمعنی رسا و کامل و نماینده کمال اهورمزدا و در جهان مادی نگهبان آب است .
- ۶ - امرتات - یا امرداد که بمعنی بی مرگی و جاودانی و فنا ناپذیری است در عالم معنوی نماینده ییزوالی اهورمزدا و در عالم مادی نگهبان رستنیها میباشد - در اوستا غالباً این دو فرشته امرداد و خرداد با هم ذکر شده اند (دو فرشته هاروت و ماروت که در ادیان سامی مشهورند و در قرآن مجید هم نام آنها برده شده محتمل است که اسامی

آنها از این دو مراسم ایرانی گرفته شده باشد) (۱)

زرتشت همه را براستی و درستی و وفای بعهده توصیه می‌کند و قضات و داوران را می‌گوید باید که در داوری و محاکمه بی‌طرف باشند و بعد از انصاف رفتار کنند. هر وقت قاضی می‌خواهد که برای محکومین حکمی صادر کند باید روز جزا را در نظر داشته باشد و مکانات ایزدی را بیاد آورد.

فرمانبرداری از پادشاه دادگر یکی از وظائف مذهبی بوده است که در اوستا مکرر خاطر نشان گردیده.

(۱) - بغیر از این شش وجود مجرد زرتشتیان بوجود های مجرد دیگری نیز معتقد بودند که رتبه آنان فروتر و پایین تر از مقام امشاسپنتان می‌باشد و آنها را یزته می‌گفتند که بعداً در زبان فارسی ایزد و یزد شده، جمع آنها را یزتان می‌گفتند که در فارسی یزدان گردیده، عده این یزته‌ها بسیار است ولی مشهورترین آنها سی یزته می‌باشد که هر يك از روزهای ماه بیکی از آنها اختصاص دارد.

یزته‌ها نیز بدو طبقه تقسیم شده‌اند ۱- یزته‌های آسمانی که در سر آنها هورمزدا است ۲- یزته‌های زمینی که در رأس آنها زرتشت می‌باشد هر يك از یزته‌های آسمانی نیز یکی از موجودات زمینی را نگهداری می‌کند. بعد از یزته‌ها نیز وجودهای مجرد دیگری هستند که حافظ انسان‌اند که با تولد انسان بزمین می‌آیند و بعد از مرگ او با آسمان می‌روند و آنها را فروشی گویند.

بعد از اسلام دیگر ایزد و یزدان معنی اصلی خود را ازدست داد و مسلمانان خداوند یکتا را بنام ایزد یا یزدان خواندند بنابراین کلمه یزدان دیگر جمع نیست و اکنون آن را باید لفظ مفرد بدانیم

در مقابل این ارواح مجرد مقدس، اهریمن نیز لشکر بانی دارد که آنها را دیو یا (دئی) گویند و کار اینها جلوگیری از پیشرفت کارهای نیک است

همراهی بغرباء و بینوایان و معالجه بیماران بی بضاعت از سفارشهای اوستا است - پرورش حیوانات مفید و ترحم بآنها توصیه شده و نگه‌داری گاو و گوسفند از امور خیریه و جزو حسنات بشمار رفته است ولی ترحم و شفقت نسبت به حیوانات آزار رساننده که خرفستر نامیده شده جایز نیست و وظیفه هر زرتشی است که خرفستران را از بین ببرد و کشتن این جانوران مودی کفاره بعضی گناهان محسوب میشود.

کتیبه‌های دوره ساسانیان

مهمترین کتیبه‌هایی که از دوره ساسانیان کشف شده عبارتست از:

۱ - کتیبه نقش رستم نزدیک تخت جمشید که از اردشیر پاپکان است و بسه زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و یونانی نوشته شده و ترجمه آن چنین است :

« این بیکر مزدایرست خدایگان اردشیر شاهنشاه آسمانی نژاد از ایزدان ، پسر پاپک شاه است »

۲ - در همان نقش رستم کتیبه‌ایست از شاپور اول با خط یونانی که او را معرفی میکند .

۳ - در حاجی آباد سه فرسخی تخت جمشید بار کتیبه‌ایست از شاپور اول که بپهلوی اشکانی و ساسانی هر دو نوشته شده و هنوز نتوانسته‌اند آنرا کاملاً بخوانند و راجع به تیری است که شاپور در حضور شهرداران و ویسپوران و آزادان (۱) انداخته - در این کتیبه شاپور خود را

(۱) ویسپوران را در تاریخ مرحوم پیرنیا نوبسده بهفت خانواده

درجه اول پهلوی یا پارتی می‌گفتند و آزادان نام یکدسته از نجباء بوده

که در موقع جنگ برای خدمت حاضر میشدند

شاهنشاه ایران و غیر ایران معرفی میکند .

۴ - در طاق بستان صورت شاپور دوم حجاری شده و کتیبه ای در آنجا است که او را معرفی میکند .

۵ - در پایکولی (بین قصر شیرین و سایمانیه) کتیبه بسیار مفصلی است از فرسی ساسانی که با خط پهلوی اشکانی و ساسانی نوشته شده در این کتیبه نرسی شرح میدهد که چگونه بهرام سوم را از تخت پائین آورده و به سلطنت رسیده است ، این کتیبه مفصلترین کتیبه های ساسانی است و راجع به حدود ایران آن زمان اطلاعاتی بدست ما میدهد (۱)

۶ - در درب جنوبی قصر داریوش دو کتیبه است از شاپور دوم که یکی از آنهاراجع به ورود او بدین محل و دیگری راجع به کارهای است که انجام داده .

۷ - کتیبه ایست از شاهزاده شاپور سکانشاه پسر هرمز و برادر شاپور دوم در تخت جمشید (شاپور مأمور پادشاهی سیستان بوده و در سال بیست و دوم پادشاهی شاپور در ماه اسفند این کتیبه را نوشته) و قسمتی از ترجمه آن را به فارسی در کتاب سبک شناسی چنین نوشته است .

« در ماه اسفند ارمن سال ۲۲ پادشاهی خدای پرست خدایگان شاپور شاهنشاه ایران و غیر ایران که نژاد او بخدایان پیوسته است ، بدان زمان که شاهپور سکانشاه ، پادشاه هند و سیستان و تخارستان (افغانستان حالیه) ، دبیران دبیر ، پسر خدا پرست خدایگان هرمز شاهانشاه ... از درگاه خدایگان مذکور نماز برده مرخص گردید و باین راه بر استخر اندرسوی سیستان شد و بمبارکی و صواب برصد ستون برآمد ، پس هم اندر این کاخ غذا خورد ... »

۸ - کتیبه‌ایست از شاپور اول در نقش رجب که بسه زبان پهلوی اشکانی و ساسانی و یونانی نوشته شده است .
 بغیر از کتیبه‌های مذکور کتیبه‌های دیگری وجود دارد که برای اختصار از ذکر آنها خودداری نمودیم .

اشیاء کتیبه‌دار دیگر مانند مهرها و سکه‌های بسیاری نیز از شاهان ساسانی بدست آمده است که بعضی از آنها را نام میبریم
 ۱ - سکه‌های اردشیر پاپکان است که پیش از غلبه بر اردوان فقط (اردشیر شاه) نقش دارد ولی بعد از تساهگذاری در تیسفون نقش سکه‌ها چنین است :

« مزدیسنی بنی ارتخشتر شاهان شاه ایران منوچهر من یزتان »
 یعنی خدای پرست اردشیر شاهنشاه ایران که نژاد او از خدایان است ،
 ۲ - سکه هرمز ۳ - سکه بهرام اول ۴ - سکه‌های یزدگرد اول
 ۵ - سکه‌های بهرام گور ۶ - سکه خسرو پرویز ۷ - سکه‌های انوشیروان
 است .

شعر و موسیقی در زمان ساسانیان

در دوره ساسانیان بازار شعر و موسیقی رواج یافت و بواسطه علاقه‌ای که شاهان بشعر و موسیقی داشتند انواع شعر و تصنیفها در دربار سلاطین بواسطه خوانندگان و نوازندگان خوانده میشد که بعضی اصطلاحات و لغات آن دوره هنوز باقیمانده است و دلیل بر اینست که در این دوره شعر وجود داشته است از قبیل لغت چاهه بمعنی غزل و چکامه بمعنی شعر و قصیده و پساوند بمعنی قافیه علاوه بر شعر موسیقی نیز در دوره ساسانیان اهمیت زیادی پیدا کرد

بطوریکه میتوانیم بگوئیم در هیچ دوره‌ای از دوره‌های قبل از اسلام و بعد از اسلام باندازه دوره ساسانیان بموسیقی اهمیت نمیدادند، باندازه‌ای موسیقی در نزد شاهان ساسانی اعتبار داشت که برای موسیقی وزیر مخصوصی تعیین کرده بودند

اردشیر بابکان در میان طبقات ممتاز و بزرگان کشور رامشگران و خنیاگران را طبقه مخصوصی گردانید و پایه‌ای متوسط بآنان داد بهرام گور چون دلبستگی زیادی بموسیقی داشت پایه موسیقی‌دانها را بالا برد و در مرتبه اول قرار داد

خسر و پرویز نیز علاقه مفراطی بموسیقی داشت و ترتیب مراتب طبقات را بقرار دوره اردشیر برگردانید (۱)

گویند بهرام گور دوهزار لولی یا (لوری) برای نوازندگی از هندوستان بایران آورد و برخی از مورخین نویسند که عده لولیان بیش از این بوده.

فردوسی در شاهنامه لولیان زن و مرد را ده هزار نوشته است و بعضی از اشعار او درباره تقاضای فرستادن لولیان از هند بایران چنین است :

بیامدش پاسخ ز هر مؤبدی	ز هر نامداری و هر بخردی
که آباد بینیم روی زمین	بهر جای پیوسته شد آفرین
بر آواز رامشگران می‌خوردند	چو ما مردمان را بکس نشمرند
تهی دست بی‌رود و گل می‌خورد	شهنشاه از این در یکی بنگرد
بخندید از آن نامه بسیار شاه	هیونی بر افکند پویان برآه
بنزدیک شنگل فرستاد کس	چنین گفت کای شاه فریاد رس

(۱) مجله آموزش و پرورش شماره ۳ و ۴ سال یازدهم مقاله آقای دکتر

خانابا بیانی راجع بموسیقی در زمان ساسانیان

از آن لوریان برگزین ده هزار نر و ماده بر زخم بربط سوار
 که استاد بر زخم دستان بود وز آواز او رامش جان بود
 چو نامه بنزدیک شنگل رسید سر از فخر بر چرخ گردون کشید
 هم آنگاه شنگل گزین کرد زود ز لوری کجا شاه فرموده بود
 در زمان بهرام گور کارمطربان بالا گرفت چنانکه گویند مطربی
 در روز بصد درم قانع نمیشد

تشویق و سرور و پرویز از صاحبان ذوق و هنر و جایزه دادن های زیاد
 او به موسیقی دانان و نوازندگان موجب شد که در زمان او موسیقی بنهایت
 درجه ترقی رسید و موسیقیدانهای معروف مثل باربد^(۱) و نگیسایا (سرکش)
 و رامتین یا (رام ورامی) و بامشاد پیدا شدند و الحان مختلف موسیقی
 را ساختند

باربد برای هر روز از هفته نوائی اختراع کرده بود که بنام
 نواهای خسروانی یا الطرق الملوكیه مشهور است و نیز برای هر
 روزی از روزهای ماه لحن مخصوصی ساخته بود که به (سی لحن) باربد
 معروف است و هم چنین سیصد و شصت نوا برای هر روزی از سال ترکیب
 کرده است (۲)

نام بسیاری از الحان و نواهای معروف ایران در دوره ساسانیان
 در کتب ادبی و دیوان اشعار و کتاب مروج الذهب مسعودی و
 فرهنگها مخصوصاً در دیوان منوچهری و نظامی مذکور است از قبیل
 الحان نوروزی - مهرگانی - ماخور (ماهور) شببیز مشکدانه

(۱) باربد را پهلبد و فهربد نیز میگویند
 (۲) از مقاله (موسیقی در زمان ساسانیان) بقلم آقای دکتر خانبابا
 بیانی در شماره های ۳ و ۴ از مجله آموزش و پرورش سال یازدهم

خسروانی ، سبزد در سبز - شادروان ، مردارید ، آئین جمشید
سروستان ، تخت طاقدیس (۲) کین ایرج ، کین سیاوش ، نوشین
گنج باد آورد ، باغ شیرین و غیره

بسیاری از نواها در مدح پادشاه و بنام او و بنام گنجهای او بوده
و بعضی هم بنام شاهان و قهرمان قدیم و بعضی دیگر در توصیف بهار و
تعریف بنده و وصف عیش و خرمی ، در اشعار منوچهری در حدود ۶۳ لحن
در موارد مختلف ذکر شده و نظامی سی لحن باربد را در کتاب خسرو و
شیرین نام برده است که بعضی از اشعار او در اینجا نقل میشود

مجلس آراستن خسرو و آهنگ ساز کردن

نگیسا و باربد

در آن مجلس که عشرت عام کردند	مئی همچون شفق در جام کردند
ملك چون شد ز جوش ساقیان مست	غم دیدار شیرین بردش از دست
طلب فرمود کردن باربد را	وز آن درمان طلب شد کار خود را
در آمد باربد چون بلبل مست	گرفته بر بطی چون آب در دست
ستای باربد آواز در داد	سماع ارغنون را ساز در داد
ز صد دستان که او را بود دمساز	گزیده کرد سی لحن خوش آواز
ز گنج سوخته چون ساختی راه	ز گرمی سوختی صد گنج را شاه
چو شادروان مروارید گفتی	لبش گفتی که مروارید سفتی
چو بر گفتی نوای مشکدانه	ختن گشتی زبوی مشک خانه

(۱) در مقاله فوق از پروفیسور هر تسلفد نقل میکند که طاقدیس

یکنوع ساعتی بوده که آسمان و ستاره ها و بروج و ساعات روز بوسیله
ماشین مخصوص معین میشده بعلاوه تختی بوده که صورت شاهان و آفتاب
و ماه در آن نمایان بوده است .

هرچند که غیر از باربد موسیقیدانهای دوره ساسانی مثل بامشاد و نکیسا و رامتین نیز الحانی میساختند ولی باید رستخیز موسیقی ایران را در دوره ساسانیان از باربد دانست.

از زمان اردشیر بابکان چنین مرسوم بوده است که در مجالس بزم شاهنشاهان ساسانی همیشه بیست قدم یا بیست ذرع دور از حاضرین مجلس می نشستند و در فاصله ده ذرعی پرده حریری میآویختند - پرده داری پادشاه بایکی از نجباء بوده که خرم باش نامیده میشد و کار او این بوده است که وقتی پادشاه در پیش ندیمان و خنیاگران بارگاه جلوس مینمود، امر میکرد تا مردی بر بلندترین جاهای بارگاه بالا رود و با صدای بلند و رسا بگوید:

«ای زبان سر صاحب خود را نگاهدار که اینک همنشین پادشاهی» و نیز بدستور و اشاره خرم باش رامشگران و خوانندگان شروع بنغمه سرائی و نوازندگی میکردند و او نیز فرمان میداد که مطربان، فلان دستگاه را بنوازند و خوانندگان، فلان آواز را بخوانند (۱)

نواها و دستگاههای معمول زمان خسرو پرویز تا چهارصد سال پس از دوره ساسانیان اساس کار موسیقیدانها بوده - اعراب این دستگاهها را از ایران گرفته و تا چندین سال در دربار خلفای بغداد همین موسیقی ایرانی بود که وسیله آسایش خاطر و مسرت آنان فراهم ساخته بود، بوسیله فتوحات مسلمین، موسیقی ایرانی با سپانیا نیز راه یافت - وقتی دولت بنی عباس بدست ایرانیان مستقر گردید و زمام کار بدست ایرانیها افتاد، ایرانیها عبادت دیرین خود برگشته برای آسایش خاطر بتبلیغ موسیقی پرداختند و اشخاصی مانند ابراهیم موصلی و پسر او اسحق بتقلید بانشار این فن پرداختند و زنان زیبارا تربیت کردند که فن موسیقی و طرب را

(۱) از شماره ۴۳ سال ۱۱ مجله آموزش و پرورش (مقاله آقای دکتر بیانی)

آموخته و میان مردم رایج کنند (۱)

آلات موسیقی دوره ساسانیان نیز زیاد بوده که نام بعضی از آنها را بطور اختصار در اینجا ذکر مینمائیم

۱- تبیره دهل کوچکی که میانش باریک و دوسرش پهن بوده است
۲- کوس دو چیز بوده که سخت برهم میزدند و قسمتی از آن مانند خم مسی یا روئین بوده که پوست گاو بر آن می بستند و آواز سهمگینی داشته

۳- کرنا - نائی بوده که در کارزار میزدند

۴- سورنا - نائی که در موقع سرور و شور میزدند

۵- خر مهره - ناقوس بزرگی بوده

۶ و ۷- خیم و ساووم - آلانی بوده که در میدان جنگ در آنها میدمیده اند

۸- چنگ (رباب) سازی که ۲۴ وتر داشته (یا زیاده تر یا کمتر)

۹- نای

۱۰- بربط مهمترین آلات موسیقی است که امروز تار گوئیم و بعضی گویند چون شبیه بسینه مرغابی بوده از اینرو بربط خوانده شده

۱۱ - کمانچه

۱۲- غژک یا (غجک) نوعی کمانچه که کاسه بزرگتری داشته

است (۳)

۱۳- زنك که مخصوص اهل خراسان بوده و هفت سیم داشته

(۱) از شماره ۳ و ۴ سال ۱۱ مجله آموزش و پرورش (دکتر

خانم) با بیانی استاد دانشگاه با تصرف

۳- از تاریخ ادبیات آقای همایی استاد محترم دانشگاه

۱۴- طنبور = گیتار

۱۵- عود و قره نی

نهیضت علمی ایرانیان در دوره

ساسانی

در دوره سلاطین هخامنشی، ایرانیان از حیث علم و صنعت و تمدن و فرهنگ سرآمد همه ملل بودند، پس از حمله اسکندر و برچیده شدن دستگاه سلطنت هخامنشی احوال علوم و آداب دگرگون گشت آثار علمی و فرهنگی چنان از بین رفت که اگر عنایت مذهبی ایران بحفظ قسمتی از اوستا نبود بهیچوجه از اوضاع و احوال آن دوره اطلاعی نداشتیم، اسکندر مطابق اخبار مورخین آنچه از کتب علمی و ادبی ایران را پسندید دستور داد که یونانی ترجمه کنند و اصل آن کتب را که بفارسی بود با آثار علمی و نوشته های دیگر فرمان داد که نابود کنند، در هستی استخر را آتش زد و کتابخانه آنجا را که مخزن آثار نفیس علمی و ادبی بود بسوزانید.

سلوکیه که جانشین اسکندر شدند بعلوم ایرانی توجهی نداشتند و بترویج زبان و علوم و معارف یونانی پرداختند.

پارتها یعنی اشکانیان هم آنطوری که باید و شاید نتوانستند از علوم و آداب ایران حمایت کنند و بعضی از پادشاهان اشکانی علاقه مند بزبان یونانی بودند از اینرو زبان یونانی در دربار و میان نجبای پارتی منتشر شد، اغلب شاهزادگان اشکانی زبان یونانی را خوب میدانستند و با ادبیات یونان آشنا بودند، اردوان اول گویند این زبان را خوب میدانست و اردوان اول

ادبیات آن را آموخته و بزبان یونانی تاریخی نوشته بود ، در دربار سلاطین نمایش‌ها و بازیهای یونانی معمول شد^۱ از این پادشاهان تنها بلاش (ولخیش) بود که در جمع آوری اوستا کوشید ولی اقدام او در مقابل آن لطامات واز بین رفتن مردم و آثار علمی ایران قابل اهمیت نبود .

زمانیکه نوبت سلطنت و کشور داری بشاهان ساسانی رسید کوکب مجد و اقبال و عظمت و جلال ایرانیان بر دمید و رفته رفته باوج شرف و عزت رسید و آب رفته بجوی باز آمد .

اردشیر پاپکان بتجدید مذهب زرتشت‌همت برگماشت و آتشکده ها را از نو برافروخت و بجمع آوری اوستا فرمان داد. مذهب زرتشتی را رسمی نمود و دین و دولت را بهم بستگی داد . در زمان او امور مذهبی و سیاسی سر و صورتی پیدا کرد و زمینه برای نشر علوم فراهم شد .

پس از اردشیر پسرش شاهپور اول در سال ۲۴۱ میلادی بتخت سلطنت رسید و پس از پیشرفتهای و غلبه بر دولت روم در صدد اصلاح و آبادی کشور برآمد گویند شهر نیشابور را در خراسان و چندیشاپور را در خوزستان او بنا نهاد و جمعی از فضلاء رومی را بیایخت خود دعوت کرد و آنها را بنشر علوم تشویق نمود و دسته ای از ایشان را بیونان فرستاد تا کتب علمی یونان را از قبیل کتب طب و فلسفه بایران آورند و ترجمه کنند ، مردم نیز بواسطه تشویق او باستنساخ و کتابها و فرا گرفتن علوم مایل شدند .

از وقایع مهم سلطنت او ظهور مانی است که مذهبی آورد و در موقع تاج گذاری شاهپور، اصول مذهب خود را درملاء عام بیان کرد (۲۴۲)

میلادی)، این واقعه تأثیر زیادی در ادبیات و افکار ایرانیان داشت و نام ایرانیان را با کثافت عالم منتشر نمود.

بعد از شاپور، شاهان دیگر ساسانی نیز بترویج علوم و فنون میکوشیدند و حتی بعضی از آنها شعر میگفتند چنانچه بهرام گور را نویسند پارسی و عربی شعر میگفته و نظر بعلاقه ای که بموسیقی داشته عده زیادی لولی از هند بایران آورده (عده لولیان را از چهار صد تا دوازده هزار نفر زن و مرد نوشته اند).

در زمان انوشیروان رفاه و آسایشی نصیب ملت شد و مردم از عدالت او بهره یافتند و این خود کاملاً لازمی برای نهضت علمی فراهم نمود، انوشیروان علاقه ای بمطالعه کتب داشت و همت خود را بر نشر علوم و معارف برگماشت و در اندک مدتی در کشور ایران مدارس علمی و مریمخانه ها تأسیس کرد، زمانیکه ژوستینی نین امپراطور روم مدرسه فلسفی آتن را بست و فلاسفه و دانشمندان را تبعید کرد هفت نفر از مبرزین فلاسفه بدرگاه انوشیروان پناهنده شدند که دو نفر از معارف آنها را مینویسند بنام سمپلیوس (Simplius) و داماسیوس (Damasius) بودند (۱) انوشیروان از موقع استفاده نمود و از آنها استفاده علمی و ادبی بسیار کرد و یک مدرسه طب در جندی شاپور بنا نمود و از ایشان خواست که بتعلیم علوم و تصنیف کتب پردازند و واداشت فلاسفه افلاطونیون جدید را برای او ترجمه کنند آنها نیز با کمال رغبت این امر را پذیرفتند و چندین کتاب در طب و فلسفه و منطق و غیره تألیف کردند که بفارسی ترجمه شد.

(۱) از کتاب تاریخ ادبیات آقای همایی استاد دانشگاه

علاوه بر این انوشیروان دانشمندان و فلاسفه دیگر را از هند و یونان و مترجمین ما هر سربانی و عیسوی را از اطراف بدر بار خود دعوت نمود و آنها را بنقل و ترجمه کتب علمی و ادبی وادار کرد، عده ای دانشمندان ایرانی را بکشور های دیگر گسیل داشت تا کتب مفید را بایران آورند و ترجمه کنند ، چنانچه برزویه طبیب را برای آوردن کتاب کلیمه و دمنه و کابهای علمی دیگر بهند فرستاد و برزویه با لطائف حیل آنرا باران آورد .

خود انوشیروان نیز عشق زیادی بمطالعه و تتبع کتب علمی داشت و در مجالس علمی حاضر میشد و برای حل مسائل علمی مجالس خصوصی تشکیل میداد و چنان در مسائل علمی مهارتی داشت که دانشمندان یونانی او را از شاگردان افلاطون می پنداشتند .

انوشیروان مر ضخانه و م ر سه طبی در جندی شاپور تاسیس کرد و برای تدریس طب پزشکان و علمای ماهری را از هند و یونان بایران آورد این مدرسه در عصر خود مانند مدرسه اسکندریه آن زمان بود و در عظمت و شهرت تا آن عهد در عالم نظیر نداشت (۱)

در زمان یزدگرد سوم شاه امدهای بنام حوتای نامك (خداینامه) نوشته شد که این مقفع آن را در زمان خلافت منصور عباسی از پهلوی بعربی ترجمه کرد و همین کتاب نیز در سال ۳۴۶ بتوسط چهار نفر علمای زرتشی برای حاکم طوس ابی منصور ابن عبدالرزاق بفارسی ترجمه شد احمال میرود که فردوسی و دقایی از این در کتاب برای نوشتن شاعنامه خود استفاده کرده باشند .

() از کتاب تاریخ ادبیات آقای همائی استاد دانشگاه با تصرف

در زمان ساسانی کتب زیادی وجود داشت که از زبان پهلوی بعداً بزبان تازی ترجمه شد و تا قرن چهارم هجری اصل و ترجمه آنها در دست بود و در تاریخ مرحوم پیرنیا از کتاب الفهرست ابن النديم نقل میکند که عده آنها هشتاد کتاب بوده که میتوان آنها را از جهت موضوع به پنج قسمت تقسیم نمود .

۱- طب و بیماری (پزشکی و دامپزشکی) ۲- امور مذهبی ۳- فنون جنگی ۴- سیاست و مملکت داری ۵- قصص و حکایات بزمی قصص و حکایات بزمی و رزمی معمول آن دوره بوده است و قسمتی از آنها در تاریخ داستانی ایران داخل شده مانند حکایت بهرام چوبین و غیره و بعضی از این حکایات که در قرون اولیه اسلام نوشته اند مانند قصه ویس و رامین ، وامق و عذرا ، خسرو و شیرین و فرهاد ، زال و رودابه ، بیژن و منیژه و غیره احتمال میرود که اصل آنها پهلوی نوشته شده باشد

قصه شطرنج معروف است که در زمان انوشیروان دیب سارم (دابلیم) پادشاه هند شطرنج را با شانزده مهر-ره زمرد و شانزده مهره یاقوت شرخ بدربار اوفرستاد و گفت یا آنرا تفسیر کنید یا باج فرستید - شاهنشاه ایران سه روز مهلت خواست و کسی نبود که آنرا تفسیر کند - روز سوم بزرگمهر بختگان برپای خاست و گفت : انوشه بویید ، من از اینرو تا امروز این شطرنج را تفسیر نکردم تا بدانید که از همه مردمان ایران دانانترم ، من آنرا با ساسانی تفسیر کنم و از دیپ سارم - ستانم و چیزهائی را اختراع کنم و برای اوفرستم که از گزاردن و تفسیر آن عاجز ماند و سپس از از باج گیرم تا شما یقین پیدا کنید که دانایان ما از علمای دیپ سارم داناترند ، شاهنشاه سه بار گفت : ره و فرمود تا دوازده هزار

علماء و هنرمندان دوره ساسانی

نهضت علمی دوره ساسانی مرهون و معلول مساعی و کوشش بعضی از دانشمندان بزرگ این دوره است که لازم است بعضی از آنها را بشناسیم از اینرو نام چند تن از آنها را در اینجا ذکر میکنیم

۱- اذرمهر اسپندان است که گویند از اعقاب زرتشت بوده و او را زرتشت ثانی لقب داده اند ، نام برده در زمان شاپور دوم خرده اوستا را تألیف کرد و اندرزنامه او معروف است (شرح حال او در سابق نوشته شده است بمبحث کتب پهلوی مراجعه شود)

۲- اردای ویراف است که در عصر شاپور اول بوده ، زرتشتیان برای او معراجی قائلند و گویند : چند جامی شراب نوشید و در قصری که شاه و رجال نگهبان آن بودند بخواب رفت ، پس از چند روز از این خواب که معراج او بود برخاست

معراج و سیر او در چینوت پوهل (بل صراط) و دوزخ و مینوان (بهشت) بوده است ، شرح سیر و عروج خود را برای دبیران نقل کرد و آنان نیز نوشتند و نام آنرا اردای ویراف نامک نهادند

۳- بزرگمهر یا بزرجمهر است که تازیان بوذرجمهر نویسنده (بعضی از دانشمندان گویند نام صحیح او دات بزرمتر است (۱) نام پدرش بوختک یاسوخر او ملقب به (بختکان) بوده ، بزرگمهر نزد انوشیروان تقریبی بسزا داشت ، گویند که در ابتدا معام هرمز پسر انوشیروان بوده فردوسی در شاهنامه راجع براه یافتن او بدربار انوشیروان داستان

(۱) مرحوم ملک الشعرای بهار در سبک شناسی نویسد

مفصلی دارد و گوید: شاهنشاه خوابی دید که مؤبدان از تعبیر آن عاجز ماندند و در اطراف کشور در طلب معبری میپوئیدند

کودک نوآموزی را یافتند که میگفت من از عهده این کار برآیم او را نزد خسرو بردند آن کودک خواب شاهنشاه را تعبیر نمود، آن طفل بزرگمهر بود که بدینوسیله تقریبی یافت و نوشیروان برای آزمایش هوش و دانش او مجالس تشکیل داد که از او سئوالاتی میکردند و او بخوبی پاسخ میداد بزرگمهر را تالیفاتی است از قبیل (باب بروزیه طیب) در مقدمه کتاب کلیده و دمنه که بخواش برزویه و دستور انوشیروان نگاشته است دیگر کتاب ظفر نامه است که گویند شیخ الرئیس ابوعلی سینا آن را بدستور امیر نوح سامانی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود، رساله دیگری در مسائل زیج نوشته است، تاریخ وفات او را مختلف نوشته اند، بعضی گویند او را کشتند و برخی دیگر گویند بمرگ طبیعی وفات یافته و تسال سال ۵۳۲ میلادی در حیات بوده است (۱)

۴ - باربد استاد علم موسیقی و بر بسط نواز و سرود ساز دوره خسرو پرویز است که نزد خسرو تقرب زیادی داشت و سیصد و شصت نوای موسیقی برای هر روزی از سال و سی لحن دیگر برای سی روز ماه و هفت نوای دیگر بنام نوای خسروانی (الطرق الملوکیه) برای هفت روز هفته ساخت، گویند که اغلب وقایع تاریخی که اتفاق میافتاده و کسی جرأت اظهار آن را بخسرو نداشته است باربد با زبان شعر و موسیقی آن را برای شاه بنیکوترین وجهی بیان میکرده از جمله خبر

(۱) در کتاب تاریخ پیرنیا نویسد که دانشمندان اروپائی هنوز نتوانسته در این عقیده قطعی اظهار نمایند زیرا برای آنها معلوم نیست که اوشخص تاریخی باشد (حاشیه صفحه ۲۱۹)

مرگت اسب مخصوص شاه است که (شبه‌یز) نام داشته باربد بانغمه دلکشی آن را بشاه خبر داده .

بعضی گویند که نکیس (یا سرکش یا سرچیسی) برای رقابت در صنعت و از جهت اینکه خسرو اعتنا و توجه بیشتری بپاربد داشت بر او حسد برد و باربد را مسموم نمود ، خسرو چون بر کار زشت سرکش آگاه گردید بوی خطاب کرد ، گفت : «من از شنیدن آواز تو وساز باربد غم از دل زدوده و آسایش خاطر داشتم، با این حرکت نصف لذت و شادی را از زندگیم بردی بنا بر این لایق مرگی » سرکش در جواب گفت : «اگر با مرگ باربد نصف شادی و لذت شاهنشاه از میان رفت، با کشته شدن من از تمام آن برکنار خواهد شد» خسرو از ظرافت سخن او متأثر و از کناهش درگذشت (۱)

۵ - نکیس که گویند همان سرچیسی یا سرکش است که پیش از راه یافتن باربد بدربار خسرو پرویز ریاست خنیاگران درباری را داشته وقتی میشوند جوانی در مرو پیدا شده که در فن چنگ زدن و خوانندگی بی نظیر است و در صدد است بدربار راه یابد و خسرو را بمهارت خویش آگاه سازد - از این پیش آمد بشویش میافتد و در صدد بر میآید که با تمام وسایل از راه یافتن آن جوان بدربار جلو گیری کند- جوان که باربد نام داشت چون از اقدامات خود نا امید میشود دست بدامن تزویر میزند و در باغی که شاه برای تفریح میرفته میرود و بالباس سبز در میان درخت سروی پنهان میشود و وقتی شاه میآید و میخواهد جام می بنوشد

(۱) از مقاله آقای دکتر بیانی در شماره ۳ و ۴ سال یازدهم مجله

آموزش و پرورش

شروع بنواختن چنگ و خواندن نوائی بنام «یزدان آفرید» میکند، شاه مبهوت میشود و جام از دستش می افتد، هرچه در پی او میگردند او را پیدا نمیکنند، مجلس از نو آراسته و جامها از می دو باره لبریز میشود، این بار بمحض این که شاه اراده نوشیدن میکند، باربد بنواختن و خواندن نوائی دیگر بنام «پرتو فرخار» میپردازد و حاضرین رادیوانه میسازد، این بار نیز جستجو می کنند و او را نمی یابند، باربد چون موفقیت خود را حتمی داند، بارسوم بنواختن نوائی بنام «سبز اندرسبز» آغاز میکند، شاهنشاه از نوازنده درخواست میکند که هر جا هست خود را بوی بنمایاند باربد از درخت بزیر می آید و بیای شاه می افتد و شرح حال خود را برای خسرو بیان میکند، خسرو هم علی رغم سرکش پایه اول را در میان موسیقیدانان بوی میبخشد^۱

دور نیست که همین رقابت ها و حسدها، سرگشی (نکیسا) را وادار بمسموم ساختن همکار خود کرده باشد.

سرکش یا نکسیسا مطرب و خواننده یونانی و نام اصلی آن سرگیوس (Sergius) بوده است که او را سرگیسی و سرگسی نیز میخوانند.

۶ - بامشاد است که از رامشگران زمان خسرو پرویز بوده و چنگ را نیکو مینواخته و خود مخترع چنگی بوده است

۷ - تنسر است که مقام هیرپدان هیرپد و سمت مستشاری و وزارت اردشیر پاپکان را داشته است، نامه ای بنام نامه تنسر دارد که پادشاه طبرستان چشنسنی شاه نوشته و او را بموافقت اردشیر اندرز داده است

۸ - ماننی است که مذهب معروف مانوی را آورده در آناری که بزبان ترکی و پهلوی در نزدیکی تورفان ترکستان از او بدست آمده است

(۱) نقل از مقاله آقای دکتر خانبا با بیانی در مجله آموزش و پرورش

مینویسد که در دهی موسوم به (مردی نو) در نزدیکی بابل بدنییا آمده، نام پدر او را گویند که فوتی بابك بوده و در سال ۲۱۵ میلادی در سن چهل و پنج سالگی در موقع جلوس شاپور اول بتخت سلطنت، مذهب خود را افشا کرد مانی بدواصل معتقد است یکی خوبی دیگری بدی یا روشنائی و تاریکی (نور و ظلمت) صاحب اصل اول خدا و مالك اصل دوم عفریت است، مانی میگوید بدی همیشه بوده و تا ابد خواهد بود انسان دارای روح خوب و روح بد است، روح خوب رحم و حکمت و غیره را بوجود آورده و روح بد کینه و غضب و شهرت و حماقت را، مذهب او نوعی از تصوف مثبت است و آمیخته باسعی و عمل و مردانگی، آدمی باید با مجاهده و ریاضت، ظلمت و تاریکی را که در نفس او است محو و نابود سازد و نور را در وجود خویش موجود سازد، اگر نیکفر مانوی در این جهان خود را مصفی و آزاد نساخت بعد از مرگ بوسیله عذاب بابك خواهد شد

این مذهب با وجود موانع زیاد و جلوگیری دولت عالمگیر شد و بسرعت غریبی در شرق و غرب انتشار یافت و حتی بعد از اسلام تا مدتی در ایران باقی بود (۱)

مانی تورات را بکلی رد کرد و فقط انجیل را قبول داشت و اهمیت زیادی برای عرفان قائل بود، پیروان این مذهب در زمان خلفای بنی-عباس هم بودند، مورخین اسلامی آنان را زندقه مینامند، مذهب مانی ترکیب و تلفیقی از مذاهب مختلفه بود.

تصنیفات مانی مزین بنقاشیهائی بود و همین نقاشی ها او را مشهور

عالم کرد، کتاب نقاشی او را ارثر نك يا ارثر نك گویند مقصود از این نقاشیها این بوده که خوبی و بدی را بصورت هائی نمایش دهد تا اشخاص با سواد مذهب او را بهتر درك کنند و اشخاص بیسواد قادر بفهم آن باشند مانى کتابهائی تالیف کرده است یکی از آنها را بیهلوی برای شاپور نوشته و بقیه آثارش بزبان و خط سریانی بود که خودش اختراع کرده بود مذهب مانى ابتدا در بابل بعد درسوریه و فلسطین و پس از آن در مصر شایع شد و از آنجا بطرابلس و پس از آن در فرانسه و ایتالیا نیز راه یافت و تا قرن ششم میلادی عده کثیری در روم دارای این مذهب بودند.

گویند هنگامی که مانى مذهب خود را آشکار ساخت از بیم شاهنشاه ایران بچین و تانافرار کرد و مجدداً در زمان هرمز (۲۷۲-۲۷۱) بایران آمد و بنا بقولی بدست بهرام اول بقتل رسید (۲۷۵-۲۷۲ میلادی)

۹- مزدك پسر بامداد است که از اهل نیشابور بود، در زمان قباد پیدا شد مذهب او را گویند شبیه به مذهب مانى بوده زیرا مزدك معتقد است که نور و روشنایی از ظلمت (تاریکی) بکلی جدا است، نور آزادانه و عاقلانه عمل میکند ولی (ظلمت) کور کورانه و جاهلانه، اختلاط آنها اتفاقی و جدائی آنها نیز اتفاقی است، مزدك کشتن حیوانات و خونریزی را جایز نمیداند و معتقد است که عالم از سه عنصر آب و خاک و آتش ترکیب شده تشکیلات عالم روحانی را نیز مانند عالم مادی میدانند چنانچه در تاریخ مرحوم پیرنیا مینویسد مزدك معتقد است که آقای آسمانها روی تختی مانند پادشاهی نشسته و چهارقوه در پیش او ایستاده اند: شعور، عقل، حافظه، شادی، این چهارقوه بدستیارى شش وزیر (سالار، پیشکار، باروان، کاردان، دستور، کودک)

امور عالم را اداره میکند ، وزیرها در میان دوازده روح درحرر کنند(۱)
انسانی که چهارقوه و شش وزیر و اختیارات دوازده گانه را درخود
جمع کند بمرتبه ای میرسد که دیگر مسئولیتی برای او نیست .

مزدك گوید برای رفع ضدیت و کینه که هر دو از تساریکی است
باید بمنشأ آن پی برد - منشأ آنها زن و مال است و برای برانداختن
بدیهای مذکور باید این دو منشأ اشتراکی باشند - مزدك کتابی داشته که
از میان رفته است و گویند که این مقفّع آن را بعربی ترجمه کرده بود
انوشیروان پیروان آنها را بر انداخت ولی مزدکیان با سامی مختلف
(خرم دینان) و غیره تا حدود ۳۰۰ هجری در ایران باقی بودند و با
خلفای بنی عباس جنگها کردند تا آنکه بکلی مغلوب و معدوم شدند قتل
مزدك را در سال ۵۲۸ یا ۵۲۹ میلادی نوشته اند

مختصات نثر قدیم و اختصاصات نثر پهلوی

دوره ساسانی

اول - نثر دوره هخامنشی - کتیبه های هخامنشی که قسمتی از
نثر این دوره را تشکیل میدهد نثری است ساده و طبیعی ، تعبیرات مکرر
و مترادفات و اغراق و صنایع لفظی در آنها دیده نمیشود ولی برعکس
دارای الفاظ و جمله های مکرر و عبارات موجز و مختصر است قسمت
دیگر از نثر این دوره اوستا است که مختصات قسمتهای غیر شعری آن

(۱) - در تاریخ پیرنیاد دوازده روح را باین قسم نام میبرد : (خواننده
دهنده ، ستاننده ، برنده ، خورنده ، دونده ، خیزنده ، کشنده ، زننده ،
کننده ، آینده ، شنونده) و گوید پاینده را هم شهرستانی علاوه کرده و
در کتب دیگر نیست

بدینقرار است .

۱ - بیان عواطف و احساسات و آوردن اوصاف اغراق آمیز (مانند دادن القاب عالی بایزدان و القاب زشت بیدکاران)

۲ - تکرار کلمات و عبارات و تشبیهات

۳ - عدم حذف رابطه‌ها و قیود و افعال و ضمائر و اشارات و ذکر هر فعلی بجای خود هر چند که آن فعل در چند جمله متوالی مکرر گردد و ذکر نامها هر چند که نامها تکرار شود (۱)

۴ - آوردن جمله های کوتاه

دوم - **نثر پهلوی اشکانی** - چون از نثر پهلوی اشکانی بجز چند کتیبه و دو قباله باغ که بر روی پوست آهو نوشته شده آ ناردیگری در دست نداریم از اینجهت باید گفت که مختصات نثر این دوره استعمال بعضی لغات است که در پهلوی ساسانی وجود ندارد .

سوم مختصات نثر پهلوی ساسانی - مختصات این نثر هم تا حدی مانند اختصاصات نثر اوستا و بقرار زیر است .

- ۱ - ایجاز و کوتاهی جمله ها ۲ - تکرار افعال و الفاظ و جمله ها
- ۳ - تکرار واو های عطف و ادوات و قیود ۴ - تکرار ستایشها و دعا ها بدون تغییر الفاظ آنها ۵ - تجزیه مطالب با پرسش و پاسخ یا با اعداد
- ۶ - احتراز از حذف افعال ۷ - استعمال ضمائر متصل مفعولی و اضافی (م - ت - ش) حتی بعد از حروف مانند (اوم - اوت - اوش - یعنی و مرا - و تورا - و او را) و بعد از قیود و ادوات مثل (کذم - کذت - کذش یعنی چونم ، چونی ، چونت) و (پذم - پذت - پذش) یعنی بمن - بتو - باو
- ۸ - استعمال ضمائر متصل بجای افعال باینمعنی که ضمائر متصلی که امروزه

ما بعد از اسماء و صیغه های و صنفی افعال استعمال میکنیم سابقا همین ضمیرها را بجای فعل یا مثل فعل استعمال میکردند و آن ضمایر عبارتند از (ام - ای - اد - ایم - اید - اند)

نمونه ای از عبارات نثر پهلوی که در آنها ادوات ربط و افعال مکرر شده

(از صفحه ۱۱۷ کتاب سبک شناسی)

بدرد است کسی که خرد ندارد . رنجور است کسیکه زن ندارد . بینام است کسی که فرزند ندارد . دش ارثاست (یعنی بی ارزش است) کسی خواسته ندارد ...

نمونه برای تکرار عین الفاظ

(از صفحه ۱۱۶ سبک شناسی)

« یازدهم فرماید پرسیدن که از سپرغمها کدام خوشبوی تر؟ گوید ریذک که انوشه بود مردان پهلوم از سپرغمها یا سمن خوشبوی تر، چه اش بوی ایدون چون بوی خدایان ماند نرگیس بوی ایدون چون بوی گشنی (یعنی تازه جوان) خیری سرخ بوی، ایدون چون بوی دوستان، خیری زرد بوی، ایدون چون (بوی) زن آزاد ناروسپی ... سمن سپید بوی، ایدون چون بوی فرزندان و سمن زرد بوی ایدون چون بوی زن ناروسپی» (۲)

(۱) از کتاب سبک شناسی تألیف مرحوم ملک الشعرای بهار
(۲) عبارات فوق از کتاب (خسرو قبادان و غلام او) در کتاب سبک شناسی نقل شده، خسرو از ریذک غلام خود میپرسد که از ریاحین کدام خوشبو تر است غلام باو جواب میدهد: انوشه باش ای قیله مردان از ریاحین یا سمن خوشبو تر است چه بوی خدایان ماند ... نرگس را بوی که بوی آن چون بوی جوانی است خیری سرخ را بیوی که چون بوی دوستان است خیری زرد را بیوی که بوی زن نجیب است - سمن سپید را بیوی که چون بوی فرزندان است و سمن زرد را بیوی که چون بوی زن نجیب آزاد است .

بخش دوم

ادبیات ایران بعد از اسلام

اوضاع ایرانیان در اواخر سلطنت ساسانیان

بواسطه قدرت و نفوذ سلاطین ساسانی و همت گماشتن آنها بر آبادی و عمران، مملکت و بسط علوم و معرفت، مدتها مردم ایران با آسایش خاطر بخویشتن مشغول و در مهد امن و امان آرمیده بودند، این دوره امنیت و آسایش، فرصتی برای کسب علوم و آداب و موقع مناسبی برای تألیف و ترجمه کتب و آثار علمی بود. ایرانیان نیز این فرصت را غنیمت شمردند و بتحصیل علم پرداختند، و چنانچه در سابق دانستیم، ادبیات و علوم در این دوره پیشرفت فوق العاده نمود و همت و کوشش چندتن از پادشاهان کتب بسیاری تألیف و یا از زبانهای هندی و یونانی بپهلوی ترجمه شد ولی چنانچه از فحوای تاریخ فهمیده میشود تحصیل علم و هنر مخصوص طبقات ممتازه کشور بوده است و دامنه وسیعی نداشته که عموم ملت بتوانند از پر تودرخشان علم و دانش بهره ور گردند

در اواخر سلطنت ساسانیان یعنی از زمان خسرو پرویز ب بعد، مهر- فروزان اقبال و خورشید تابان مجد و عظمت ایران از اوج رو بحضیض نهاد و قوس نزول را می پیمود

زیر ا پس از آنکه خسرو پرویز با هر اکلیوس (هرقل) در دستگرد

بیست فرسخی تیسفون جنگ کرد و شکست خورد و سپاه ایرانی را رها کرد و فرار نمود (در سال ۶۲۷ میلادی) دیگر ایرانیان از او متنفر شدند و روز بروز بر تنفر آنان افزوده میگشت، مخصوصاً در موقعی که خسرو تمام سرداران خود را برای اینکه در جنگ روم فاتح نشده بودند بکشت و میخواست شهر برآز سردار نامی و فاتح ایران را نیز بکشد.

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار کاسه صبر ایرانیان از کارهای ناصواب خسرو لبریز شد، سرانجام او را از سلطنت خلع کردند و در زندان تاریک انداختند و پس از چندی او را بکشتند (۶۲۸ میلادی)، گویند شیرویه (قباد) در این کار دخالت داشته، شهوت رانی و ضعف نفس و خود پسندی و حق ناشناسی و جنگهای زیاد و بیفایده او ایران را با سرعت شکفت آوری بسوی انحطاط کشانید

از تجملات دربار و قصور عالی حرمسرای او داستانها نوشته اند (خزانه ها و گنجها و تجملات او را هیچیک از شاهان سابق ساسانی نداشته) گویند زنان او سه هزار و کنیزان حرمسرای او، برای سرودن و نواختن، چند هزار بوده اند

پس از خسرو پرویز قباد دوم یا شیرویه با سلطنت رسید، او هم تمام برادران خود را بکشت و خود نیز بمرض طاعون در گذشت، مدت سلطنتش دو سال و چند ماه بود، بعد از او پسرش اردشیر سوم و بعد از آن شهر برآز سردار نامی خسرو پرویز و سپس جوانشیر پسر خسرو پرویز، هر يك، اندك زمانی را سلطنت کردند

پس از آنها بورا نذخت دختر خسرو پرویز را بتخت نشاندند و او هم برای اینکه نمیتوانست از انحطاط و شکستهای ایرانیان جلوگیری کند استعفا داد گشتاسب برده برادر خسرو سوم نیز آمد و رفت و نوبت

با زرمیدخت خواهر بوراندخت رسید و او هم بدست رستم فرخ هرمز والی خراسان از سلطنت برکنار شد، در مدت چهار سال دوازده نفر دیگر بتخت نشستند و پس از چندی هریک یا کشته شدند و یا از تخت بزیر آمدند

یزدگرد سوم و حمله اعراب بایران

آفتاب عمر ساسانیان بر لب بام بود و خورشید بخت و اقبال آنان رو - بغروب نهاده بود - دیگر کوشش و تدبیر سودی نداشت، سی و پنجمین شاه را نیز بتخت نشاندند - از خانواده سلطنت دیگر کسی را نیافتند، ناچار یزدگرد سوم پسر شهریار (نوه خسرو پرویز) را که جوانی بی تجربه و بی بار و یاور بود شاه خواندند

یزدگرد پادشاهی مجرب و کار آزموده و قوی الاراده نبود و نمیتوانست در کشوری که شیرازه امورش از هم گسیخته زمام کارها را بدست گیرد و اصلاحاتی نماید

وقتی که یزدگرد بسلطنت رسید با مشکلات و بلیاتی مواجه شد که هریک از آنها برای اضمحلال کشوری کافی بود

اوضاع و احوال کشور و مردم آشفته و پریشان بود و رویهمرفته شش عامل مهم برای از بین رفتن دولت و ملت و اضمحلال مملکت وجود داشت

۱- وجود هرج و مرج سیاسی و نفوذ فوق العاده نجبا و روحانیون و نبودن شاه مجرب که با اراده قوی خرابیها را ترمیم و شکستها را جبران کند

۲- فرسودگی و خرابی سپاه بواسطه جنگهای بیپایان خسرو پرویز

۳- فقر و پریشانی مردم از دادن مالیاتهای سنگین و عوارض و سرباز که بر آنها تجمیل شده بود -

۴ - کثرت ظلم و ستم

۵ - انحطاط زراعت و تجارت

۶ - ظهور عقاید مختلف و تشییع امور مذهبی

بنا بر این جای تعجب نیست که وقتی اعراب بایران تاختنده و آچه بافتح و پیروزی شدند، زیرا این کشور رو بزوال نهاده بود و خواه ناخواه بیرنگاه نیستی سقوط میکرد، اگر اعراب هم نیامده بودند دیر یا زود دولت ساسانی از بین میرفت.

ظهور پیغمبر اسلام

اعراب حجاز پیش از اسلام حکومت مستقلی نداشتند - در حجاز مذاهب مختلف بت پرستی و آئین مسیحی و کلیمی رواج داشت کعبه معبد قریش و در آن بتهای زیاد بود، معروفست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سید و شصت بت در خانه کعبه بر زمین افکند، قریش خدنگزاران کعبه بودند و در مکه سیادت داشتند.

پیغمبر ما حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) در مکه ظهور کرد و مردم را بدین اسلام دعوت نمود^۱

۱- ولادت آن حضرت بنا بر روایت اهل تشیع هنگام طلوع آفتاب

روز جمعه هفدهم ربیع الاول و بنا بر روایت عامه روز دوشنبه دوازدهم ربیع- اول در سال (عام الفیل) و در زمان انوشیروان عادل در مکه معظمه بود ام آن حضرت محمد و نام پدرش عبدالله و اجدادش عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف اند، نسبش با اسمعیل بن ابراهیم علیه السلام می پیوندد، مادرش آمنه خاتون دختر وهب بن عبد مناف

است ، هنوز متولد نشده بود که پدرش **عبداللہ** در مدینہ در گذشت، در شش سالگی مادرش رحلت نمود، پس از وفات مادرش آمنہ، جدش **عبدالطلب** او را نگهداری می کرد، چون هشت ساله شد ، **عبدالطلب** نیز در گذشت **ابوطالب** عم بزرگوارش، پس از **عبدالمطلب** آن حضرت را سرپرستی می نمود و حتی او را بر فرزندان خویش مقدم میداشت، چون دوازده ساله شد، **عبدالطلب** او را همراه خود بتجارت شام برد و بصواب دید **بحیر را** هب که علامات نبوت در آن حضرت مشاهده کرده بود، آن حضرت را از بیم غدر جهودان باز گردانید ، در بیست و پنج سالگی برای خدیجه علیها السلام بتجارت شام رفت ، و چون از این سفر باز گشت خدیجه را بنکاح خود در آورد ، در سی و پنج سالگی که قریش خانه کعبه را عمارت می کردند **حجر الامود** را بدست مبارک خود در رکن عراقی قرار داد .

چون چهل ساله شد **جبرئیل** در **غار حرا** بر او نازل شد و حق سبحانه و تعالی او را بشرف وحی مشرف گردانید و از جانب خدا پیغمبری مبعوث و بر او قرآن نازل شد ، آن حضرت سه سال مردم را پنهانی بدین اسلام دعوت می فرمود و بعد از سه سال بفرمان الهی دعوت خود را آشکار کرد و بتان قریش را دشنام داد و در هم ریخت ، کفار قریش در مقام انکار و اذیت او برآمدند و مسلمانان را زحمت بسیار می دادند ، برای اذیت و آزاری که مسلمانان از کفار می دیدند آن حضرت در سال پنجم نبوت مسلمانان را بحیثیه فرستاد.

کفار قریش از شدت خشم و عداوت باهم پیمان بستند که با بنی هاشم حرف نزنند و معامله نکنند و وصلت ننمایند، عهدنامه ای در این باب نوشتند و بر در خانه کعبه آویختند، چون قصد قتل آن حضرت را داشتند ، **ابوطالب**

بقیه حاشیه صفحه قبل

آن حضرت را با سایر بنی هاشم بحصارى که شنب ابيطالب معروف است جای داد، آن حضرت با بنی هاشم مدت سه سال با سختی و تنگی در آن شعب گذراندند، عبدالله بن عباس در آنجا متولد شد، بعضی از قریش که طرفدار بنی هاشم بودند آن عهدنامه را باطل کردند، آنگاه حضرت رسول با بنی هاشم بمنزلهای خود آمدند، در نیمه شوال سال دهم نبوت، ابوطالب وفات یافت و سه روز بعد از او خدیجه نیز در گذشت حضرت پیغمبر آن سال را عام الحزن (سال غم) نامید.

بعد از ابوطالب برادرش عباس امیر مکه شد، چون مردی حلیم بود نتوانست که از اذیت قریش نسبت به پیغمبر جلو گیری کند، کفار بیش از پیش آن حضرت را آزرده و ناچار آن حضرت به طایف رفت و یکماه در آنجا بود و کسی دین او را نپذیرفت، در آنجا نیز اذیت دید و بمکه باز گشت، اهل مکه اتفاق کرده بودند که آن حضرت را بمکه راه ندهند ولی مطعم بن عدی بمخالفت برخاست و پیغمبر اکرم را امان داد و بمکه آورد و در خانه خود از او نگهداری کرد.

در سال یازدهم نبوت شش نفر از اهل مدینه که از قبیله خزرج و در موسم حج بمکه آمده بودند، آن حضرت را ملاقات کردند و بدین اسلام مشرف شدند و بمدینه باز گشتند و در مدینه مردم را دعوت باسلام نمودند، ذکر آن حضرت در مدینه زبانزد خاص و عام شد، در سال دوازدهم معراج حضرت رسول بود، در سال سیزدهم هفتاد مرد و سه زن از مردم مدینه در خفیه مسلمان شدند و با آن حضرت بیعت کردند، حضرت رسول دوازده نفر فتیب میان آنها تعیین کرد و مصعب بن عمیر را همراه ایشان فرستاد تا آنان را قرآن آموزد و شریعت اسلام را بآنان یاد دهد، اکثر اهل مدینه بدست او مسلمان شدند.

چون کفار قریش قسدا جان آن حضرت را داشتند، صحابه را بطور متفرق بمدینه فرستاد و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام را برای اینکه ورايع و امانات مردم را بدستشان برساند در مکه نگاهداشت.

و در اندك مدتی پیروانی پیدا کرد ، چون جنبه بت پرستی اهل مكه غلبه داشت با حضرت رسول مخالفت کردند و آن حضرت در سال سیزدهم هجرت (اول ماه ربیع الاول در پنجاه و سه سالگی در سال ۶۲۲ میلادی) از مكه بمدینه مهاجرت فرمودند ، این سال مبدأ تاریخ مسلمانان شد از آن روز ببعده دولت اسلام رو بترقی نهاد و نزاعهای بین ارباب و مسامین بموقفیت پیغمبر اسلام پایان یافت ، در سال هشتم هجرت حضرت رسول مكه را فتح نمود ، این فتح تفوق اسلام را براهل حجاز ثابت کرد

حضرت رسول در سال یازدهم هجرت (۶۲۲ میلادی) رحلت فرمود و در آن موقع تمام جزیره العرب یا مسلمان شده بودند و یا ایمان آورده بودند .

(تولد حضرت رسول در سال ۵۶۹ میلادی و در عام الفیل است)

بقیه حاشیه صفحه قبل

خود حضرت رسول در غره ربیع الاول سال سیزدهم بعثت در پنجاه و سه سالگی که مطابق سال (۶۲۳ میلادی) باشد بامر خداوندی از مكه بمدینه مهاجرت فرمود و در دوازدهم ربیع الاول وقت ظهر بمدینه آمد - این سال هجرت مبدأ تاریخ مسلمانان جهان است .

حضرت علی علیه السلام نیز در همین ایام بحضرت رسول پیوست ، پیغمبر اکرم پس از چهار شبانه روز از منزل ابو ایوب انصاری نقل فرموده و در حدود آنجا زمینی خریدند و مسجد و خانه ای بنامودند و مردم حضرت را نصرت کردند . بدین سبب انصار لقب یافتند ، سلمان فارسی در آنجا خدمت رسید و اسلام آورد ، پس آنگاه حضرت رسول بین مسلمانان عقد برادری بست ، امیر المؤمنین عرض می کند بار رسول الله برای من برادری تعیین فرمودی - آن حضرت فرمود ، تو برادر منی در دنیا و آخرت ، پس بفرمان الهی حضرت فاطمه را بعلی علیه السلام تزویج کرد و قلعه مسلمین نیز بامر خدا کعبه معین شد (از کتاب لب التواریخ با اندك تصرف)

در چهل سالگی پیغمبری مبعوث شد یعنی در سال ۶۰۹ میلادی
در سال سیزدهم بعثت از مکه بمدینه هجرت فرمود یعنی در سال
۶۲۲ میلادی

در شصت و سه سالگی رحلت فرمود یعنی در سال ۶۳۲ میلادی)
در نتیجه ورود اعراب بدین اسلام يك برادری و اتحاد بین قبایل عرب
پیداشد و در مقابل دودولت ضعیف شده ایران و روم يك قوه خطرناکی
که عبارت از نیروی اتحاد باشد بوجود آمد
در موقع برقراری ابوبکر بخلافت، قلمرو اسلام فقط شبه جزیره
عربستان بود از سال ۶۳۳ میلادی یعنی سال ۱۲ هجری نهضت بزرگ و واقعی
اعراب شروع شد و در این نهضت مسلمین با دودولت بزرگ آن زمان یعنی
امپراطوری روم و شاهنشاهی ایران رو برو شدند، در این ممالک زمینه
فتوحات برای مسلمانان مهیا بود، زیرا دولت روم و ایران از جنگهای
متمادی بایکدیگر فرسوده شده و در حال انحطاط بودند و رمقی نداشتند
ولی اعراب تازه نفس که بسختی و مشقت و صحرانوردی دریابان خشک
عربستان عادت کرده بودند و مذهب مقدس اسلام هم اصول برادری و
برابری را میان آنان ایجاد کرده بود و از خود گذشتگی و فداکاری
نیز جزو ایمان آنها بود، در این میدان مسابقه بر یکدیگر پیشی
میجستند و کشتن یا کشته شدن را فوزی عظیم و سعادت بزرگ
میدانستند زیرا که اسلام اجر کشتن یا کشته شدن را بهشت برین قرار
داده بود و بعلاوه در صورت فتح ممالک، غنائم و ذخایری که از
دولتهای مغلوب بدست میآوردند، بتصرف فاتحین در میآمد، این بود
که نهضت عرب کاری کرد که سابقه نداشت، شاهنشاهی ساسانی را واژگون
کرد، و مملکات امپراطوری روم را در آسیا و افریقا بتصرف مسلمین

در آورد و مسلمانان دولتی تشکیل دادند که از ماوراء سینحون تا جبل الطارق امتداد داشت (۱)

جنگهای ایران و عرب

پیش از اسلام اعراب با ایرانیان دست و پنجه ای نرم و زور آزمایی کرده بودند و چون در این جنگ غالب و فیروز شده بودند این بود که بعد از اسلام از حمله بایران دیگر ترس و واهمه ای نداشتند.

اولین جنگ بین ایران و عرب جنگ ذوقار است که خسرو پرویز برای گرفتن دختر نعمان با اعراب نمود، نعمان دارائی خود را بدست طایفه شیبانی سپرد و نزد خسرو آمد که پوزش طلبید، خسرو او را کشت و چهل هزار نفر فرستاد تا اموال نعمان را که از طایفه شیبانی بگیرند، در این جنگ سپاهیان ایران معدوم شدند - هر چند این جنگ کوچک بود ولی اثر بزرگی داشت، چه آنکه اعراب دانستند که با حمله بیابانه میتوانند قشون منظم ایران را در هم شکنند (تاریخ وقوع این جنگ را بعضی محققین در ۶۱۰ میلادی نوشته اند ولی نلد که آلمانی بین ۶۰۴ و ۶۱۰ نوشته)

جنگ دوم - جنگ زنجیر یا ذات السلاسل نام دارد، این جنگ بین سردار عرب خالد بن ولید و سردار ایرانی هرمز مرزدار ایران بود در این جنگ تن بتن هرمز کشته شد، و چون ایرانیها در این جنگ با فشاری کرد خالد تمام اسرای ایرانی را بکشت، این جنگ را از اینجهت جنگ زنجیر نامند که اعراب زنجیر آورده بودند تا اسرای ایران را در زنجیر کنند، این جنگ در سال ۱۲ هجری واقع شد (۶۲۳ میلادی)

جنگ سوم جنگ پل است که در سال ۱۳ هجری بین ایران و اعراب اتفاق افتاد در این جنگ رستم فرخ هرمز حاکم خراسان بهمن جادویه را سردار سپاه کرد، چون رستم بنزدیک بابل رسید، اعراب باهر ابی عبید ثقفی که سرکرده مسلمین بود از قایقها پل ساختند و از فرات گذشته با ایرانیان روبرو شدند، فیل های جنگی ایرانی باعث وحشت اسب های مسلمانان شدند بطوری که اسبها سر از اطاعت سواران پیچیدند اعراب ناگزیر پیاده جنگ کردند و سرداران عرب با چهار هزار نفر از مسلمین کشته شدند در سال ۱۴ هجری عمر سی هزار نفر سپاه بسر کردگی سعد بن وقاص برای جنگ با ایرانیان فرستاد، رستم فرخ هرمز با (فرخزاد) با صد و بیست هزار نفر مہیای مبارزه شد.

مینویسند (۱) عمر دوازده نفر را بسفارت نزد یزدگرد فرستاد، یزدگرد آنها را با احترام پذیرفت و پرسید مقصودتان چیست؛ پاسخ دادند که یا مسلمان شوید یا جزیه دهید. شاه بنظر حقارت با آنها نگرست و اشاره بلباس آنها نمود و گفت: شما مردمانی هستید که سوسمار میخورید و بچه های خود را میکشید.

مسلمین گفتند: ما فقیر و گرسنه بودیم ولی خدای خواسته که غنی و سیر باشیم، حالا که شما شمشیر را اختیار کرده اید بین ما و شما حکم اوست چهارم جنگ قادسیه است - درقادسیه، نزدیکی محلی که بعداً کر بلا نامیدند جنگ خونینی بین ایرانیان و مسلمین در گرفت در این جنگ رستم فرخزاد کشته شد و قاتل او سراورا بنیزه کرد و بر تخت او برآمد و فریاد کرد «بخدای کعبه که رستم را کشتم» در این جنگ درفش کویانی بدست مسلمانان افتاد، این جنگ چهار روز و چهار شب ادامه داشت، در شب

چهارم اعراب بایرانیان شیخون زدند و نگذاشتند که ایرانیان استراحت کنند، این شب را لیلة الہریر نامند

در سال ۱۶ هجری سعد بن وقاص بقصد مدائن حرک کرد و تیسفون^(۱) را بتصرف آورد و غنائم بسیار و ذخائر فراوان بيشمار از تخت طلا و جواهرات و اشیاء نفیس که یکی از آنها قالی بهارستان بود بدست اعراب افتاد صرف نظر از اشیاء نفیسی که نزد عمر فرستادند غنائمی که مسلمین بین خود تقسیم کردند باندازه ای بود که معادل باپول امروزی بهر يك از شصت هزار نفر مسلمین دوهزار و پانصد تومان پول رسید، معروف است که اعراب طالارا نمیشناختند و کافور را نمک می پنداشتند

پنجم جنگ جملولاء میباشد که در نزدیکی حلوان (قلعہ ای بوده در کوه های کردستان) اتفاق افتاد، در این جنگ سردار ایرانی مهران و بنا بقول بعضی خرم زاد و سردار عرب هاشم بن عتبہ بود که بفرمان سعد وقاص در جملولا با ایرانیان مقابل شد و در نتیجه اعراب فاتح شدند (در سال ۱۶ هجری) در سال ۱۷ شهر کوفه و بصره بنشاد

ششم جنگ نهاوند یافتح الفتوح است که در سال ۲۱ هجرت (مطابق با ۶۴۲ میلادی) اتفاق افتاد و این آخرین جنگ یزدگرد با اعراب است. یزدگرد لشگری بیاراست و اعراب نیز بسرداری نعمان بن مقرن در نهاوند با سپاه یزدگرد مقابل شدند، ایرانیان در پشت سنگرها بودند نعمان حیلہ ای نمود و عتبہ نشست و انتشار داد که چون خلیفه مرده است میخواهد بمدینه برود فیروزان سرکرده لشکر ایرانی فریب خورد و از پشت سنگر با

(۱) تیسفون، یکی از شهرهای مدائن است که پایتخت سلاطین ساسانی

بود. مدائن از سه شهر ترکیب یافته بود؛ یکی از آنها تیسفون بود و دیگری سلوکیا که پایتخت های قدیم کلدہ میباشد

لشکریان خود بیرون آمد ، مسلمین برگشتند و حملات سختی نمودند ، هر چند که نعمان در این جنگ کشته شد ولی جنگ نپاوند سلسله ساسانی را منقرض کرد و ایرانیان از پای درآمدند این فتح را تازیان فتح الفتوح نامند .

انقراض دولت ساسانی

یزدگرد پس از شکست نپاوند از ری باصفهان و از آنجا بکرمان و بعد ببلخ و مرو رفت ، و سفیری بدربارچین فرستاد و از قفقور کمک طلبید ، او از کمک دادن امتناع نمود ، یزدگرد از سوء قصد ماهوی مرزبان مرو مطلع شد و فرار کرد ، در نزدیکی مرو با آسیابانی پناه برد ، بعضی گویند : آسیابان بدستور ماهوی و برخی گویند بطمع لباس فاخر یزدگرد را بکشت

پس از این واقعه در مدت ده سال اعراب ، اصفهان و فارس و آذربایجان وری و سیستان و مکران را بتصرف درآوردند ، هر چند که در قسمتهای مختلف ، ایرانیان با اعراب در زد و خورد بودند ولی بالاخره شکست میخوردند .

مردمان شهری بواسطه اینکه از مغها و طبقات نجبا و روحانیون ناراضی بودند زودتر تسلیم میشدند ولی اهالی ده نشین و ایلات و عشایر و مالکین اراضی بحکومت اعراب تن در نمیدادند چنانچه طبرستان تا نیمه قرن دوم هجری (تا سال ۷۶۹ میلادی) استقلال خود را حفظ کرد

حالت اجتماعی و فکر و عقل اعراب

پیش از ظهور اسلام اعراب شهر نشین غالبا یا پیشه ور و تاجر و یا زارع بودند و زندگی آنها بسیار ساده و خالی از تجمل بود ولی اعراب

بدوی بطور توحش بسر میبردند و چنانچه در تواریخ نویسند این دسته از اعراب از قدیم تاکنون هنر و صنعت و فنون و تجارت و دریا نوردی را زشت و حقیر می‌شمارند و از این امور عار دارند، سوسمار و موش را هنگام تنگدستی می‌خورند، پشم شتر را با پیه مانند نم می‌مالند و تناول می‌کنند آب و عصاره موادی را که در شکم حیوانات است می‌خورند و از خوردن عیج جانوری، هرچه باشد، خود داری نمی‌کنند (۱) راه زندگانی آنان عارت و یغماگری است، دین و ایمان ندارند و لایق تجارت نیستند.

درباره توحش اعراب همین بس که درباره آنها نویسند «هروقت اعراب حکومت را در دست گرفتند یا بر یکی از ملل دیگر غالب و فیروز شدند تمدن و عمران و نظم را از میان بر داشته، ویرانی و فساد را جایگزین آن نمودند، زیرا بالطبع وحشی هستند، باندازه ای وحشی نادان هستند که سنگ را از قصر کنده زیر دیک می‌گذارند، یا تیر سقف را کشیده زیر خیمه نصب می‌کنند، در حکومتی که پیدامیکنند غیر از غارت سلب اموال مردم مقصود و مرامی ندارند» (۲)

اسلام و جاهلیت

خشم و خود خواهی و نادانی و سفاهت و تفاخر از صفات برجسته اعراب بود، بدینجهت دوره پیش از اسلام عرب را زمان جاهلیت نام باده اند.

حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و اله) پیغمبری مبعوث شد، مردم را بآرامی و مسالمت و تواضع و فروتنی و خدا شناسی و تقوی و

(۱) از کتاب برتو اسلام (حاشیه صفحه ۲۲)

(۲) در کتاب برتو اسلام از ابن خلدون نقل می‌کند

پرهیزکاری دعوت فرمود ، تعصب و برتری نژادی یا فضیلت و شرافت قومی و قبیله ای و خانوادگی را ملغی نمود ، مسلمانان را از هر قوم و قبیله و از هر ملتی و هر نژادی که بودند برابر دانست و فرمود .

«انما المؤمنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم ان اکرمکم عندالله اتقیکم» (دینداران برادرانند پس بین دو برادر خود را اصلاح کنید زیرا که گرامیترین شما نزد خدا پرهیز کارترین شما میباشد) هیچکس را بجز فضیلت اخلاقی و تقوی و پرهیزکاری بر دیگری ترجیح نداد ، این مبادی و اصول دین و اخلاقی ، فکر و عقل عرب را پرورش داد و اعراب را از بت پرستی بخدا پرستی و از بیراهه و کجروی بشاهراه راستی و درستی کشانید

جعفر بن ابیطالب (برادر حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام)

در جواب نجاشی که از وضع حال مسلمین پرسیده بود گوید: (۱)

«ما گروهی جاهل و بت پرست و مرده خوار بودیم ، از فسق و فجور و آزار همسایه ، خود داری نمی کردیم ، قوی ضعیف را می خورد ، تا آن که خداوند از میان ما پیغمبری برگزید که ما نسب او را میشناسیم و او را راستگو و عفیف میدانیم ، ما را بتوحید خداوند دعوت نمود ، که معبود خود و پدران خویش را که عبارت از سنک و بت باشد بدروود گوئیم ، راستی و امانت داری و نوازش خویشان و نیکی نسبت به همسایگان و پرهیز از حرام و خود داری از خونخواری و احتراز از خوردن مال یتیم و عدم ارتکاب فسق و گنجهن زور را ، بما دستور داد ، عبادت خداوند بی انیاز را بما آموخت و نماز و روزه و زکات را بر ما واجب نمود ، ما هم ایمان آوردیم» (۲)

(۱) از برتو اسلام صفحه ۹۹

(۲) در موقعیکه کفار قریش مسلمین را اذیت می کردند ، حضرت رسول عده ای از آنها را بجبهه فرستاد این پادشاه جعفر بن ابیطالب گو با درموقعی است که نجاشی پادشاه حبشه از او علت آمدن مسلمین را بجبهه می پرسد

در اثر تابش نور فروزان و تابناك دین اسلام، مسلمین و اعراب بطوری از مرحله بدویت و توحش بطرف تمدن رهسپار شدند که دلهای تاریك آنان روشن و بانك زمانی که از يك قرن تجاوز نمیکنند سراسر کشورهای شرق و غرب را تحت نفوذ و تسلط خود در آوردند و نور مبین اسلام از اسپانیا و اروپا و افریقا گرفته تا هند را بفروغ خویش منور گردانید

نتیجه استیلای عرب

هر دولت غالبی میکوشد که ملیت دولت مغلوب و آثار ملی آن را از بین ببرد.

ملیت عبارت از شخصیتها و خصوصیات يك ملت است که او را از ملت دیگر ممتاز میگرداند از قبیل نژاد، زبان، فرهنگ، دین عقاید و عادات و ادب، سنن و مراسم اعراب نیز کوشیدند که آثار ملیت ما را محو و نابود سازند، بصورت ظاهر موفق شدند، بزودی فرهنگ و آثار تمدن را از بین بردند، هر جا قصر باشکوهی یافتند ویران کردند، کتابهایی که دوره ساسانی از کشورهای مختلف بایران آورده و یا ترجمه کرده بودند یا سوختند و یا در آب افکندند گویند سعد بن وقاص در باب کتب ایرانی از عمر دستور خواست، عمر دستور داد که آنها را بآب افکن، پس از رسیدن این دستور سعد وقاص کتب فارسی را یا باتش سپرد و یا در آب افکند عبدالله بن طاهر را نیز نویسند که در خراسان قسمتی دیگر از کتابها را یا سوزانید یا در آب انداخت.

دو قرن تمام ایرانیان در زیر سلطه اعراب بودند، دولت ایران دولت عربی شده بود و مملکت ایران مستعمره ای از دولت عرب بشمار

میرفت، در مدت این دو قرن بطوری زبان عرب در ایران نفوذ پیدا کرد که اغلب دانشمندان و نویسندگان ما در دوره استیلای عرب و حتی در دوره‌های بعد تألیفات و تصنیفات خود را بزبان عربی نوشتند.

زبان عربی را زبان علم و ادب میدانستند و هر زبانی را غیر از زبان عرب بی‌پوده و زائد می‌پنداشتند.

علت بزرگ انتشار و ترویج زبان عربی این بود که باین زبان محتاج بودند زیرا کتاب دینی مسلمانان، قرآن بزبان عربی بود و نماز و میهمه را هم میبایستی بعربی بخوانند، عقود و معاملات از قبیل ازدواج و خرید و فروش و غیره تمام بالفاظ عربی انجام میگرفت.

فقها و علماء باین زبان محتاج شدند لذا آن را آموختند و برای آن زبان قواعد درست کردند و در مدارس آن قواعد را بشاگردان یاد دادند از طرف دیگر توسعه زبان عرب از زبان پهلوی بیشتر و برای بیان مقصود و حوائج آن روز بهتر بود و بعلاوه زبان عربی در آن روز يك نوع زبان بین المللی بود که فرقه‌های مختلف اسلامی با این زبان با هم آشنا میشدند و ملت‌های آسیائی و اروپائی و افریقائی، که همگی تحت لوای اسلام درآمده بودند با این زبان از احوال یکدیگر با خبر میشدند و این زبان رابطه بین ملل اسلامی بود.

از استیلای عرب بر ایران نتایج زیر بدست آمد

۱ - مذهب زرتشتی مبدل بمذهب اسلام گردید

۲ - لغات عربی در زبان فارسی داخل شد و زبان عربی جای زبان فارسی را گرفت.

۳ - خط و زبان پهلوی متروک شد و کسی دیگر اعتنائی بدین خط

و زبان ننمود.

- ۴ - شعر فارسی از سبک هجائی بسبک شعر غرضی در آمد
 ۵ - آثار علمی و ادبی ایرانیان بدست حکام و امرای عرب محو و نابود شد .
 ۶ - آثار ملی و ساختمانها بکلی از دست رفت و ویران شد .
 ۷ - مراسم و آئین و اعیاد و جشنها نیز فراموش شد و مراسم دیگری جایگزین آنها گردید .

بعضی از علمای عربی نویسنده ایران در دوره استیلای عرب

هر نیروئی که درجائی متمرکز شد آثار خود را بمقتضای آن محل و آن محیطی که در آن قرار گرفته ظاهر خواهد کرد چنانچه روح، در دست و پا حرکت را ایجاد میکند و در گوش شنوائی و در چشم بینائی و در مغز و دماغ فکر را بوجود میآورد
 هوش و استمداد و قریحه و ذوق و نبوغ ایرانی هم همین حالت را داشت .

در دوره ساسانیان، دانشمندان ایرانی فکر خود را متوجه علم و هنر و صنعت و شعر و موسیقی می کردند و فرهنگ و تمدن ایرانی را بوجود آوردند، بعد از تسلط اعراب و از بین رفتن آثار علمی و ادبی ایران - متفکرین ایرانی دیگر مقتضای نمی دانستند که خود را پای بند آثار محو شده دیرین نمایند و متاعی را که خریدار ندارد ببازار آورند، این بود که بمقتضای محیطی که در آن بسر میبردند، دنبال کالائی رفتند که خریدار داشت، دانستن زبان عربی و مسائل دینی و بحث و استقصای در

احادیث و اخبار، آن روزگار یگانه علم شمرده میشد تفسیر قرآن و کشف معضلات آن، فن هنرمندان بود.

ایرانیان تیز هوش، موقع شناس بودند و خواستند تفوق خود را در همه حال بر نژاد عرب و سایر ملل ثابت کنند از این جهت در همین وادی قدم نهادند و در هر رشته که وارد شدند استادی و مهارت خود را نشان دادند.

یکی از علمای ایرانی عبد الله بن مقفع است، نام اصلی او روزه و نام پدرش دادویه میباشد، که از اهل فیروز آباد فارس (شهر - جور) بوده.

ابن مقفع در بصره نماو پرورش یافت و در لغت و زبان عرب بسرحد کمال رسید، در زمان (منصور عباسی) معروف (بدوانقی) که کتابهای علمی را از یونانی و هندی و پارسی عبری ترجمه میکردند ابن مقفع بسیاری از کتب پهلوی را عبری ترجمه نمود از قبیل کتاب کلایله و دمنه و کتاب خداینامه (راجع بتاریخ شاهان ایران بود که در زمان یزدگر سوم پهلوی نوشته شده و ابن مقفع آنرا عبری ترجمه کرد و سیر الملوک نام نهاد، این کتاب از بین رفته است) ابن مقفع را گویند اول کسی است که زبان پهلوی را عبری ترجمه نموده است. از آثار ابن مقفع کتاب آداب الکبیر یا (ادب الکبیر) و کتاب ادب الصغیر است.

رساله دیگری دارد بنام یتیمه که در میان شعرای عرب ضرب المثل در فصاحت و بلاغت بوده.

ابن مقفع از فلسفه یونان اطلاع داشت و کتابهای سه گانه ارسطو را در منطق عبری ترجمه کرد و هم چنین بترجمه کتاب منطق

فریور یوس که معروف بایساغوجی بود پرداخت و آنرا عبارت سهل و ساده در آورد .

ابن مقفع بدست عیسی بن علی عم منصور خلیفه دوم بنی عباس اسلام اختیار کرد و مدتی منشی او بود ، پیش از این که اختیار کند بعضی گویند زرتشتی بوده و برخی گویند مذهب مانوی داشته است ، بعضی از دانشمندان احتمال داده اند که باب برزویه طیب که در مقدمه کلیله و دمنه است ساخته فکر همین ابن مقفع است چنانچه از مطالب این باب فهمیده میشود ، نویسنده خود را مانند يك متحیر و مجاهد در امر دین نشان میدهد^۱ و خواسته است عقیده خود را بزبان برزویه بیان کند بعضی نکات در باب برزویه مشاهده می شود که متمایل بودن ابن مقفع را بمذهب مانی نشان میدهد از قبیل اینکه گوید :

از آزار جانوران پرهیز کردم و مطالب دیگر چون در مذاهب مانی آزار جانوران روا نیست .

بد اندیشان او را بزندقه متهم کردند و سرانجام بامر منصور خلیفه عباسی در ۳۶ سالگی بدست سفیان بن معاویه امیر بصره با فجیع ترین وضعی بقتل رسید ۱۴۲ یا ۱۴۵ هجری .

(سفیان او را در مکانی مخفی نزدیک تنور انروخته برد و امر داد که اندامش را یکن یکن بریدند و در تنور ریختند عاقبت باقی مانده جسد وی را بتنور انداختند و بسوختند)

یکی دیگر از علمای ایرانی امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت است پدرش جزو اسرای ایرانی بوده که اعراب بکوفه بردند ، ابوحنیفه مؤسس طریقه ایست از ارکان چهارگانه مذاهب اهل سنت که بمذهب حنفی

مُعرفست ، ابوحنیفه در سال ۸۰ هجری متولد شده و در سال ۱۵۰ در بغداد وفات یافته است ، نامبرده متبحر در علم فقه بوده و کتابی دارد بنام **الفقه الاکبر** که مشتمل بر مسائل دینی است .

دیگر از علمای بزرگ ایرانی سیبویه استاد در علم صرف و نحو عرب است ، کنیه او ابو بشر و نامش عمرو بن عثمان بن قنبر و لقب او سیبویه میباشد ، سیبویه دانشمند ترین علمای نحو میباشد و کتاب او بنام **الکتاب** موسوم است ، همه علمای نحو خوشه چین خرمن معرفت او بودند و در زمان خود سرآمد تمام علمای نحو بوده است .

بین سیبویه و کسایی (یکی از علمای نحو و معلم مامون و امین) رقابتی بود و سرانجام در مجالس مناظره ای که امین تشکیل داده بود بین سیبویه و کسایی مشاجراتی در گرفت امین پسر هرون الرشید چون عنایت و توجهی بنکسائی استاد خود داشت دستور داد تا جمعی از اعراب بدوی را حاضر کردند و بنفع کسایی در مسأله‌ای که محل اختلاف آنها بود رأی دادند (موضوع مورد اختلاف را در قصیده‌ای بنام قصیده زنبوریه بشعر در آورده‌اند و در کتب اعراب و نحو معروف است)

سرانجام سیبویه از این قضیه رنجیده خاطر شد و بفارس آمد و در بیضای فارسی بسال ۱۶۰ هجری وفات یافت (۱) و الفرج بن جوزی وفات او را در سال ۱۹۴ در ۳۲ سالگی در شهر سازه نوشته است در تاریخ بغداد هم مینویسد که در شیراز وفات یافته ، در کتاب ابن خلکان وفات او را در سال ۱۶۰ نوشته)

از جمله علمای بزرگ و مشهور ایرانی که در انواع علوم ریاضی مشهور و معروف عالم اسلامی میباشند - ۵ نفر برادرند بنام محمد و احمد و حسن چون پدرشان موسی بن شاکر خوارزمی بوده ، آنان را بنی موسی

خوانند، هر سه برادر بزبان عربی و یونانی آشنا بودند و در علوم تاریخ و هیئت و نجوم و طبیعی و موسیقی و جبر و مقابله دست داشتند، بنی موسی از جانب خلیفه (مأمون) بدربارم میروند و کتابخانه آنجا را می بینند و بهترین کتابها را انتخاب میکنند و برای ترجمه عبری، همراه خود بیغداد میآورند و در دارالترجمه خود آنها را عبری ترجمه میکنند (۱)

مأمون بمحمد دستور داد که کتاب ساده ای که همه بفهمند درجبر و مقابله تألیف کند

بنی موسی تقویمهای سیارات را مرتب ساختند و عرض شهر بغداد را سی و سه درجه و بیست دقیقه قرار دادند که با تحقیقات جدید فقط ده دقیقه اختلاف دارد.

محمد در علم نجوم و حساب و هندسه استاد بود و احمد در علوم حیل (جرائع) تخصص داشت و حسن در هندسه متبحر بود قضایای هندسی را پیش از آم-وختن بهوش و ذکاوت فطری خود حل میکرد.

بغیر از علما، شعرای بسیاری از ایرانیان بودند که بهر بی شعر میگفتند یکی از آنها ابونواس شاعر غزلسرای دربار عباسی است که در سال ۱۲۰ در اهواز تولد یافته و در حدود سالهای ۱۹۰ و ۱۹۵ وفات یافته است، مادرش ایرانی و نامش گلبن بوده و روایاتی هم هست که پدرش

(۱) در کتاب الفهرست ابن الندیم شرح رفتن آنها را برم و پذیرائی قیصر روم را از آنها با کیفیت بازگشت آنان مینویسد و دارالترجمه آنها را نیز شرح میدهد که روزی مبلغ هنگفتی برای استنساخ و ترجمه کتب بدانشمندان میدادند.

نیز ایرانی بوده است، ابونواس سبک قدیم شعرای عرب را که در آغاز قصیده از گریه بر خانه‌های خراب و منزل‌های ویران شروع میکردند و سپس بمقصود خود میپرداختند انتقاد میکند و تغییری در سبک اشعار میدهد. قصاید خود را از تغزل شروع میکند و در اشعار خود کسانرا که پیرو سبک قدیم بودند بازبان عالی شعر انتقاد میکند، در یکی از اشعار گوید:

لا اندب الربع فقر آغیر ما نوس - ولست اصبو الی الحادین بالعیس
یعنی بمنزل‌های خالی بدون اهل گریه نمیکنیم و برانندگان شترها و آواز خوانندگان برای آنها عشق نمیورزم.

ابونواس در اشعار خود کلمات فارسی زیاد آورده و یک فصل از اشعارش موسوم بفارسیات میباشد که در آن ایادت و مصراعهای فارسی دارد، ابونواس در بعضی موارد از مذمت و بدگوئی اعراب خود داری نکرده و چون خود یکی از افراد شعوبیه بود، تا میتوانست از بدگوئی گوئی اعراب کوتاهی نمیکرد (ابونواس و بشّار بن بردوا بن مقفع مجمعی داشتند که در آن مجمع از بنی امیه بدگوئی میکردند و بسیاری از اعراب را بمسالک خود متمایل کردند یکی از آن اعراب عبدالکریم بن ابی العوجاء بود که از زنادقه محسوب میشد.

یکی دیگر از شعرای معروف بنابر بن برد شاعر نایب‌الای معروف و بزرگ زبان عرب است که اصلاً ایرانی و از تخارستان بوده است.

بشار از جمله کسانی است که با ابونواس و ابن مقفع در پنهانی همدست شده بود و جمله‌گی خیال داشتند نهضت ضد عرب را تشکیل دهند گویند بشار، وزیر مهدی پسر منصور خلیفه عباسی را که یعقوب بن داود نام داشت هجو کرده بود یعقوب کینه او را در دل گرفت و در

بصره نزد مهدی رفت و با اقامه شهود بشار را بزندقه متهم نمود (۱)
مینویسند (۲) مهدی دستور داد که او را تازیانه بزنند، بشماردر
زیر تازیانه و شکنجه بقتل رسید پس از کشتن او مهدی دستور داد تا کتابها
ها و نوشته های او را تفتیش کنند، هر چه گشتند و جستجو کردند آثاری
از زندقه نیافتند، در اثناء بازرسی بطوماری بر خوردند که پس از
بسم الله این عبارت بر آن نوشته بود:

«خواستم به جای آل سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس پردازم ولی
چون خوبشاندی ایشان را بر رسول خدا یاد آوردم از این کار باز ایستادم»
مهدی چون این طومار را بخواند بگریست و از کار خود پشیمان شد و
گفت خداوند یعقوب را جزای خیر ندهد، چون بشار او را هجو کرد
او را بکشتن داد.

دردورمه های اسلامی دانشمندان و ادباء و شعرای ایرانی همه پیشقدم
علمای تازی در ابتکارات و تصنیفات و تألیفات بودند. عده آنها زیاد است
و این مختصر گنجایش ذکر نام آنها را ندارد.

نفوذ ایرانیان در اعراب

اعراب خواستند آتش عشق بمیهن را در دل فرزندان این آب و
خاک فرو نشانند و ملیت ما را از بین ببرند، از اینجهت هر کس از ایرانیان
یادی از گذشته میکرد و بدوران پیشین افتخار مینمود بانواع شکنجه ها

(۱) زندقه در سابق بمذهب مانعی اطلاق میشد و پیروان آن مذهب
را زنادقه و زندیق مینامیدند که بعضی گویند اصل آن صدیق بوده ولی گاهی
کسانیکه لایابالی و بیدین بودند زندیق میگفتند.

(۲) در مقدمه کتاب کلیله آقای عبدالعظیم قریب استاد دانشگاه از

ابن نباته نقل میکند

واذیتها آزار میرسانیدند و لای دیری نگذشت ، اعراب فهمیدند بی
معاونت و یاری ایرانیان کاری از پیش نمیرند و بدانها نیازمند میباشند
لیاقت و کلردانی دانشمندان ایرانی باعث شد که خلفای اسلامی
آنرا در امور کشور داری دخالت دهند و حتی کارهای خطیر را بدست آنها
بسپارند .

خلفای بنی عباس بهیچوجه اعتمادی با اعراب نداشتند و وزرای خود
را از میان ایرانیان برگزیدند ، بر مکیان مخصوصاً جعفر برمکی در دستگاه
هارون نفوذ داشتند که هر کاری میکردند هارون الرشید تصویب مینمود
و بان ترتیب اثر میداد (۱)

(۱) در تاریخ ابن خلکان در شرح حال جعفر برمکی مینویسد: اسحق
موصلی گوید که روزی عبدالملك بن صالح بدیدار جعفر برمکی رفت ، جعفر
آن روز را خلوت کرده بود و دستور داده بود ، بجز عبدالملك بحران فرماندار
کسی را راه ندهند ، در بان عبدالملك صالح را خیال کرد همان عبدالملك
بحران است بآشپاه او را اذن دخول داد جعفر که انتظار ورود چنین شخصی
را در مجلس عیش و کامرانی خود نداشت ناراحت شد ، عبدالملك بحران
نیز با بن نکته پی برد و برای آسایش خیال جعفر با آنها هم پیاله شد ، وقتی
خواست از مجلس بیرون رود ، جعفر گفت مقصود خود را بگوی
عبدالملك گفت خلیفه از من رنجشی دارد میخواهم برطرف شود ، جعفر
گفت رنجش او برطرف شد

عبدالملك گفت چهار هزار هزار درهم قرض دارم ، جعفر گفت قرضت داده
شد ، عبدالملك گفت فرزندی دارم بنام ابراهیم ، دلم میخواهد که خلیفه بر قدر
و مرتبه اش بیفزاید و یکی از دخترانش را بدو دهد ، جعفر گفت امیر المؤمنین
دخترش عالییه را بدو داد . عبدالملك گفت میخواهم مقام و رتبه ای نیز بدو
بخشد ، جعفر گفت که امیر المؤمنین او را والی مصر گردانید ، حضار مجلس از
گفتار جعفر و اقدام او بر این امور بدون اجازه در شگفت ماندند .

بتدریج عقاید و افکار ایرانیان در میان اعراب نفوذ یافت و مراسم و آئین آنها دوباره معمول شد، جشن سده و مهرگان و نوروز مرسوم شد، کلمات فارسی زیادی در زبان عرب داخل گردید که یا معرب کردند و یا عین همان کلمات را استعمال نمودند.

دیوان و دفاتر دولتی را بزبان فارسی نوشتند و بعضی خلفا مثل الممتوکل لباس ایرانی برتن نمودند، ما میتوانیم تأثیرات نفوذ ایرانیان در عرب را بطور زیر خلاصه کنیم.

۱ - ایرانیان بواسطه تمدن خود اعراب بدوی را باعلوم و آداب آشنا ساختند و مقدمه نهضت علمی اسلامی را فراهم نمودند.

۲ - بواسطه آموختن زبان عربی، در ادبیات و اشعار عرب انقلاب مهمی پدید آوردند و بکلی بسبک شعرای قدیم دوره جاهلی پشت باز زدند و بجای توصیف شتر و بادیه، در مطالب سیاسی و اجتماعی و فلسفی وارد

بقیه پاورقی صفحه قبل

اسحق موصلی گوید فردای آنروز بدر بار هرون الرشید رفتیم دیدیم جعفر داخل شد و طوایلی نکشید که ابراهیم بن عبدالملک را طلبیدند و پس از اندک مدتی ابراهیم با خلعت گرانبها بیرون آمد درحالیکه عالییه دختر خلیفه را برای او عقد کرده بودند، مدتی نگذشت که جعفر نیز بیرون آمد و با او روان شدیم - جعفر گفت ابتدای کار عبدالملک را دیدید گمان میکنم میخواهید آخرش را نیز بدانید. گفتم چنین است، جعفر گفت در پیش خلیفه ایستادم و سر گذشت دیروز را از اول تا آخر برای او حکایت کردم. خلیفه پرسید با او چه کردی؟ من نیز قولی را که باو داده بودم برای خلیفه گفتم پس خلیفه آن را امضاء و تصویب نمود

شدند و بتوصیف مناظر طبیعی پرداختند و از شعرای عرب نیز پیش افتادند، یکی از آن شعرا ابو نواس و دیگری مروان بن ابی حفصه است (۱۸۱ هجری).

۳- بواسطه داخل شدن کلمات فارسی در زبان عرب، زبان عربی از حالت بدویت بیرون آمد، عده این الفاظ بسیار است بطوری که برای تشخیص آنها کتابهایی نوشته اند، از قبیل کتاب *المعرب من الکلام* - *الاعجمی* (تألیف ابومنصور جوالیقی که در ۵۳۹ هجری وفات یافته) کتاب *(المعرب والدخیل)* و کتاب *(شفاء العلیل)* (تألیف شهاب الدین خفاجی) و غیره.

۴- ایرانیان برای استنباط و فهمیدن احکام شرعی دلیل و رأی و قیاس را اعمال نمودند - تا وقتی که ایرانیها با اعراب معاشرت نکرده بودند مسلمین ملائک و مأخذ احکام شرعی، کتاب و سنت یعنی قرآن و اخبار و روایات وارده از پیغمبر را قرار داده بودند و در بعضی موارد که در قرآن یا اخبار راجع بموضوعی از موضوعات شرعی دستوری نرسیده بود مردود و متحیر میماندند ولی وقتی که ایرانیها بدین اسلام درآمدند و در علم فقه و احادیث و تفسیر وارد شدند، بدلیل عقلی نیز تمسک جستند. (دلایل شرعی را امروز چهار چیز میدانند ۱- کتاب ۲- سنت ۳- عقل ۴- اجماع)

۵- در اداره کردن کارهای دولتی، ایرانیان داخل شدند و زمام امور را بدست گرفتند.

۶- ایرانیان مراسم و آیین خود را در بین اعراب معمول داشتند
۷- ایرانیان بادسته بندیهای مختلفی نهضت دامنه داری را ایجاد کردند که آنرا نهضت شعوبیه نامند و تفصیل آن از این قرار است.

نَهَضَت شَعَوْبِيَه

زمانیکه رسول اکرم حضرت محمد بن عبد الله پیغمبری مبعوث شد مراسم جاهلیت را از بین برد و فخر فروشی و بالیدن بنژاد و نیاکان را منع فرمود، تمام مسلمانان را از هر فرقه و هر ملت و هر نژادی بودند بیک چشم مینگریست، همه را برادر یکدیگر دانست و فرمود که انما المؤمنون اخوة همه باهم برادر و برابرید.

هر کس پرهیز کارتر است گرامیتر و هر کس با احکام شرع بیشتر عمل کند فضیلت او بیشتر است (ان اکرمکم عند الله اتقاکم) پس در زمان آن حضرت کسی را از حیث نژاد شرافتی نبود.

پس از رحلت پیغمبر، موضوع نژاد را بمیان آوردند و گفتند که خلیفه پیغمبر باید از قریش باشد و شرط خلافت را، از قبیله قریش بودن، قرار دادند.

وقتی که نوبت بنی امیه رسید، نظر باینکه اینان از حیث تقوی و پرهیز کاری بی پایه صحابه و دیگران نمیرسیدند و اهل زهد و ورع نبودند، اساس تقوی و پرهیز کاری را، که خود عاری از آن بودند، از میان برداشتند و فقط بنژاد اهمیت دادند.

بنی امیه برای احراز مقام ریاست تمام مراسم جاهلیت را زنده کردند و تمام قوانین اسلام را زیر پا گذاشتند و بازار شعر و شاعری را رواج دادند، بشعرا پول میدادند که دیگران را هجو کنند و مفاخر آنان را بازبان شعر بر شمرند.

وقتی که حال بدین منوال شد، عربها لاطایلات آنان را حقیقت پنداشتند و خیال کردند که واقعاً نژاد عرب از تمام نژادها برتر است، از

اینجهت خود را مولی و سایر ملل را بنده زر خرید دانستند . پنداشتند همه آزاد کرده خلیفه میباشند ، از اینرو بایرانیان بچشم بی اعتنائی مینگریستند و بآنها اهانت میکردند .

ملل دیگر غیر عرب را موالی نام نهادند و آنها را در جنگها پیاده میبردند و در جلو صفوف لشکر نگاه میداشتند و آنان را از غنائم محروم میکردند .

موالی را از حقوق اجتماعی محروم کردند بقسمی که حتی در تزویج دختران و پسران خود آزادی نداشتند و هر يك از موالی میبایستی با اجازه شخصی که خود را بدو منتسب نموده فرزند خود را زن یا شوهر دهد (۱) در دوره بنی امیه چون احساس کردند ، ایرانیان میتوانند در سیاست وارد شوند و مقامات عالییه را احراز کنند و دارای منصب و جاه و جلالی شوند ، از اینرو حس از بین بردن موالی و ایرانیان در میان اعراب پیدا شد و نسبت بایرانیان ، بخصوص آنهائیکه بمقاخر اعراب تن در نمیدادند و از گذشته خود یاد میکردند بدین بودند ، قیثبه بن مسلم را گویند که نسبت بایرانیان نظر بدی داشت و تمام دانشمندان و بزرگان خوارزم را بکشت و کتابهای آنها را از بین ببرد و سرداران عرب نیز همین نظر را داشتند و از کشتن و شکنجه کردن ایرانیان فروگذار نمیکردند .

گویند هشام بن عبدالملك ، اسماعیل بن یسار را برای شعری که گفته بود و در آن شعر افتخار بگذشته کرده بود ، در بر که آبی سرنگون

(۱) در دوره بنی امیه حتی در دوره بنی عباس هر يك از ایرانیها یا ملل دیگر غیر عربی ، برای اینکه از آزار محفوظ باشند یا بتوانند از حقوق طبیعی و اجتماعی خود استفاده کنند ناگزیر بودند خود را یکی از رؤسای قبایل عرب نسبت دهند و خود را از آن قبیله محسوب دارند .

کرد و گفت : اینست جزای کسی که بملت و سلاطین کفار افتخار کند (۱)
مینویسند : معاویه گفت من این سرخها (یعنی ایرانیان و رومیان) را فزون
می بینم ، چنین حس میکنم که روزی آنها بر اعراب خواهند شورید ،
من تصمیم گرفته ام که گروهی را بکشم و جمعی را برای آبادی راه و
اداره بازار زنده بگذارم .

ایرانیانی که سیادت بردنیا داشتند و در خود يك عزتی حس میکردند
پس از غلبه اعراب در خود ذلتی احساس کردند و این اوضاع برای آنها
بمنزله يك قیامت و يك بالای ناگهانی بود .

اعمال جابرانه بنی امیه و اعمال آنها و شکنجه و عذابی که ایرانیان
میدیدند موجب شد که از بین مسلمانان ایرانی و غیر ایرانی ، حتی از
میان اعراب مسلمان ، طایفه ای برخاستند و گفتند : افتخار بتقوی و
و پرهیزگاری و اخلاق است نه بنژاد و نسب ، این طایفه را شعوبیه گویند

(۱) اسماعیل بن بسار : در حضور هشام ابیاتی خواند که در آن ایات
از نژاد و تبار خویش سخن رانده و آنان را ستوده بود و بکسری و شاپور
و هرمز شاهنشاهان ایران افتخار کرده بود هشام متغیر شد و گفت در حضور
من باصل و نسب خود و دیگران افتخار میکنی ؟ پس فرمان داد تا او را
در برکه آبی انداخته بعضی از اشعار او اینست :

اصلي کریم و مجدی لایق اس به ولی لسان کجد السیف مسموم
احمی به مجد اقوام ذوی حسب من کل قرم بتاج المالك مسموم
یعنی نژادم بزرگ است و بزرگواری مرا نتوان با دیگران مقایسه
نمود ، با زبان خود که چون شمشیر زهر آلودی است از مجید و عظمت
اقوامی که با حسب و نسب میباشند و با فسر شاهی متوج هستند
حمایت میکنم .

شعوبیه قائل بمساوات بودند و میگفتند همه مردم با هم برابرند و هیچیک از آنها بر دیگری ترجیح و فضیلتی ندارد، و بعضی دیگر از آنها قدم فراتر نهاده و میگفتند، ایرانیان و اقوام دیگر مقامشان از اعراب بالاتر است، تنها افتخار عرب بدین اسلام و حضرت محمد است و گرنه اعراب مردمی زبون و نادان و وحشی و کافر و منافق بیش نیستند (الاعراب اشد کفراً و نفاقاً) اعراب کفر و نفاقشان شدیدتر است و حدود و قوانین الهی را هم عمل نمیکند، ولی ایرانیان و عجمان اصیلترند و سوابق تاریخی آنها زیادتر است و سزاوارتر بافتخار میباشند.

بنی عباس که از نفاق اعراب آگاه بودند و میدانستند که آنها مردم بیوفا و پیمان شکنی هستند و بعلاوه از آنان دل خوشی نداشتند و از آنها بتناك آمده بودند، خود را در آغوش ایرانیان انداختند و از رشادت و وفا داری ایرانیان برای پیشرفت کار استفاده کردند. در دوره بنی عباس مشاجره و گفتگوی شعوبیه و مخالفین آنها سخت تر شد.

طرفین برای اثبات مرام و مدعای خویش مقالات و رساله ها و کتابهایی نوشتند، در نتیجه علوم عربی از قبیل صرف و نحو و لغت و منطق و فلسفه ترقی کرد و کتابهایی از پهلوی و هندی و یونانی ب عربی ترجمه شد و افسانه ها و تاریخ های پیش از اسلام که از عظمت و هوش ملل غیر عرب حکایت میکرد، منتشر شد.

میتوان ترجمه های ابن مقفع مانند کلیله و دمنه و سیرالملوک و کتاب تاریخ طبری و تاریخ مروج الذهب مسعودی و کتاب عیون الاخبار و کتاب عزر اخبار الملوك الفرس نعالی را از جمله کار های شعوبیه شمرد بیشتر علوم و آدابی که در دوره اسلامی بوجود آمد در نتیجه زحمت ها و کوشش های شعوبیه بود.

این نفوذ علمی و اخلاقی و ادبی که ایرانیان در اسلام و ملت عرب حاصل کردند موجب شد که عده ای از مردم منصف عرب متوجه و معتقد بعظمت ایران کهن شوند از قبیل ابی عبادہ بحتری شاعر معروف عرب که قصیده ای در وصف ایوان مداین ساخته و در اشعار خود گوید، گرچه من عرب هستم ولی آثار ایران شهادت میدهد که ایرانیان قوم بزرگی بوده اند و سلطنت بسیار عظیمی داشته اند (۱)

یکی از آثار نهضت شعوبیه سرنگون شدن تاج و تخت بنی امیه بود (در سال ۱۳۲ هجری) که بدستگیری ابومسلم خراسانی و یکمده ای از ایرانیان انجام گرفت، ابومسلم بنی عباس را روی کار آورد ولی سرانجام منصور خلیفه عباسی هم بحیله و تزویر او را با فجیع ترین وضعی بقتل رسانید و بیوفائی و ناجوانمردی خود را ظاهر ساخت، ایرانیان علناً کینه اعراب را اظهار نمودند و آزادی قلم و فکر زبان بتدریج حکمفرما شد و بسیاری از علما مانند سهل بن هرون و غیره طرفدار شعوبیه شدند و در فضیلت ایرانیها کتابها نوشتند مثل کتاب (فضائل الفرس) علاوه بر این، ایرانیان هر يك بنامی تشکیل فرقه های مذهبی دادند و بادین و مذهب و حکومت عرب مخالفت کردند.

یکی از آنها سنیاد مجوسی است که بخو نخواهی ابومسلم قیام کرد و منظورش این بود که يك جنبش ملی ضد عرب را در خراسان برپا نماید ابو جعفر منصور خلیفه لشکری برای جلو گیری از او فرستاد، در بین همدان وری بین آنها جنگی سخت در گرفت سنیاد فرار کرد ولی یارانانشان کشته شدند و زن و فرزندش اسیر گشتند و سر انجام خودش نیز کشته شد

(۱) از تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه

دیگری از آنان بابک رئیس خرم دینان است که آئین آنان آئین دین مزدک بود ، بابک در ۲۰۰ هجری قیام کرد و بزودی پیروانش بسیار شدند ، در این موقع مأمون خلیفه بنی عباس سرگرم کارهای خویش بود ، بابک از این جهت فرصتی برای جمع آوری پیروان خود بدست آورد و در آذربایجان قیام کرد و در کوهپایه‌های گرفت و بیست سال مأمون و معتصم خلیفه برای گرفتن او چاره جوئی کردند و برای دستگیریش لشکرها فرستادند و با شکست مواجه شدند ، سرانجام افشین امیر زاده اشروسنه را (که نامش بخیدربن کافوس بود) برای گرفتن او فرستادند ، افشین عاقبت با حیاة او را نزد معتصم آورد او نیز فرمان داد که هر دو دست و پای او را ببرند . مینویسند چون یکدستش را بریدند دست دیگر را در خون خود زد و بروی خود مالید و روی خود را از خون سرخ کرد . معتصم گفت .. این چه عمل است ؟ گفت « در این حکمتی است . شما هر دو دست و پای من بخواهید برید ... من روی خویش از خون سرخ کردم تا چون خون از تنم بیرون شود نگویند که روی از بیم زرد شد »

در نتیجه این انقلاب و شورشها ، در میان اعراب افکار فلسفی و عرفانی جدیدی پیدا شد و بجای اتحاد ، عنادی بین آنها برقرار گشت . در فقه اسلامی ایرانیان نیز خود را مرجع فتوی و تقلید قرار دادند و بذوق و عقل خویش رأی و قیاس را داخل در طریقه استخراج احکام فقهی نمودند .

خلفای بنی عباس هم برای اینکه مکه را از مرکزیت بیندازند بقه‌های بغداد و عراق که بیشتر آنها ایرانی بودند اهمیت دادند ، از اینجهت

مرجع فتوی، اصحاب رأی و قیاس شدند که رئیس آنها ابوحنیفه نهمان بن ثابت بود که شرح حالش را در سابق دانستیم. هرچند که بنی عباس با ایرانیها بخوبی رفتار نکردند و برامکه را بر انداختند و ابومسلم را با وضع فجیعی بقتل رسانیدند ولی با وجود این، ایرانیها در آنها نفوذ فوق العاده داشتند، چنانچه اغلب زمامداران و سپاهیان و وزرای آنها ایرانیان و از اهل خراسان بودند، بنی عباس کاملاً در تحت تاثیر ایرانی ها واقع شدند و پایتخت خود را در بغداد که نزدیک مداین بود قرار دادند و تشکیلات مملکتی را از ایرانیان فرا گرفتند، لباس ایرانی بتن کردند و نوروز و مهرگان را معمول داشتند. این نهضت شعوبیه که از عرب و عجم برپا شده بود مانند يك عقیده سالهای دراز زرد و خوردي بين هواخواهان ایران و هواخواهان عرب ایجاد کرده بود و تا دوره صفاریان و سامانیان بقوت خود باقی بود، در دوره آل بویه وزرای آنها مانند صاحب بن عباد بدستۀ طرفدار عرب پیوستند و غزنویان و سلجوقیان نیز سیاست خود را در طرفداری از دین و نشر زبان عرب میدانستند و از شعوبیه حمایتی نکردند، حزب شعوبیه پس از ترکمانان و خوارزمیان رفته رفته روبضعف نهاد و کتب و مقالات آنها از بین رفت (۱)

شروع استقلال ایران

نهضت شعوبیه این نتیجه را داشت که زمینه‌ای برای ایجاد يك حکومت‌های نیمه مستقلی را در ایران فراهم کرد قدرت خلفای بنی امیه پس از مأمون کم کم روبضعف نهاد و ایرانیان (۱) از تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر

بطوری قدرت و نفوذ پیدا کرده بودند که عربها دیگر از فکر برتری نژاد بیرون رفتند - ایرانیان با کوشش ابومسلم خراسانی نخست بنی امیه را از بین بردند و در صدد بودند حکومتی را روی کار آورند که دست نشانده و ملامت آنان باشد ، مینویسند ابومسلم برای خود نسب نامه ای درست کرده بود و خود را از خاندان بنی عباس می شمرد ، در خراسان مردم را برای بیعت بایکی از خاندان بنی هاشم دعوت میکرد و نام آن خلیفه را بر زبان نمی آورد . شاید منظورش این بود که باینوسیله پس از بنی امیه بعنوان خلافت ، حکومت را در دست گیرد و خود خلیفه مسلمین شود ، منصور خلیفه بنی عباس شخص زیر کی بود و از اندیشه ابومسلم بفراس است آگاه شد ، از همین جهت بود که پیش از آنکه ابومسلم بر او بتازد او را غافلگیر کرد و بحیله و تزویر او را از میان برداشت

پس از آنکه بنی عباس روی کار آمدند و نوبت بمأمون رسید طاهر ذوالیمینین که اصلا ایرانی بود ، بدستور مأمون با سپاهیان امین جنك کرد و بر آنها غلبه جست و امین بدست او کشته شد ، مأمون نمیخواست طاهر را که منصب امیر الامرایی داشت بعد از قتل برادر ببیند از اینجهت او را از پیش خود دور کرد و حکومت خراسان را بدو تفویض نمود (در سال ۲۰۵) طاهر ذوالیمینین در اندك مدتی در خراسان مستقل شد و در سال ۲۰۷ وفات یافت .

بعد از طاهر پسرش طلحه بن طاهر بحکم مأمون حاکم خراسان شد و پس از او عبدالله بن طاهر و بعد از او طاهر بن عبدالله بن طاهر و آخرین آنها محمد بن طاهر بود که یعقوب لیث صفاری در سال ۲۵۹ او را ببا اتباعش گرفت و بسیستان فرستاد و دولت طاهریان را منقرض کرد .

پس از ابو مسلم خراسان مرکز فتنه و آشوب شده بود و خلفای بنی عباس از این جهت نگران بودند

چنانچه پس از کشته شدن ابو مسلم شخصی بنام هاشم بن حکیم که از اهل مرو بود و عام شعبده آموخته بود در شهر نسف که همان نخشب باشد رفت و در آنجا ادعای مذهب تناسخ کرد و گفت روح ابو مسلم در من حلول کرده است و بر ضد خلفای عباسی قیام کرد و بسیاری از مردم سفد و بخارا دور او گرد آمدند. معروفست که بعد ادعای الوهیت کرد و برای اینکه او را نشناسند نقاب بچهره میافکند از اینجهت او را مقنع گفتند - معجزه ای هم برای فریفتن پیروان خود داشت و آن این بود که از چاه نخشب جسمی بشکل ماه بیرون میآورد چنانکه نخشب را روشن میکرد و بعد آن ماه بچاه فرو میرفت، با مسلمین جنگهای زیاد کرد و هنگامیکه محصور شد تمام اهل قلعه را شراب داد و مسموم کرد و معروف است که خود را نیز در تیزاب انداخت که استخوانش هم بدست اعراب نیفتد و بعضی نوشته اند که خود را در تنور افکند گویند که او را در ابتداء دبیر ابو مسلم بوده است، پیروان او را سپیدجامگان نامند ابن مقنع در زمان مهدی خلیفه عباسی بوده است

بعد از واقعه ابن مقنع باز در خراسان رافع بن ایث قیام کرد و قسمتی از ماوراءالنهر را گرفت، هرون مجبور شد که شخصاً بخراسان برود، باوجودیکه خلیفه بآنجا رفت، این فتنه خاموش نشد ناچار پسر خود مأمون را در آنجا گذاشت - مأمون دید چاره ای جز این نیست که بممالک متصرفی خود استقلال داخلی بدهد - از اینرو طاهر بن حسین را بحکومت خراسان منصوب کرد و باو استقلال بخشید.

پس از مرگ مأمون و خلافت معتصم عباسی مرکز سیاست که

بغداد باشد از اعتبار افتاد و قوت دولت رو بضعف نهاد خلفاء دیگر از ایرانیان ناامید شدند و ایرانیان نیز پس از واقعه ابومسلم و برهکیان از خلفان ناامید و بیزار شدند ، و بیمها و امیدها از بغداد منقطع شد و امرای ایرانی در اطراف مملکت دم از استقلال زدند و نخست سیستان و خراسان بوسیله صفاریان استقلال یافت و بعد طبرستان نیز مستقل شد

(تحول زبان پهلوی بفارسی دری)

در طی این مدتی که ایران در زیر ساططه و نفوذ عرب قرار گرفته بود ، زبان علمی دانشمندان ، زبان عربی و خط ایرانیان نیز خط عربی شد چنانچه در دوره استیلای عرب ، علما تالیفات خود را با زبان و خط عربی مینوشتند ، ولی باید دانست که زبان عربی زبان ملی ایرانیان نبود یعنی عموم ملت و تمام مردم ایران بزبان عربی تکلم نمیکردند بلکه در هر ناحیه و هر ولایتی ، هر زبانی که از سابق معمول و متداول بود بعد از استیلای عرب نیز مردم با همان زبان حرف میزدند .

دردوره ساسانیان زبان ملی و رسمی زبان پهلوی بود ولی در هر ناحیه و ولایتی شاخه و لهجه ای از این زبان پهلوی وجود داشت مانند زبان سفدی و خوارزمی و لهجه های طبری و آذری و سکزی و هروی و خوزی و کردی و غیره . منطوری که امروز نیز زبان رسمی مردم ایران فارسی است ولی در نقاط مختلف کشور لهجه های مخصوصی مانند گیلکی و کردی و لری و بلوچی و غیره وجود دارد که مردم هر ناحیه ای با آن لهجه حرف میزنند و ما تمام این لهجه ها را زبان فارسی مینامیم .

پس از استیلای عرب ، ساکنین نواحی دوردست و ایلات و عشایر

و مردم ده نشین و کشاورزان و بعبارت دیگر عموم ملت ، غیر از طبقه خاصی که دانشمندان و بعضی مردم شهر نشین باشند ، بزبان پهلوی و با همان لهجه های مخصوص بخودشان حرف میزدند و زبان پهلوی رسمیت داشت .

چیزی که قابل ذکر است اینست که چون بین ایرانیان و اعراب باب مرافقه مفتوح شده بود و باضطرار ایرانیان با اعراب مجبور شده بودند و شبانه روز با یکدیگر در تماس بودند و مجبور بودند با یکدیگر حرف بزنند و مقاصد خود را با یکدیگر بفهمانند ، خواه ناخواه بعضی لغات را ایرانیان از اعراب می آموختند و برعکس اعراب نیز بعضی لغات را از ایرانیان فرا می گرفتند و گمان نمیرود که اعراب زبان خود را بمردم ایران تحمیل کرده باشند .

ولی دانشمندان دانستن زبان عربی را يك نوع فضل و کمالی می دانستند از اینجهت بفرار گرفتن و آموختن زبان عربی مبادرت مینمودند و برای اینکه مشهور شوند ، با زبان عربی حرف میزدند و با خط عربی مینوشتند ، این نکته هم ناگفته نماند که در هر دوره ، يك عده مردمانی پیدا میشوند که دایه دلسوز تر از مادرند با اصطلاح عوام گاهه قمر متر از آتش میباشد و دلشان میخواهد برای پیشرفت کار خود و برای استفاده های شخصی ، در هر کاری پیشقدم شوند ، ایندسته مردم نتیجه و مان کار را در نظر نمیگیرند و بمنافع و مضار عمومی اهمیت نمیدهند ، فقط نفع آنی خود را در نظر دارند ، در دوره استیلای عرب نیز از این گروه مردم وجود داشت و برای اینکه خود را محبوب گردانند و بتوانند از قبل تازیان استفاده برند از عربها نیز جلوتر میافتادند و زبان عربی را زبان اهل بهشت میدانستند و میگفتند : اهل بهشت بزبان عربی

تکلم میکنند ، همین مردم نیز تا اندازه ای به پیشرفت، زبان عرب کھاک کردند ، آنچه گفتیم راجع بزبان بود .

اما خط پهلوی بواسطه اینکه ناقص و از خط عربی مشکلتر بود و رفع احتیاجات آن دوره و زمان را نمیکرد بزودی روبرو ال نهاد . هر قدر که تمدن بشر بیشتر شود ، احتیاجات آنان زیاد تر میگردد و هر قدر احتیاجات رو بفزونی نهد ، خط و زبان نیز باید بتوانند از عهده ادای مقاصد روز افزون بشر ، بخوبی بر آیند و از تعبیر معانی و مقاصد او عاجز نمانند ، اختراعات و اکتشافات و اصطلاحات علمی همه با الفاظ و کلمات نوشته میشود و با همان الفاظ بیان میشود .

اگر دایره الفاظ و حروف و کلمات محدود تر از معانی شد ، نمیتوان معانی را در آن الفاظ گنجانید و مقاصد خویش را بیان نمود ، از اینجهت می بینیم که امروزه در ممالک مرقی جهان فرهنگستان ها تاسیس کرده اند و برای اینهمه موجودات و اشیاء تازه ای که بظهور پیوسته و اکتشاف یا اختراع شده ، الفاظی وضع میکنند .

خط پهلوی نمیتوانست از عهده احتیاجات آن روز بر آید و الفبای محدود و ناقصی بود ، از اینجهت ایرانیان ، زیاد پای بند او نبودند و بزودی آن را از دست دادند و خط عربی را که امروزه بنام (نسخ) مینامیم آموختند و کتب و نوشته های خود را با آن خط نوشتند .

زبان دری - زبان پهلوی و تمام شاخه ها و لهجه های آن تا قرن سوم هجری در ایران معمول بود ولی از زمانیکه خراسان مرکز فعالیت و جنب و جوش ایرانیان شده بود ، این قسمت از کشور ایران بیشتر توجه خلفا را بخود جلب میکرد ، مأمون پسر هارون الرشید نیز در این ناحیه پرورش یافته بود ، خراسان در نظر خلفا اعتباری پیدا کرد و زمینه ای

برای رواج زبان آنان فراهم شد.

و چنانچه بعضی دانشمندان نویسند: زبان معمول اهل خراسان و ماوراءالنهر در آن روز، زبان سغدی بود (۱) این زبان که شاخه و لهجه‌ای از پهلوی بود بتدریج جای زبان پهلوی را گرفت و زبان پهلوی اعتبار خود را از دست داد، وقتی که نوبت بسلاطین صفاری و سامانی و غزنوی که در سیستان و ماوراءالنهر و غزنین حکومت داشتند رسید آنان در ترویج زبان فارسی کوشیدند و زبان مردم ماوراءالنهر و خراسان که همان زبان سغدی باشد، زبان رسمی ایرانیان شد

زبان سغدی که لهجه‌ای از زبان پهلوی بود و بعد از زبان دری نامیده شد، زبان فصیح ادبی گردید و شعرا و نویسندگان زمان صفاریان و سامانیان بهمین زبان شعر گفتند و کتاب نوشتند و دیگر اعمتائی بزبان پهلوی نداشتند عاقبت کار بجائی رسید که زبان پهلوی از اعتبار افتاد و از آن بعد نویسندگان از استعمال لغات پهلوی در نظم و نثر خودداری میکردند.

در موضوع اینکه چرا زبان فارسی را دری مینامند بین علماء اختلاف است در بعضی از فرهنگها نویسد (۲) که دری بفتح اول لفظ فارسی و بمعنی زبانی از هفت زبان فارسی است که بدره کوه منسوب است، چه در زمان سابق، روستائیان در دره کوه بدان ناطق بودند و بعضی دیگر نوشته‌اند که: در زمان بهمن چون مردم از اطراف بدرگاه او روی می‌آوردند و زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند لذا بهمن حکم کرد زبانی وضع کنند که در دربار پادشاه، بدان زبان تکلم نمایند پس زبان دری بمعنی زبان درباری است.

(۱) مرحوم ملك الشعراى بهار در سبك شناسى نويسد

(۲) در غياث اللغه نويسد

بعضی دانشمندان گویند: زبان دری، زبان مردم بلخ و بخارا و بدخشان بوده.

ولی آنچه محققین بر آنند اینست که زبان دری زبان مخصوص مردم خراسان و مشرق ایران بوده است و در دربار تیسفون درباریان و رجال مملکت نیز باین زبان تکلم میکردند و از اینرو آن را دری گویند که (در) بزبان ساسانی بمعنی پایتخت و دربار است (۱)

اختلاف زبان پهلوی و زبان فارسی دری و خصوصیات هر يك از آنها

زبان فارسی دری از لحاظ صرف و نحو اختلاف زیادی با زبان پهلوی ندارد، فقط اختلاف بین این دو زبان از جهت شکل کلمات و لهجه آنها است، بعضی کلمات در پهلوی وجود داشته که در زبان دری نبوده و برعکس بعضی لغات نیز در فارسی دری موجود بوده که زبان پهلوی آن لغات را نداشته است. در زبان دری بسیاری از کلمات عربی داخل شده که در زبان پهلوی آن کلمات وجود ندارد اینک بعضی خصوصیات این دو زبان را بطور اختصار متذکر میشویم تا تفاوت بین آنها معلوم گردد.

خصوصیات زبان فارسی دری و پهلوی

اول از خصوصیات فارسی دری نوشته شدن آنست بالفبای عربی دوم - داخل شدن عده زیادی از کلمات عربی در آن است، این کلمات عربی باندازه ای زیاد بود که هر قدر فارسی زبانان خواستند از

استعمال آنها خودداری نمایند و فارسی سره بنویسند ممکن نمیشد

سوم - داخل شدن لغات یونانی و رومی است که بیشتر

آنها نام شهرها و مردم و دواها است از قبیل: اسکندر، ارسطو،
اسطوخودوس، منجنیق، کلابد (قالب)، قفس، درهم، دینار،
فنیجان الماس، ارغنون، قانون، قبان، تریاک، هیولای، کبریت،
مروارید، زمرد، آبنوس و غیره

چهارم - داخل شدن لغات حبشی است، چون مشکاة، حواری

برهان، مصحف و غیره

پنجم - داخل شدن لغات آرامی است، چون جزیه، مسجد،

چلیپا، کنشت، کاهن، عاشورا، شیدا، شیطان، یلدا، کلیه،
ملکوت، ناسوت، شنبه، شبیر و شبیر

ششم - داخل شدن لغات ترکی است مانند خان، خاقان، خاتون

بیك، بیگم، سنجاق

هفتم داخل شدن لغات هندی است، چون صبح، بهاء، سفینه

کافور، قرتل، هلاهل، انبه، چمپا، نارگیل، بیر، نیلوفر-
جنگ (که بمعنی دفتر و سفینه است) آتش، لوتی، جوکی، یوغ
و غیره.

(از دوره مغول ببعده لغات مغولی و روسی و فرانسوی و انگلیسی

بتدریج داخل زبان فارسی شده است)

هشتم - از خصوصیات اینست که بواسطه تحول تدریجی، کلمات از

صورتی بصورت دیگر درآمده و بعضی از حروف آنها تبدیل بحرف دیگر
شده یا بعضی از حروف آنها حذف شده است.

این تحولات و تغییرات طبق قواعدی انجام میگیرد که میتوانیم آنها

را قواعد صوتی بنامیم و اینک بعضی از تحولات را بطور اختصار ذکر
میکنیم:

تحولات و تغییراتی که در زبان پهلوی پدید آمده بدینقرار است

- ۱- اغلب همزه‌های مفتوح که در اوایل کلمات پیش از حرف ساکن وجود داشته افتاده است مثل اشکمب ، شتر ، اسوبار ، اپاک (اباک) ، ابر که در فارسی دری همزه آنها افتاده است و میگویند : شکم ، شتر ، سوار ، با ، بر
- ۲- در پهلوی ، ابتداء بساکن جایز بوده است و بعدها بتقلید زبان عرب که ابتداء بساکن را محال میدانند، ازل کلماتی که ساکن بوده است همزه‌ای زیاد کرده اند مانند ستخر - فراسیاب ، سپندارمت ، فریدون و غیره که بعد از افزودن همزه ، گویند : استخر ، افراسیاب ، اسپندارمت افریدون
- ۳- بعضی حروف بوده که حروف آخرشان (میم وباء) بوده ، چون مخارج این دو حرف شبیه بهم بوده است (باء) آخر کلمه را حذف کرده اند مانند اشکمب ، دمب - خهب - سمب که پس از حذف (باء) شکم و دم و خم و سم شده اند .
- ۴- بعضی کلمات که در او آخرشان (الف و یاء) یا (واو و یاء) داشته ، در فارسی باء آخر کلمه حذف شده مثل ، خدا و گدا و اندروا و شو و خسرو که در اصل خدای ، گدای و اندروای ، شوی ، خسروی بوده اند .
- ۵- آخر برخی کلمات در زبان پهلوی سین بوده و در زبان فارسی دری تبدیل به (هـ) شده است مانند گاس ، وناس ، پاتفراس ، مس کسی پس از تبدیل گاه ، گناه ، بادافراه ، که ، مه ، شده اند

۶- در بعضی کلمات پهلوی ادغام بعمل آمده و ساده تر و کوتاه تر شده اند مانند اپورناك - اروميك ، زيوندك كه پس از ادغام گویند برنا ، رومی ، زنده

۷- همزه اول کلمات پهلوی در فارسی دری تبدیل بهاء شده مثل ایسم ، ایرپد، اوش كه پس از تبدیل گفته اند هیزم ، هیرید ، هوش
۸- اول بعضی کلمات همزه ای داشته كه علامت نفی بوده است و در فارسی دری همزه را برداشته و بجای آن (نا- علامت نفی) گذاشته اند مانند اپیتاك ، ادان كه در فارسی دری گویند ناپیدا و نادان

۹- حرف تاء در بسیاری از موارد تبدیل بزال یا ذال شده است چون پیتاك ، پرورتن، فریتون ، آتور ، پتیرك كه پس از تبدیل گفته اند پیدا ، پروردن ، فریدون ، آذر ، پذیره

۱۰- در بعضی موارد تاء یا ثاء تبدیل (بهاء) یا (یاء) گردیده چون مقرر، شتر، چیتتر، مقرر و پان، پتونند، پتكر، پتمان كه در فارسی دری گویند مهر، شهر، شهر، چهر، مهربان، پیوند، پمكر، پیمان

۱۱- حرف (پ) در بعضی جاها تبدیل به (ب) و در بعضی موارد مبدل (بفاء) شده است چون پت آن، پت این، پت او، آپ، اسپید پیل، پیروزك كه در فارسی دری گویند: بدان، بدین، بدو، آب، سفید، قیل، فیروزه

۱۲- حرف (چ) در بعضی موارد تبدیل به (جیم) و در بعضی جاها مبدل به (زاء) گردیده مانند اسپنچ، شكنج، خراج، ارچ و هیچ روچن، ارچانك كه در فارسی گویند، سپنچ، شكنج، خراج، ارچ از، روزن، ارزانی

۱۳- حرف (خ) در بعضی جاها مبدل به (هاء) و در بعضی جاهای

دیگر مبدل به (غین) شده ، چون بختر و خستك و تیخ و دوش که در فارسی دری گویند پهر - هسته ، تیغ ، دوش

۱۴ - حرف (راء) در بعضی موارد مبدل به (لام) گردیده چون اروند ، سرم که در فارسی دری گویند الوند ، سلم

۱۵ - حرف (دال) در بعضی جاها مبدل (بزاء) شده چون دميك ، دهمتان ، که در فارسی زمین وزمستان گویند

۱۶ - حرف (ژ) در برخی موارد تبدیل به (ز) شده است مانند دوزخو ، کارزار - پهریز که در فارسی گویند: دوزخ ، کارزار - پرهیز

۱۷ - واویکه در اول کلمه بوده در اغلب موارد یا مبدل به (باء) یا مبدل (بگاف) شده است چون وات ، وس ، وهانك ، وناس ،

ویشتاسپ ، که در فارسی گویند باد ، بسی ، بهانه ، گناه - گشتاسب

۱۷ - حرف یاء در اول کلمه تبدیل (بجیم) ویاء در آخر کلمه مبدل به (هائ) شد است چون یشن ، یاتوئ ، یوان ؛ فرپی ، کی ، چی

که در فارسی دری گویند: جشن ، جادو ، جوان ، فربه ، که ؛ چه (۱)

۱۹ - کاف اواخر کلمات پهاوی در فارسی دری مبدل بهاء شده است مانند گرتك ؛ زیوندك ، نامك که پس از تبدیل گویند :

گرده ، زنده

۲۰ - در بعضی موارد بواسطه قلب یعنی جا بجا کردن حروف ، کلمه از صورتی بصورت دیگر در آمده است چون بخل - وفر ، پرتوی

پهریز ، هگرز که در فارسی دری گویند : بلخ - برف ، پهلوی ، پرهیز ، هرگز

(۱) در بعضی از موارد تبدیل حروف ، از کتاب سبك شناسی آقای بهار استفاده شده است .

اختلافات صرفی و نحوی بین زبان پهلوی و فارسی دری

- علاوه بر خصوصیات که ذکر شد بین فارسی دری و زبان پهلوی از لحاظ صرف و نحو اختلافاتی وجود دارد که بعضی از آنها اشاره میکنیم
- ۱- در زبان پهلوی ماضی مطلق از افعال را در هر شش صیغه بصورت سوم شخص مفرد استعمال میکردند و برای مفرد و جمع تفاوتی قائل نمیشدند مثل «دستو بران ایتون گپت - دستوران چنین گوید»
 - ۲- در زبان پهلوی افعالی بوده است که در زبان فارسی دری استعمال نمیکرده اند مثل سهستن یعنی بنظر آوردن و نکستن بمعنی دفن کردن و هیختن بمعنی کشیدن که در فارسی دری استعمال نمیشود مگر با پیشوند (فر) چون فرهیخت و فرهخت (یعنی برکشید و ترقی داد)
 - ۳- در زبان پهلوی حرف نداء و علامت استفهام وجود نداشته و در مورد استفهام، غالباً (چی رای یا چه رای) یعنی چرا و امثال آنها را استعمال میکردند.
 - ۴- علامت جمع در زبان پهلوی چه در موارد موجودات جاندار و چه غیر جاندار، (ان) بوده.
 - ۵- علامت نفی در زبان پهلوی همزه مفتوحه (آ) بوده است مانند انوش، اسامان
 - ۶- علامت نهی در پهلوی (عه) بوده

نخستین شاعر بعد از اسلام

مورخین و ادبا و تذکره نویسان در صدد بر آمده اند که بفهمند اولین شاعر بعد از اسلام کیست، و این اشعار عروضی که با وزن و آهنگ

در بن شعرای ایران معمول است، از چه زمانی در ایران متداول شده و کدام شاعر بوده است که اولین شعر عروضی را سروده است؟
وقتی ما اشعار لطیف و پخته دوره صفاریان و سامانیان را مشاهده میکنیم، عقل ما قضاوت میکند که باید این اشعار مسبوق بشعرهای دیگری باشد که هنوز بیایه کمال نرسیده و در مرحله نقص و طفولیت بوده است همینطوریکه ما اگر یک شخص کامل مسنی را ببینیم، حکم می کنیم که يك وقتی این شخص طفل بوده و بمرور زمان بپیری رسیده است.

شعر هم همین حالت را دارد و از مرحله نقصان رو بکمال میرود پس باید قبل از شعرای دوره صفاریان، شعرای دیگری باشند که هنوز شعرشان بمرتبۀ اشعار دوره صفاری نرسیده و بآن پختگی و کمال نباشد. بعضی از مورخین نوشته اند که اولین شاعری که شعر عروضی گفته بهرام گور است و این شعر را با نسبت داده اند.

منم آن شیرزیان و منم آن بیر یله

نام من بهرام گور و کُنِیَنِم بوجبله

ولی معلوم است که این شعر ساختگی است.

ما بدلائل زیر ثابت می کنیم که ممکن نیست این شعر از بهرام گور باشد زیرا که:

اولاً در دوره ساسانیان همانطوری که دانستیم شعر عروضی وجود نداشته و اشعار شعرای آن دوره هجائی بوده است.

ثانیاً در دوره ساسانیان بهرام باین اسم معروف نبوده و هیچوقت سلاطین ساسانی نام خود را نسبت بگور و خر نمیداده اند و در سکه های بهرام همیشه این کلمات (ملکان ملکا و رهران) یعنی شاهنشاه بهرام

منقوش بوده است .

ثالثاً در دوره ساسانی کلمه (بهرام) باینصورت فعلی استعمال نمیشده و در آن دوره بهرام را (ورهران) میگفته‌اند .

رابعاً اینکه در دوره ساسانی کلمات فارسی مخلوط عربی نبوده است و کنیه که از مختصات اسماء عربی است در ایران معمول نبوده بعضی از تذکره نویسان مانند محمد عوفی (مؤلف کتاب لباب الالباب) نویسند که اولین شاعر بعد از اسلام ابوالعباس مروزی است، هنگامی که مأمون بخراسان آمد (در سال ۱۹۳) ابوالعباس مروزی در مدح او قصیده‌ای ساخت که اول آن قصیده این بیت است .

ای رسانیده بدولت فرق خود بر فرق‌دین

گسترانیده بچود و فضل در عالم یدین

این قول را هم بعضی محققین صحیح نمی‌دانند^۱ زیرا که اولاً در آنسالی که عوفی نوشته یعنی در سال (۹۳۱) هنوز مأمون بخلافث نرسیده بود و ثانیاً از اشعار همین قصیده معلوم می‌شود که این شعر را ساخته‌اند و باو نسبت داده‌اند و آنشعر اینست .

کس بدین منوال اندر فارسی شعری نگفت

پس زبان فارسی را هست با این نوع بین

از این که می‌خواهد بگوید :

هیچیک از شعرا پیش از من بدین منوال شعر نگفته‌اند ، معلوم می

شود که این شعر در آن دوره‌ای که عوفی مینویسد سروده نشده است زیرا در

۱ - آقای بدیع الزمان فروزانفر در تقریرات خود این قول را مردود دانسته و گوید که باید این شعر ساختگی باشد زیرا قبل از محمد عوفی هیچیک از تذکره نویسان ابوالعباس مروزی را نام نبرده است .

آن دوره کسی بفکر نبوده است که اولین شاعر فارسی گوی را بداند و بشناسد و ثالثاً چنین شخصی که بنام ابوالعباس مروزی باشد در دوره مأمون معاموم نیست وجود داشته یانه زیرا در تذکره‌ها در آن دوره یعنی در سال ۱۹۳ شاعری را باین اسم نام نبرده‌اند. آنچه نزدیکتر بحقیقت است و محققین آن را تأیید کرده‌اند اینستکه :

اول شاعری که از او شعری بفارسی است وزمانش مقدم بر زمان شعرای دیگر بوده **حنظله** باد غیسی است که احمد بن عبدالله خجستانی از امرای محمد بن طاهر دیوان او را دیده و این اشعار او را که گوید
مهرتری گر بکام شیر در است شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چومردانت مرگ و باروی
خوانده و از این اشعار پند گرفته و خود را از خربندگی بامارت رسانیده است (وفات حنظله را در ۲۲۰ نوشته‌اند)

بعد از او محمد بن وصیف سیستانی است که گویند چون یعقوب بن لیث صفاری بحکومت رسید شعرا قصاید و مدایحی در وصف او عربی گفتند ، یعقوب عربی نمیدانست و گفت «چیزیکه من اندر نیابم چرا باید گفت» بدینجهت شعرا بزبان فارسی توجه کردند و محمد بن وصیف سیستانی در مدح او بفارسی قصیده‌ای ساخت که مطلع آن اینست :

ای امیریکه امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و سگ بند و مولای و غلام

ولی باید دانست در کشوری که موطن شعر و موسیقی بوده و سرودن اشعار از عاداتهای جازیه بوده است ، نمیتوان اولین شاعر رانعین نمود و کیسانیکه باین فکر افتاده‌اند که اولین شاعر را پیدا کنند بخطر افتاده اند زیرا

که بسی از اشخاص کم‌نام بوده‌اند که در تذکره‌ها نامی از آنها نیست و کسانی را هم که در تذکره‌ها نام برده‌اند از بس روایات مختلف و مشوش است نمیتوان بدون تأمل و تحقیق اولین شاعر و سخنگوی فارسی دانست.

دوره‌های ادبی بعد از اسلام

ادبیات فارسی بعد از اسلام از لحاظ سبک و شیوه انشاء بشش دوره تقسیم میشود:

- ۱ - ادبیات دوره سامانی از سال (۳۰۰ تا ۴۵۰ هجری)
- ۲ - ادبیات دوره غزنویان و دوره اول سلجوقیان (از ۴۵۰ تا ۵۵۰ هجری)
- ۳ - ادبیات دوره دوم سلجوقیان و دوره خوارزمشاهیان (از ۵۵۰ تا ۶۰۰ هجری)
- ۴ - دوره سبک عراقی و نثر صنعتی (از سال ۶۰۰ تا ۱۲۰۰)
- (شامل ادبیات دوره مغول و تیموریان و صفویه)
- ۵ - دوره بازگشت ادبی (از سال ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰)
- ۶ - دوره ساده نویسی (از سال ۱۳۰۰ تا امروز)
- اول - ادبیات دوره سامانی که از سال ۳۰۰ هجری شروع و بسال ۴۵۰ ختم میشود.
- در این مدت چهار سلسله در ایران سلطنت کرده‌اند ۱ - سامانیان
- ۲ - آل زیار ۳ - آل بویه ۴ - غزنویان، سلسله دیگری نیز در ماوراءالنهر جانشین سامانیان بودند که آنها را آل افراسیاب یا قره ختانیان یا خانیه مینامند.

الف - سامانیان نسب آنها بخسروان ایران می پیوندند ، سامان خدا که جد آنها بوده گویند از فرزندان بهرام چوینیه است مینویسند هنگامی مأمون بخراسان آمد سامان خدا بدست او مسلمان شد .

در تواریخ نویسند که پیش از اسلام همه اجدادش از حکام ماوراءالنهر بودند ولی بعد از اسلام ، روزگار باید سامان مخالف شد و بسازبانی افتاد ، سامان را چون طبیعت و همت بلند بود بشتربانی تن در نداد و بیماری مشغول شد .

در سال ۱۱۶ که اسد بن عبدالله امیر خراسان بود ، بر اثر انقلابی که در بلخ روی داد سامان با اسد بن عبدالله پناه برد و او هم مقدم سامان خدا را اگر امانی داشت و حکومت بلخ را بدو داد ، سامان خدا یکی از فرزندان خود را بیاد اسد بن عبدالله ، اسد نام نهاد .

اسد پسر سامان خدا چهار پسر داشت بنام نوح - احمد - الیاس - یحیی ، هنگامیکه رافع بن لیث در خراسان فتنه ای بپا کرد و هرون الرشید با پسرش مأمون بخراسان آمد ، مأمون پسران اسد نامه ای نوشت و آنها را بیاری هرثمه بن اعین ، که مأمور از بین بردن رافع ، طلبید آنها نیز بیاری هرثمه شتافتند ، وقتی که مأمون بخلافت رسید بفسان بن عباد امیر خراسان توصیه کرد که پادشاه رنج و حسن نیت فرزندان اسد را بدهد .

عنسان بن عباد در سال ۲۰۴ نوح ابن اسد را بر سمرقند و احمد را بر فرغانه و یحیی را بر چاچ و الیاس را بر هرات امیر گردانید .

مایین این برادران احمد بحسن سیرت و قوت تدبیر سر آمد همه بود و پس از وفات برادرش نوح ، سمرقند را ضمیمه ولایت خود کرد . احمد هفت پسر داشت و معروفترین آنها نصر بود که جانشین پدر

شد و در سال ۲۵۰ حکومت سمرقند را داشت و در سال ۲۶۱ از جانب خلیفه معتضد عباسی منشور امارت همه ماوراءالنهر بدو رسید در سال ۲۷۹ نصر وفات کرد و از طرف معتضد عباسی در سال ۲۸۰ منشور امارت ماوراءالنهر برادرش اسماعیل رسید و او بالاستقلال در ماوراءالنهر حکومت یافت.

اسماعیل در سال ۲۸۷ با عمرولیث صفاری جنگی کرد و او را دستگیر نمود و در نتیجه کلیه بلاد خراسان با اسمعیل واگذار شد (۱) اسمعیل در سال ۲۹۵ وفات یافت و پس از مرگ او را امیر ماضی خواندند (۲)

سلاطین سامانی بزبان فارسی علاقه داشتند و اکثر آنها دانشمند بودند، علوم و ادبیات در زمان آنها ترقی کرد و نویسندگانی در دوره آنها بظهور رسید، گویند رسم آنها این بوده است که در ماه رمضان، شبهای جمعه مجمعی از فضلا ترتیب میدادند و شاه در حضور آنان مساله ای را طرح میکرد و فضلا در آن شبها مناظره داشتند و با اینکه رجال و بزرگان دولت در حضور شاه زمین ادب را میبایستند بیوسند فضلا از این قید آزاد بودند بعضی رجال خانواده سامانی مانند آخاجی ممدوح دقیقی خود نیز بفارسی (۱) نقل باختصار از تاریخ ادبیات آقایی بدیع الزمان فروزانفر (از سلسله انتشارات موسسه وعظ و خطابه)

(۲) سلاطین سامانی ده نفر بودند و از سال ۲۶۱ تا ۳۸۹ حکومت داشتند و نام آن سلاطین با مدت سلطنت آنها بدینقرار است

- | | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| ۱- نصر بن احمد بن اسد ۲۷۹-۲۶۱ | ۲- اسمعیل بن احمد ۲۹۵-۲۷۹ |
| ۳- احمد بن اسمعیل ۳۰۱-۲۹۵ | ۴- نصر بن احمد ۳۳۱-۳۰۱ |
| ۵- نوح بن نصر ۳۴۳-۳۳۱ | ۶- عبدالملك بن نوح ۳۵۰-۳۴۳ |
| ۷- منصور بن نوح ۳۶۶-۳۵۰ | ۸- نوح بن منصور ۳۸۷-۳۶۶ |
| ۹- منصور بن نوح ۳۸۷-۳۸۹ | ۱۰- عبدالملك بن نوح ۳۸۹-۳۸۹ |

شعر میسرودند و وزیرای آنها اغلب از دانشمندان بودند مانند جیهانی و بلعمی .

ب- آل زیار - مؤسس این خاندان مرداویج بن زیار است که از سرداران سپاه اسفندیار بن شیرویه بود، بر طبرستان مستولی گردید و در سال ۳۱۹ همدان را بتصرف در آورد - خلیفه عباسی لشگری بجنک او فرستاد، لشگریان خلیفه (الله مقتدر بالله) از او شکست خوردند، مرداویج اصفهان و خوزستان را نیز متصرف شد، مرداویج خیال داشت که سلطنت عرب را منقرض و دولت ایران را تجدید کند و در نظر داشت که بیغداد حمله نماید و دستور داده بود که ایوان مدائن را تعمیر کنند و تاجی بشکل تاج سلاطین ساخته بود که در ایوان مدائن بسر نهاد ولی در سال ۳۲۳ موقعی که در اصفهان تهیه لشکر می دید که با آل بویه بجنک پرداز، کشته شد .

پس از قتل مرداویج برادرش وشمگیر بحکومت رسید وری و جرجان را از دست داد، از میان آل زیار قابوس بن وشمگیر بفضل و دانش مشهور شد، در کتابت عربی از استادان بود و خط او را صاحب بن عباد در زیبائی پیرطاوس تشبیه می نمود، قابوس در علوم فلسفی نیز استاد بوده است رسائل قابوس را ابوالحسن علی بن محمد یزدادی جمع کرده و کمال البلاغه نام نهاده است، اشعار عربی نیز میسروده که دلیل بر مایه علمی و عظمت اخلاقی او است، بسیاری از شعرا در دربار او بودند و بعضی از آنها مانند خسروی سرخسی از او وظیفه سالیانه می گرفتند و بعضی از فلاسفه و فضلا کتاب عائی بنام او نوشته اند . ابوریحان بیرونی کتاب الآثار الباقیه را بنام وی تألیف کرد .

کیکاوس بن اسکندر مؤلف کتاب قابوسنامه از فضلی دیگر

این خاندان است.

ج- آل بویه - بنا بقول اکثر مورخین نسب آل بویه بسلاطین ایران میرسد اول کسی که از این خاندان مشهور است ابوشجاع، بویه بن فنا خسرو می باشد که سه پسر داشته بنا (ابوالحسن عای) - (ابوعای - حسن) و (ابوالحسن - احمد) چون احمد در سال ۳۳۴ بر بغداد مستولی شد از طرف خلیفه، علی بعمادالدوله و حسن برکن الدوله و احمد بمعز الدوله ملقب شدند^۱

بیشتر سلاطین آل بویه دانشمند و هنرپرور بودند، عضدالدوله از فضلاء بوده است و علم نحو را از ابوعای پارسی و ریاضیات را از ابوالحسن صوفی آموخته است، عضدالدوله فضلا و دانشمندان را بسی گرامی میداشت و با آنها می نشست و مباحثه میکرد، از اینجهت دانشمندان بدربار او روی نهادند و بنام وی کتابها نوشتند مانند کتاب ایضاح در نحو تالیف ابوعلی پارسی و طب ملکی تصنیف علی بن عباس مجوسی

عضدالدوله آثار نیک از خود بسیار گذاشته، دارالشفائی در بغداد بنام بیمارستان عضدی بنا کرد که بیست و چهار نفر از دانشمندان بزرگ در آن مشغول تدریس و معالجه بیماران بودند که یکی از آنها ابوالحسن علی بن ابراهیم از اطبای قرن چهارم است.

وزرای آل بویه نیز اغلب از علما و دانشمندان محسوب میشدند مانند ابوالفضل بن عمید وزیر رکن الدوله که در اغلب احوام استاد بوده است و صاحب بن عباد وزیر فخرالدوله که از نویسندگان بزرگ است و در محضر او شعرای فارسی گوی گرد آمدند ولی او خود بشعر عربی بیشتر مایل بود.

علوم و ادبیات دوره سامانیان

در نتیجه تشویق و ترویج سلاطین سامانی و آل بویه و آل زیار و وزرای دانشمند آنها، در این دوره شعر فارسی بدرجه کمال خود رسید و اشعار شعرای این دوره سرمشق و مثال کامل شعر گردید بطوریکه شعرای دوره های بعد همه همت و کوشش خود را مصروف میکردند که بطریقه شعرای دوره سامانی قصیده سرایی نمایند، در تذکره ها عده شعرای این دوره را در حدود سی نفر نوشته اند.

نثر هم بواسطه مساعی سلاطین سامانی رواج یافت و چون حس کرده بودند که تازبان فارسی استقلال نیابد نمیتوان گفت که ایران استقلالی دارد، از اینجهت منصور بن نوح سامانی دستور داد تا کتاب تفسیر طبری را پارسی ترجمه کنند و در دسترس مردم بگذارند تا مردم مجبور نشوند برای دانستن تفسیر یا معنی قرآن مجید، عربی بخوانند و زبان مادری خود را فراموش کنند.

علوم و ادبیات نیز ترقی کرد و دامنه علوم وسعت یافت بطوریکه میتوان گفت در این دوره ایرانیان در تمام علوم متداول آن روز دست داشتند و راجع بپاره علوم کتابها تألیف و تصنیف نمودند.

علماء و نوابغی که در این دوره پیدا شدند نظیر آنان در دوره های دیگر بوجود نیامد از قبیل محمد بن جریر طبری، صاحب کتاب تاریخ و تفسیر طبری، ابو منصور موفق بن علی صاحب کتاب الابنیه عن حقایق الادویه و ابن عمید و ابی الناسم اسکافی و صاحب بن عباد و ابی بکر خوارزمی ابوزید، احمد بن سیل بلخی که در طب و ریاضی و نجوم استاد و

ماهر بوده‌اند و محمد بن زکریای رازی و ابی نصر فارابی و شیخ
الرئیس ابو علی سینا و علی بن عباس مجوسی و غیره
علوم که در این دوره ترقی کرده و راجع بآنها کتابها نوشته بودند
عبارتست از :

علم طب ، فلسفه ، تاریخ ، جغرافیا ، ریاضیات (هندسه و جبر
و حساب) منطق، علم و کلام ، نجوم ، طبیعیات (فیزیک و شیمی و
دوا شناسی) علم فقه و اصول فقه، علوم ادبی (صرف و نحو و معانی
بیان و منطق و علم عروض و لغت و غیره) علم تفسیر و حدیث،
مسلك تصوف نیز در این دوره پیروان زیادی داشت و سر و صورتی بخود
گرفته بود .

فرقه‌های مختلفی از فرق اسلامی مانند حنبلی‌ها و اشعریه، نیز روی
کار آمدند و از آزادی فکر مردم جاوگیری میکردند خلفای بنی عباس هم در
بغداد از این فرقه‌ها طرفداری میکردند و بر اطرفداری از این فرقه‌ها حیثیات
خلفا را تا اندازه‌ای حفظ میکرد و دیگر فلاسفه و متفکرین نمیتوانستند
خلافت آنان را مورد اعتراض قرار دهند ، خلفا فلاسفه را بکفر والحاد
نسبت میدادند و کسی در آن موقع نمیتوانست بآزادی تحصیل فلسفه
نماید ولی دربار سامانیان که دور از مرکز خلافت بود پناهگاهی از برای
فلاسفه محسوب میشد .

اشعریه‌ها پیرو امام ابوالحسن علی بن اسمعیل اشعری (متولد در
۲۶۰ هجری و متوفی در سال ۳۲۴ در بغداد) بودند که شاگرد ابوهاشم
جبائی بود، عقیده اشعریه‌ها مانند عقیده اهل حدیث است که ظواهر احادیث
و قرآن را بدون هیچگونه تأویل قبول دارند فرقی که بین این دو فرقه
است اینست که اهل حدیث برای احکام و مسائل در مذهب خود دلیلی

نداشتند ولی اشعری برای آنها دلیل درست کرد و در مذهب آنان داخل کرد و دارای اصول و مکتب خاصی گردید و طریقه فلاسفه را بدعت و ضلالت شمرد، این مذهب پیروان زیادی پیدا کرد و مدت دو قرن مذهب عامه مسلمین بغداد بود، این مذهب در اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم در بغداد شیوع یافت علمای زیادی در دوره هلمی بعد طرفدار این مسلک بودند، از قبیل امام الحرمین جویینی و امام محمد غزالی در مقابل این مذهب، مذهب معتزله بود و طرفداران این دو مسلک یکدیگر را تکفیر میکردند.

اشعریها معتقدند که انسان استقلال در عمل ندارد یعنی باراده او چیزی بوجود نمیآید بلکه خداوند متعال در انسان يك داعی ایجاد میکند که بوسیله آن انسان فعلی را انجام میدهد پس انسان آزادی در عمل ندارد و هرچه خدا بخواهد همان را بجا میآورد این دسته را جبری نیز مینامند زیرا که اینان انسان را مجبور بعمل میدانند بجهت اینکه وقتی از جانب خدا در انسان داعی بوجود آمد دیگر انسان اختیاری ندارد - و نیز معتقدند که در روز قیامت خدا دیده میشود.

معتزله طرفداران واصل بن عطاء میباشند، واصل شاگرد حسن بصری بود و بین او و استادش در مسأله ارتکاب گناه کبیره اختلاف ایجاد شد، حسن بصری مرتکبین را کافر میدانست ولی واصل میگفت نه کافرند و نه مؤمن بلکه منافق اند و بین کفر و ایمان واسطه ای قائل شد حسن او را از مجلس درس خواند راند

واصل رفت و نزدیک یکی از ستونهای مسجد عزلت گزید. حسن بصری گفت «اعتزل عنا الواصل» یعنی واصل از ما دوری جست

و عزلت اختیار کرد از این جهت او را معتزلی و پیروانش را معتزله مینامند، این دسته بکلی مخالف اشعریها هستند و می گویند انسان آزادی در عمل دارد و اینها را در مقابل جبریه ، قدریه می نامند .

حنبللی ها - پیرو طریقه ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل می باشند که در سال ۱۶۴ در بغداد متولد شده و در سال ۲۴۱ وفات یافته، حنبلییهها در بغداد نفوذ و قدرت بسیار داشتند و فتند و آشوب آنها باعث این شد که فلاسفه پیوسته آواره و متواری گردند .

اخوان الصفا

چون حنبلییهها و فرق دیگر از اهل مذهب مانع از پیشرفت فلسفه بودند و فلاسفه را آزار می دادند از این جهت عده ای از دانشمندان روشن ضمیر در بصره ، که مرکز ایرانیان و متفکرین و پیروان مانعی بود مجمعی بنام اخوان الصفا تشکیل دادند ، نام اعضای این جمعیت معلوم نیست زیرا که از بیم جان نام خود را مخفی می داشتند .

در تواریخ از پنج نفر آنان باین ترتیب نام میبرند :

۱ - ابو سلیمان محمد بن مسعود بستی معروف بمقدسی ۲ -

ابو الحسن علی بن هرون صابی ۳ - ابو احمد نهرجوری ۴ - زید بن رفاعة ۵ - عوفی .

اخوان الصفا رسائلی که سراسر مشحون بعلم کلام و اخلاق است تألیف کردند، عده رسائل اخوان الصفا پنجاه و یک رساله است. اصل عقیده آنها این بود که شریعت بجهالت آلوده و باضالات مخلوط شده است و جز بفلسفه نتوان آنرا مذهب و پیراسته گردانید ، این عده از روی صداقت بایکدیگر معاشرت داشتند و بنظافت و پاکیزگی روح معتقد بودند و

و مابین خود مذهبی وضع کردند و آن طریق را بعقیده خود بهترین راه رسیدن به سعادت دوجاهانی و ثواب آخرت می‌پنداشتند، این گروه، سعادت را در اجتماع می‌دانستند و اساس اجتماع آنها وحدت وجود بوده که همین اصل نزد متصوفه نیز معتبر می‌باشد از اینرو بعضی احتمال داده‌اند که اخوان الصفا از صوفیه می‌باشند و بعضی دیگر از محققین بر آنند که از اسمعیلیه بوده‌اند^۱

صوفیه و اخوان الصفا تا اندازه‌ای بفلاسفه و دانشمندان آزادی فکر بخشیدند و مردم را تا حدی از قید مذهب اشعری و حنبلی‌رہانی دادند و در نتیجه علما موفق شدند که بآزادی بیحث و مطالعه و اظهار نظر بپردازند، همین اختلاف عقاید و بحث و جدل و اظهار نظر در مسائل علمی و دینی موجب شد که بسیاری از دانشمندان بتألیف کتب و رسالات مشغول شدند و در نتیجه علوم و آداب رو بتوسعه و فزونی نهاد.

مسأله مهم دیگری که در دوره سامانیان اتفاق افتاد این بود که در حدود سال ۲۵۶ و یا ۲۶۰ امام زمان شیعیان غیبت کبری فرمود و بعد از آن شیعیان امام ظاهری نداشتند، غیبت امام و انتظار فرج و ظهور آن حضرت باعث شد که درمیان مسامین، عده‌ای ادعای مهدویت کردند مانند حسین بن منصور حلاج که ابتداء دعوی مهدویت و سپس دعوی الوهیت نمود. در سال ۲۹۶ نیز شخصی که خود را عبیدالله مهدی میخواند در افریقا ظاهر شد و در سال ۲۹۷ شمال افریقا را بتصرف در آورد و عنوان خلیفه و امیر المؤمنین را برای خود اختیار نمود و مؤسس مذهب اسمعیلی گردید (عقاید و دعوت اسمعیلیه در دوره سلاجقه ذکر خواهد شد)

۱ - از تقریرات آق‌سای بدیع‌الزمان فروزانفر با تصرف و



- ۱۹۳ -

سبک نشر دوره سامانی

معنی سبک - سبک در لغت بمعنی گداختن و ریختن طلا یا نقره است و سبیکه که از آن مشتق است بمعنی شمش طلا یا نقره میباشد ولی امروزه، سبک را بمعنی (طرز بیان) میدانند که ما آن را تعبیر بروش مینمائیم و تقریباً معنای (Style) را دارد

و در اصطلاح ادباء عبارت از روش مخصوص فهمیدن و بیان کردن افکار بوسیله الفاظ و کلمات است، مثلاً وقتی میگوئیم سبک نظم و نثر سعدی چگونه است؛ منظورمان اینست که میخواهیم بدانیم سعدی چگونه عالم و موجودات را درک کرده؟ و معانی را چطور فهمیده؟ و چگونه ادراکات خود را بیان کرده است و بعبارت دیگر میتوانیم آن را اینطور تعریف کنیم.

سبک عبارت از طرز تجسم ادراکات نویسنده یا شاعر است بوسیله ترکیب کلمات و الفاظ، (ادراک هم بمعنی تأثیر موجودات عالم در ذهن است و بعضی آن را بمعنی انعکاس عالم واقع در ذهن دانسته‌اند)

بعضی دانشمندان گویند: برای اینکه بتوانیم عالم واقع را بخوبی منعکس نمائیم لازم است که اشیاء خارجی در ما تأثیر کند، پس باید اول موجودات را درک کنیم و آن موجودات در ذهن ما منعکس شوند تا ما نیز بتوانیم مدرکات و افکار خود را بوسیله الفاظ منعکس نمائیم

شکل خارجی هر اثر ادبی را نوع گویند. نوع عبارتست از آن شکل ادبی که گوینده یا نویسنده بآثر خود میدهد، هر اثر ادبی باید بوسیله سبک و نوع متجلی شود

فرق مابین سبک و نوع اینست که سبک مربوط به فکر گوینده و طرز بیان او است ولی نوع، سبک کلام، یا اشعاری است که گوینده برای طرز بیان خود انتخاب مینماید، نوع بمنزله صورتیست که شاعر برای بیان فکر خود برمیگزیند و فکر خود را بآن صورت درمی آورد و ما از نوع، که صورت ظاهری گفتار است پی بسبک میبریم.

اقسام سبک با اصطلاح اروپائیات

سبک‌هایی که از دوره‌های قدیم تا امروز بین نویسندگان و شعرای اروپا معمول بوده بدین قرار است.

۱- سبک کلاسیک (Classique) و آن سبکی بوده است که نویسندگان قدیم داشتند و از ادبیات یونان و روم تقلید می‌کردند و آنرا می‌آموختند و سرمشق خود قرار میدادند.

۲- سبک رمانتیک (Romantique) و آن سبکی است که در قرن نوزدهم پیدا شد و شعر اتوانستند افکار خود را بهر زبانی که میخواستند بیان نمایند (این دو سبک مخصوص خود نویسندگان اروپا است)

۳- سبک رآلیسم (Réalisme) و آن سبکی است که طبیعت را همانطوری که هست توصیف می‌نمایند و مظاهر واقعی و محسوس آنرا با هر زشت و زیبایی که دارد بیان مینمایند.

سبک ناتورالیسم (Naturalisme) سبکی است که فقط مظاهر زیبای طبیعت را توصیف می‌کنند و آنرا آنطوری که هست نمایش نمی‌دهند بلکه آنطوری که باید باشد جلوه گر می‌سازند.

۵- سبک سمبولیسم (Symbolisme) و آن سبکی را گویند که نویسندگان خود اشیاء را بالصراحه نام نمیبرد بلکه چیزهایی که سمبل

(نشانه و علامت) آن موجودات است بیان مینماید که ما وقتی آن سمبل‌ها و نشانه‌ها را می‌بینیم یا میشنویم بیاد آن موجودات می‌افتیم، چنانچه وقتی ما می‌گوئیم سرو بیاد قد موزون می‌افتیم و وقتی لعل می‌گوئیم لب را اراده می‌کنیم و از پسته خندان لب و دهان متبسم معشوقه را می‌خواهیم، عرفا و شعرای ایران همین علامات و سمبل‌ها را در کتابها و اصطلاحات خود بکار می‌برند چنانچه وقتی گویند خال مقصودشان عالم وحدت است و وقتی زلف می‌گویند عالم کثرت را اراده می‌کنند از می‌عشق اراده می‌کنند و از جام، دل عارف را.

در این سبک هر يك از افكار و احساسات و تصورات و تخیلات برای خود سمبل و نشانه و علامتی پیدا می‌کند و يك سنت ادبی در ادبیات پیدا می‌شود.

۶- سبک امپرسیونیسم (Impressionisme) و آن سبکی است که نویسنده علاوه بر این که موجودات را صریحاً نام نگیرد، سمبل و نشانه آن‌ها را نیز ذکر نمی‌کند بلکه نتیجه آن مظاهر و سمبل‌ها را که فقط یکدسته مخصوصی که اهل فن می‌باشند می‌فهمند و معانی آن نتیجه‌ها در ذهن یک‌کس به وجود دارد و هر کسی قادر بفهم آن نیست و می‌توانیم این سبک را با استعاره‌ای که در ادبیات فارسی معمول است تطبیق نماییم.

از این‌ش سبک، دو سبک اول مخصوص اروپائیان است ولی چهار سبک دیگر بین المللی شده و ما می‌توانیم سبک را ایسم را با سبک خراسانی و ترکستانی، و سبک ناتورا ایسم را با سبک عراقی، و سبک امپرسیونیسم را با سبک هندی تطبیق کنیم (۱)

(۱) از مقدمه کتاب (شاهکارهای نشر معاصر) تألیف آقای سعید نفیسی (در بعضی قسمت‌ها استفاده شده)

سبك سهوليسم نیز باطرز اشعار شعرای متصوف مطابق میشود
که در فارسی سبك جداگانه‌ای ندارد (۱)

(۱) در مقدمه کتاب (شاهکارهای نثر معاصر) این چهار سبك را
طرز دیگری توجیه و تشریح مینماید که ما خلاصه بیانات او را با تغییر عبارت
و اختصار ذکر میکنیم :

آقای نفیسی گوید : در سبك رآلیسم و ناتورالیسم چهار رکن تشبیه
وجود دارد (یعنی مشبه و مشبه به وادات تشبیه ووجه شبه) مثل (بیار آن
می که پنداری روان یا قوت نابستی و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی)
مثال برای ناتورالیسم مثل این بیت
خاطر من زیر فلک از خویش دلتنگی گرفت

دامن این خیمه کوتاه را بالا زنید

و در سبك سهوليسم ، مشبه به و وجه شبه وجود دارد ، چون
(گوشه گیری و سلامت هوسم بود ولی)

فتنه‌ای میکند آن نرگس فتنان که مه‌رس

و در سبك امپرسیونیسم فقط وجه شبه وجود دارد چون :

(دندان ما ز خوردن نعمت تمام ریخت)

اندوه روزی از دل ما کم نمیشود)

نوع ادبی را هم از حیث موضوع و خصوصیات آن به سه قسمت
تقسیم کرده‌اند :

۱ - نوع تغزل یا بزمی . و آن عبارت از آثاری است که در
آن احساسات گوینده بوسیله کلمات با آهنگ و عبارات موزون بیان میشود
و مقصود گوینده اینست که نظیر حالات روحی خود را در شنونده ایجاد
نماید ، اینگونه اشعار موضوع معینی ندارد از قبیل غزل و قطعه و مرثیه
و غیره .

نثر - در لغت بمعنی پراکندن و پراکنده است ، و در اصطلاح ادبا سخنی را گویند که در آن رعایت وزن نشده باشد، این قسم سخن اگر از قبیل صحبت‌هایی باشد که بین مردم متداول است محاوره نامیده میشود و اگر از قبیل سخن‌هایی است که در حضور جمعی برای تشویق یا تهییج یا ترغیب یا امور دیگری بیان میشود آنرا خطابه خوانند و اگر از قبیل نقوشی است که مردم برای رسانیدن اغراض و مقاصد خود به دیگران بوسیله قلم و کاغذ رسم میکنند آنرا کتابت یا نویسندگی گویند -

قیه حاشیه صفحه قبل

۴ - نوع حماسی یا رزمی آثاری را گویند که حوادث و وقایع و امور را توصیف و تشریح نماید تا بخاتمه و نتیجه برساند و تقسیمات فرعی آن عبارت است از ۱ - حکایت ۲ - رمان ۳ - خطابه - ۴ رساله ۵ - حماسه نظمی

۳ - نوع درام است که تراژدی و کمدی و درام تقسیم

میشود :

تراژدی یا نمایشهای غم انگیز (Tragédie) نتیجه وضع زندگانی قهرمانانی است که توأم با شهامت و بدبختی باشد و منجر بیک خاتمه غم انگیز و تأثر آور میشود و بر انگیزاننده حس ترحم یا وحشت است کمدی (Comédie) یا نمایشهای خنده آور آنستکه معایب اخلاقی و اجتماعی محیط را مورد انتقاد قرار میدهد و آنها را در صحنه نمایش منعکس میگرداند و منجر بیک خاتمه خنده آور میشود

درام (Drame) مخلوطی است از تراژدی و کمدی که از قرن

۱۸ پدید آمده است .

(نقل و خلاصه از جزوه‌های خانم فاطمه سیاح) راجع بسنجش ادبیات

نویسندگی از اقسام دیگر نثر مشکلتر است، زیرا نویسندۀ نثر سعی میکنند مقصود خود را چنان بنویسد که همه بفهمند و بر او ایراد نگیرند

مختصات نثر دوره سامانیان

بر حسب آثاری که در دست داریم نثر فارسی يك قرن دیرتر از نظم فارسی بوجود آمده، زیرا قدیمترین اشعار فارسی از نیمه قرن سوم هجری موجود است ولی قدیمترین نثر فارسی از واسطه قرن چهارم میباشد از نثر فارسی عهد سامانیان بجز چند کتاب مانند تاریخ طبری و ترجمه تفسیر طبری و غیره باقی نمانده است و شاید هم بیش از این هم نبوده است زیرا که در آن دوره بیشتر علماء آثار خود را به عربی مینوشتند، کتابهای این عهد یا تاریخی و یا علمی است و مختصات آنها بقرار زیر است:

۱- نثر دوره سامانیان بسیار ساده و روان است و صنایع لفظی در آن بکار برده نشده و سجع و قافیه و ضرب المثل و ذکر اشعار عربی در نثر در این دوره وجود ندارد - چون مقصود نویسندگان این عهد این بوده است که مقصود را بفهمانند از اینجهت نوشته‌های آنان بسادگی طبیعی باقی است و زیبایی مخصوصی دارد و با وجود اینکه کتابهای نثر این دوره قدیمترین کتب نثر فارسی است، خواننده را کمتر بکتاب لغت برای فهمیدن معانی لغات احتیاج میافتد

۲- بعضی کتب این دوره ترجمه است و آثار و علامت ترجمه در آنها بخوبی ظاهر است

۳- در نثر این عهد اغلب فعل رقیود (از قبیل قید زمان و مکان) و بر سبب و گاهی بر فاعل و مفعول مقدم شده است ولی در نثر امروزی، ما

قیود و فاعل و مفعول را بر اصل فعل مقدم میداریم

۴- شرعید سامانی از حیث انتظام جمله‌ها با شعر آن دوره چندان فرقی ندارد و فقط فرق آنها در اینست که در اشعار آنها کنایات و تمثیلات وجود دارد ولی در نثر این خصوصیات نیست و جمله‌های نظم و نثر بطور طبیعی منظم شده (۱) و تعقیدها و تکلفات شاعرانه در آنها بکار برده نشده است

۵- از مختصات نثر دوره سامانی ایجاز و اختصار است و این همان شیوه‌ایست که در نثر پهلوی نیز دیده میشود بطوریکه اگر يك كلمه از عبارت حذف کنیم موجب فساد جمله و اخلال مطلب خواهد بود

۶- تکرار الفاظ و جمله‌ها و افعال است و بهترین نمونه برای تکرار و افعال و جمله‌ها قصیده معروف رودکی است که با مطلع زیر است

مراسم و فروریخت هر چه دندان بود نبود دندان لا، بل چراغ تابان بود

۷- در نثر این دوره لغات عربی بسیار کم استعمال شده و از صد کلمه پنج تا ده کلمه آن عربی است

۸- استعمال کلمات (اندر و اندرون) بجای (در) عیب‌اشد چون این شعر فردوسی

ببزم اندرون آفتاب وفا است برزم اندرون تیز چنگ ازدها است

۹- استعمال کلمه (بر) پیش از افعال و بعد از اسامی است چنانکه

ترکی کشی گوید

امروز اگر مراد تو بر ناید	فردا رسی بدولت آبا بر
چندین هزار امید بنی آدم	طوقی شده بگردن فردا بر

(۲) از تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه

۱۰- آوردن افعال است با پیشاوندهای « فرا، فراز، باز، بر ،
اندر، همی، و غیره »

۱۱- استعمال افعال شرطی و تمنائی است با باء مجهول چون این
شعر رودکی
بیار آن می که پنداری روان یا قوت نابستی
و یا چون بر کشیده تیغ پیش آفتابستی
یا مثل این شعر

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی
۱۲- استعمال لغتهای قدیم فارسی است که امروز دیگر استعمال نمیشود
مانند نشاستن بمعنی نشاندن و پرگست باد بمعنی حاشا و معاذ الله
۱۳- آوردن لفظ (ایدون، بجای چنین و (ایدو) بجای اینجا
۱۴- آوردن باء زینت (باء تاکید) بر سر افعال ماضی و مصدر و
صیغه های نفی چون

« غم مخور ایدل که دور غم بنماید »

۱۵- استعمال مصدر است بجای مصدر مرخم مثل « او را چیزی
نتوانستند گفتن » که امروزه ما میگوییم « او را چیزی نتوانستند گفت »
۱۶- استعمال کلمه (یکی) است بجای (يك) چون این شعر فردوسی
یکی دختری داشت خاقان چوماه کجا ماه دارد دو چشم سیاه
بدنبال چشمش یکی خال بود که چشم خودش هم بدنبال بود (۱)

شعر در زمان سامانیان

پیش از اینکه وارد مطلب شویم لازم است پاره ای از اصطلاحات

(۱) از کتاب سبک شناسی (تألیف مرخوم بهار)

و بعضی از محسنات شعری را که در علم بدیع از آنها گفتگو میشود و در ضمن بیان سبک شعرا بآنها بر میخوریم تعریف کنیم تا وقتی وارد موضوع شدیم برای توضیح آنها دوچار اشکال نگردیم.

۱- قافیه و آن عبارت از حرف آخر کلماتی است که در او آخر اشعار ذکر میشود، بشرط اینکه خود کلمات مکرر نشده باشند چنانکه در این شعر فردوسی:

که گفتی؟ برو دست رستم ببند نبندد مرا دست چرخ بلند
حرف آخر کلمه (دال) است که قافیه این شعر می باشد. در اشعار باید قافیه ها شبیه بهم و از یک نوع باشند.

۲ - سجع و آن عبارت از متفق بودن حروف کلمات آخر اشعار است از حیث وزن و حرکات و حروف و قافیه چنانچه در کلمات فغان، بیان، زبان، مشاهده می شود که همه آنها چهار حرفی می باشند و حرکات و قافیه آنها هم شبیه بهم است.

۳- ترصیع در لغت بمعنی جواهر نشانیدن ولی در اصطلاح مسجع کردن کلمات و مساوی آوردن حروف آنها است از حیث وزن و عدد، چون کلمات این شعر:

این منور بتو نجوم جلال وی مقرر بتو رسوم کمال
۴ - جناس یا تجنیس، آوردن الفاظی است که در تلفظ یا در کتابت شبیه بهم باشند چون این شعر سعدی که گوید.
گر بگویم که مرا با تو سر و کاری نیست
در و دیوار گواهی بدهد کآری هست

یا این شعر:

مکن رحم بر مرد بسیار خوار که بسیار خوار است، بسیار خوار

۵ - تضاد یا مطابقه و آن عبارت از اینست که شاعر اشیاء متضاد را در اشعار باهم آورد . مانند این شعر :

ای سرد و گرم دهر کشیده شیرین و تلخ چرخ چشیده
۶ - تشبیه و آن مانند کردن چیزی است بچیز دیگر در صنعتی که بین آن دو چیز موجود است .

آنچه را تشبیه میکنند (مشبهه) گویند و آن چیزی که موجودی را بدان تشبیه میکنند (مشبه به) و آن وصفی که بین آن دو چیز موجود است (وجه شبه) نامند و آن کلماتیکه بواسطه آن چیزی را بچیز دیگر تشبیه میکنند (ادات تشبیه) خوانند .

در هر تشبیه این چهار چیز موجود است و آنها را (ارکان تشبیه) گویند - چنانچه تمام این چهار رکن در تشبیهی ذکر شده باشد آنرا (تشبیه صریح) مینامند .
(مثال برای تشبیه):

ای ماه چو ابروان یازی گوئی یا همچو کمان شهر یاری گوئی
یا مثل این اشعار .

ابر آمد از بیابان چون طیلسان رهبان
برق از میانش تابان چون بسدین چلیپا
گل باز کرده دیده باران بر آن چکیده
چون خون فرو دویده بر عارض چو دیبا
سرخ و سیه شقایق ، هم ضد و هم موافق

چون مؤمن و منافق پنهان و آشکارا
۷ - استعاره و آن نوعی از تشبیه است که ازارکان تشبیه یا فقط (مشبه به) و یا مشبه تنها در آن ذکر شده باشد .

اگر مشبه به تنها در آن مذکور باشد، آنرا استعاره تصریحیه گویند چون این شعر :

یارب آن نوگل خندان که سپردی بمنش

میسپارم بتو از چشم حسود چمنش
(که معشوق خود را تشبیه به (نوگل خندان) کرده وادات تشبیه و مشبه را ذکر نکرده است و فقط مشبه به را که (نوگل خندان) باشد ذکر کرده است و هم چنین در مصرع بعد (حسود چمن) مشبه به است که مقصود از آن یا بلبل یا باغبان یا گلچین است .

این شعر نیز دارای استعاره تصریحیه است

بر گل تر عندلیب گنج فرویدون زده است

لشکر چین در بهار بر گه و هامون زده است
و اگر مشبه تنها ذکر شده باشد آن را استعاره بالکنایه (یا مکنیه)

خوانند چون .

عشق از اول سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود
یا مثل این شعر

شبی گیسو فرو هشته بدامن پالاش معجر و قیریش گرزن
۸ - تبیین و تفسیر و آن عبارت از اینست که شاعر چند صفت مجمل می آورد و در اشعار بعد، آن صفات را تفسیر میکند و توضیح میدهد، چنانکه عنصری گوید .

یا ببندد یا کشاید یا ستاند یا دهد

تا جهان بر پای باشد شاه را این یادگار

آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته

آنچه بندد پای دشمن آنچه بگشاید حصار

این اشعار امیرمعزی نیز از این قبیل است

اندرین مدت که بود ستم ز دیدار تو دور

جفت بودم بارباب و باکباب و با شراب

بوداشکم چون شراب لعل در زرین قدح

نااه چون زیررباب و دل بر آتش چون کباب

۹- حشوی ملیح جمله ایست که بعنوان (جمله معترضه) در وسط

کلام می آورند تا کلام را رونقی بخشد چون این شعر حافظ

بادله لعل لبش (کز لب من دور مباد) راح روح که و پیمان ده پیمانه کیست؟

یا شعر دیگر او:

قاصد منزل سلمی (که سلامت بادش)

چه شود؟ گر بسلاهی دل ما شاد کند

۱۰- مراعات النظیر و آن عبارت از اینست که شاعر کلمات و

الفاظی را که متناسب با هم میباشند، در شعر خود بیاورد چون این شعر

وصال

هر طرف سوخته ای از غم او مینالد

این چه شمع است؟ که عالم همه پروانه اوست

۱۱- تنسیق صفات آنست که شاعر چند صفت مختلف را دنبال

هم ذکر کند و یا برای يك چیز، چند صفت مختلف آورد مانند این

شعر قاضی

بگردون تیره ابری بامدادان برشد از دریا

جواهر خیز و گوهر ریز و گوهر بیز و گوهرزا

یا این شعر مسعود سعد

جهانگیر شاهی عدو بند شیری صف آرای گردی سپه کش سواری

۱۲ - نسیب و تشبیب - غزلی که شاعر در مقدمه قصیده خود (برای اینکه بهتر و بیشتر باشعار او گوش فرا دهند می آورد) نسیب خوانند .

و تشبیب غزلی را گویند که شرح حال شاعر باشد و در خارج هم محقق شده باشد ولی بعضی از علما برای آنها فرقی قائل نشده اند و گفته هر غزلی که در قصاید، مقدم بر مقصود باشد از قبیل شرح محنت ایام و شکایت فراق و وصف مناظر طبیعی و غیره نسیب و تشبیب خوانده میشود، گاهی اوقات تشبیب را هم بمعنی ابتداء و مقدمه استعمال میکنند .

۱۳ - غزل در لغت بمعنی عشق بازی و حدیث عشق گفتن است و در اصطلاح، ابیاتی را گویند که مشتمل بر مضامین عشقی و شرح حال عشاق و وصف معشوق باشد، در غزل شرط است که علاوه بر وزن قافیه دو (مصرع) بیت اولش در قافیه با هم موافقت داشته باشند .

بیت اول غزل یا قصیده را مطلع نامند - عده ابیات غزل را از هفت تا سیزده بیت گفته اند .

۱۴ - قصیده ، ابیاتی است که بر یک وزن و یک قافیه و مشتمل بر مقصود گوینده باشد، از قبیل مدح، حماسه ، هجو، توصیف مناظر طبیعی ، شرح حال خود یا اشخاص دیگر - قصیده نیز مانند غزل باید دارای مطلع باشد یعنی باید هر دو مصرعش یک قافیه باشند .

در قصیده شاعر پس از ذکر مقدمات و نسیب و تشبیب با سم ممدوح رجوع نموده و بمدح او میپردازد ، این گریز بمدح را حسن تخلص نامند .

چنانچه عنصری گوید .

گر بوستان زباد خزان زرد شد رواست

باید که سرخ باشد، روی خدایگان

یا شعر دیگر :

حلقه زلف ترا بدست بگیرم همچو رکاب ملک بگه سواری
۱۵ - مثنوی یا مزدوج - ابیاتی را گویند که هر دو مصرع آن
با يك قافیه و تمام ابیات آن يك وزن باشد مانند تمام اشعار شاهنامه
فردوسی و مثنوی مولوی .

۱۶ - قطعه - چند بیت است که يك وزن و قافیه باشد ولی مطلع
نداشته باشد، عده ابیات قطعه باید از دوازده بیت تجاوز نکند این نوع
از اشعار در مورد پند و حکمت و تاریخ و هجو و مراسلات منظوم
بکار میرود .

۱۷ - رباعی - که گاهی هم آنرا ترانه گویند، عبارت است از
چهار مصرع (لنگه شعر) که همه با يك وزن و بغیر از مصرع سوم با يك
قافیه باشند .

رباعی بر وزن لاحول و لا قوه الا بالله میباشد که در اصطلاح
عروضی از (بحر هزج مشمن) است یعنی بر وزن مفعول مفاعیلن مفاعیلن
فعل) میباشد مانند رباعیات عمر خیام .

۱۸ - دوبیتی مانند رباعی دارای چهار مصرع است ولی وزن
آن با رباعی فرق دارد یعنی (از بحر هزج مسدس) است و بر وزن
(مفاعیلن ، مفاعیلن ، مفاعیل) (یا فعولن) میباشد مانند دوبیتی های
بابا طاهر .

دل عاشق بیغمای بسازد خمار آلوده با جامی بسازد
مرا کیفیت چشم تو کافیت ریاضت کش بیادامی بسازد
۱۹ - ترجیع بند - آنستکه قصیده را بقطعات چند تقسیم کنند
که هر قطعه آن در وزن با قطعات دیگر مشترك ولی در قافیه با آنها

اختلاف داشته باشد و در آخر هر قطعه که (خانه میگویند) يك بيت مفرد بیاورند که در فواصل قسمت های قصیده مکرر شود مانند ترجیع بند هائیکه معروف است و ترجیع بندهای سعدی و جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی .

۲۰ - ترکیب بند هم مانند ترجیع بند است جز آنکه بیت آخر هر قطعه مکرر نمی شود بلکه آخر هر قطعه يك بيت جدا گانه می آورند.
۲۱ - مسمط آنستکه قصیده را به پنج یا شش یا هشت قسمت مساوی تقسیم نمایند و آخر قسمتها را در تمام قصیده با يك قافیه بگویند و در سایر قسمت ها، قافیه اشعار، مختلف باشد .

اگر مسمط پنج مصرع باشد او را مخمس و اگر شش مصرع باشد او را مسدس و اگر هشت مصرع باشد مثنوی گویند .
چنانچه در این اشعار مسمط منوچهری ، این خصوصیات مشاهده می شود .

آمد بانك خروس مؤذن میخوارگان

صبح نخستین نمود روی بنظارگان

کُنه بکشف برگرفت جامه بازارگان

روی بمشرق نهاد خسرو سیارگان

باده فراز آورد چاره بیچارگان قوموا شرب الصبوح یا معشر النائمین

می زدگانیم ما در دل ما غم بود چاره ما بامداد رطل دما دم بود

راحت کژدم زده کشته گژدم بود

می زده راهم بمی دارو و مرهم بود

هر که صبوحی زند با دل خرم بود

با دلب مشکبوی، بادورخ حورعین

سبک‌های مختلف شعر فارسی

اشعار شعرای ایران را از دوره سامانیان تا قرن سیزدهم هجری، یعنی اول مشروطیت بچهار سبک تقسیم نموده‌اند .

۱ - از قرن سوم تا قرن ششم و هفتم، سبک خراسانی یا ترکستانی

۲ - از قرن هفتم تا قرن دهم، سبک عراقی

۳ - از قرن دهم تا قرن سیزدهم، سبک هندی یا صفوی

۴ - از قرن سیزدهم تا اول مشروطیت، بازگشت ادبی یا سبک

خراسانی .

سبک خراسانی یا ترکستانی

چنانچه در بالا اشاره شد از قرن سوم تا حدود قرن هفتم را بنام سبک خراسانی مینامند ولی باید دانست که در این چند قرن چندین سلسله از پادشاهان مانند سامانیان و غزنویان و ساجوقیان و خوارزمشاهیان در ایران سلطنت کرده‌اند بنابراین بهتر آنست که این مدت را دوره قبل از مغول بنامیم و بسه قسمت تقسیم کنیم .

اول - دوره سامانیان و غزنویان - چون اغلب شعرای این دوره از ترکستان و خراسان پیدا شده‌اند لذا سبک شعر این دوره را بنام خراسانی یا ترکستانی نامند، هر چند که شعرای بزرگی مانند قطران تبریزی و غنایری رازی از خراسان نبودند ولی چون اشعارشان بسبک خراسانی است از اینجهت همه را سبک خراسانی گویند .

اختصاصات لفظی شعر دوره سامانیان

هر چند که دوره سامانیان و غزنویان را يك دوره دانستیم ولی برای

اینکه در سبك نظم و نثر آنها جزئی فرق و اخلاقی وجود دارد، از این جهت سبك هر دوره را جداگانه بیان مینمائیم، اختصاصات لفظی شعر دوره سامانیان بدینقرار است .

۱ - شعر این دوره از جهت سادگی عبارات و کمی لغتهای عربی و استعمال لغات قدیم فارسی و سادگی بیان مانند نثر همین دوره میباشد و صنایع بدیعی و کنایات و ابهام و استعارات در اشعار شعرای این دوره کمتر دیده میشود، اشعار آنها ساده و روان است و پیچیدگی لفظی و معنوی ندارد .

(کنایه آنست که شاعر چون خواسته باشد مطلبی را بیان کند، برای اینکه زیاد صراحت نداشته باشد و همه کس متوجه مقصود او نشود معنای دیگری را که لازمه معنی و مقصود اصلی او است بیان مینماید ، چنانچه در فارسی میگوئیم (فلانکس قدش دراز است) یعنی عقلش کم است ، پس از درازی قد لازمه او را که بی عقلی باشد اراده کرده ایم ظهیر فاریابی گوید :

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

ابهام آنستکه نویسنده یا گوینده لفظی را بیاورد که دارای دو معنی باشد ، يك معنی دور از ذهن و يك معنی نزدیک به ذهن و از آن لفظ، معنی دور از ذهن را اداره نماید چنانچه فردوسی گوید :

تهیدستی و سال نیرو گرفت

دو چشم و دو گوش من آهو گرفت

آهو دو معنی دارد یکی همان حیوان وحشی معروف و دیگر بمعنی عیب و نقص است و مقصود او در اینجا معنی دوم است)

شعرای این دوره همانطوریکه صحبت میکردند بهمان روانی شعر میگفتند.

۲ - در این دوره دو قسم شعر بیشتر از اقسام دیگر رواج داشت یکی قصیده و دیگر مثنوی بود و گاهی قطعه و غزل در اشعار آنها دیده میشود، معروف است که رودکی غزلهای نیکو میگفته این غزل از او است:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت
سه پیراهن سلب بوده است یوسف را بعمرا ندر
یکی از کید شد بر خون، دوم شد چاک از تهمت
سوم یعقوب را از بوی روشن کرد چشم تر
رخم ماند بدان اول، دلم ماند بدان ثانی
نصیب من شود در وصل آن پیراهن دیگر
و این قطعه رودکی هم نمونه‌ای از قطعه‌های آن دوره است
زمانه پندی آزاد وار داد مرا
زمانه را چون گو بنگری همه بند است
بروز نیک کسان گفت غم مخور ز نهار
بسا کسا که بروز تو آرزومند است
در دوره سامانیان رباعی دیده نشده و اگر رباعیاتی نسبت برودکی داده باشند معلوم نیست که از رودکی باشد
۳ - آوردن پیشوندهائی است که بر سر افعال یا اسماء برای تاکید یا مقصود دیگری می‌آورند، که در اختصاصات نشر بد آنها اشاره شد از قبیل استعمال الفاظ (بر - اندر - اندرون، فرا - وغیره)
۴ - کم و زیاد بودن سیلابهای دو مصرع از يك شعر است که بعضی

از مصرعها (لنگه‌های شعر) با مصرع دیگر از حیث عدد سیلابها، مساوی نیستند و این را در اصطلاح (زحاف) گویند بمعنی اختلاف در هجاهای اشعار.

۵ - انتخاب وزنهای سنگین و ثقیل است

۶ - وجود سکنه در شعر است باین معنی که در وسط شعر، يك حرف متحرک کی ساکن گردد چنانچه در این شعر مشاهده میشود

نعمت دنیا و نعمت خواره بین اینش نعمت اینش نعمت خوارگان

۷ - از خصوصیات آوردن اشعار است با ردیف های فعلی (ردیف کلمانی) را گویند که در اواخر اشعار قرار گرفته و در تمام اشعار يك غزل یا قطعه‌ای مکرر میشود، چنانچه در قصیده زود کی که مطلعش اینست

(مرا بسود و فرو ریخت هر چه دندان بود

نبود دندان لا، بل چراغ تابان بود)

کلمه (بود) ردیف فعلی است و از قرن ششم و دوره سلاجقه بعد ردیفهای اسمی نیز معمول گردید چنانکه سوزنی (محمد بن علی شاعر قرن ششم) گوید:

بدست خاطر من داده شد عنان سخن

زمانه داد زبان مرا بیان سخن

اختصاصات معنوی اشعار دوره سامانیان

۱ - از اختصاصات معنوی اشعار دوره سامانیان و همچنین دوره

غزنویان، صراحت لهجه و کثرت تشبیهات صریح و ساده و رسا و بیان اوصاف طبیعت است با تشبیه

۲ - عدم استعمال اصول علمی و منطقی و استدلال، در شعر است

ولی در دوره غزنویان از عالم منطق و استدلال و برهان استفاده کردند و برای اثبات مقصود خود در اشعار، دلیل و برهان آوردند

۳- بنیاد تمام اشعار این دوره بر پایه تشبیه نهاده شده و کمتر شعری را در دوره سامانی میتوان یافت که از تشبیه خالی باشد.

۴- مدح و قصیده سرایی در این دوره از روی ایمان بوده و شعرا بطمع مال و ثروت، کسی را مدح و ستایش نمیکردند، بخلاف شعرای قرن ششم بعد که منظورشان از مدیحه سرایی فقط ادای وظیفه بوده است

۵- توجه کامل و عنایت شعرای این دوره بنظم داستانهای حماسی و ملی ایران و کارنامه شاهان پیشین بوده است، در این دوره باین داستانها خیلی اهمیت میدادند و برای مراسم و جشنهای ملی شعر میسرودند، روی همین اصل بود که ابوالمؤید بلخی شاهنامه ای بشعر در آورده بود و ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی علماء و دانشمندان را جمع کرد و شاهنامه ای ترتیب داد، و دقیقی در زمان نوح بن منصور بنظم شاهنامه پرداخت، از مزایای ادبی این دوره این است که روح شعر آمیخته باغرور ملی بوده است.

۶- نظر شاعر در دوره سامانیان نظر سطحی است و آنچه بیان میکند بیان واقع است، عشق در نظر شعرای این دوره عشق مادی است، عشقی که رودکی اظهار میکند جنبه مادی را در نظر گرفته و منظور مخصوصی دارد، شعرادر این دوره حقیقت بین و حقیقت گو و (را آلیست) میباشند یعنی (موی را می بینند، نه پیچش موی را) ولی در دوره های بعد شعرا عشق لطیفتری را در نظر دارند و (پیچش موی) را می بینند، شعرای دوره سامانی مانند رودکی و فرخی، معشوقه معینی را میستایند، ولی در دوره سعدی، چون تصوف و عرفان توسعه نظری بشعرا داد و الفاظ را لطیفتر

گردانید، لطایف و دقایق را در عشق ادراک میکنند و جمال کلی را میپرسند
۷ - اشعار دوره سامانی در حدود فهم مردم، و تعبیرات آنها در حدود
معانی الفاظ است و همه کس آنها را میفهمد و کاملاً طبیعی میباشد (۱)

سبک اشعار دوره غزنویان و دوره اول سلجوقیان

هر چند که دوره سامانیان و غزنویان هر دو جزء یکی از دوره
های ادبی بشمار میروند ولی چون در دوره غزنویان و سلجوقیان شعراء
بعضی خصوصیات را با شعراء خود افزودند از این جهت آن خصوصیات
را جدا گانه در این قسمت بیان نمائیم (در دوره اول سلجوقیان که تا
سال ۵۵۰ هجری است شعراء نیز بسبک شعرای دوره غزنوی شعر
میگفتند) .

خصوصیات اشعار دوره غزنویان و سلجوقیان بدینقرار است.

۱ - زحافات شعری در دوره غزنویان از بین رفته و کمتر شعری
را میتوان یافت که دارای زحاف باشد (زحاف اختلاف در کمی و زیادی
سیلابها و هجاها و دو مصرع شعر است)

۲ - شعرای این دوره بوزن های سنگین و ناهمطبوع کمتر شعر
گفته اند .

۳ - هر چند که پایه اشعار این دوره نیز بر تشبیهات است لیکن
در این دوره صنایع بدیعی و اصطلاحات فلسفی و استفاده از استدالات

(۱) خلاصه و نقل بمعنی (از تقریرات آقای بدیع الزمان - فروزانفر

منطقی و تنظیم مقدمات (صغری و کبری) و نتیجه قیاس منطقی داخل شعر میشود^۱ زیرا که در دوره غز نویان و سلجوقیان شعرا اطلاعات وسیع داشتند و در آن دوره برای شاعر ضرورت داشته که تحصیل علم کند و پرمایه و با اطلاع باشد تا آنرا شاعر مسلم بدانند از اینجهت شعرا هم تا اندازه ای منظورشان فضل فروشی بوده و میخواستند معلومات خود را بوسیله اشعار نشان دهند.

ولی در دوره سامانیان شاعر نمیخواستند فضل فروشی کند و منظورشان بیان احساسات بوده است، پس اشعار دوره سامانی نماینده احساسات است و اشعار دوره غز نویان ببعد نماینده علم می شود و جنبه شعری خود را از دست میدهد.

۴ - شعرای این دوره بواسطه فتوحات سلاطین غز نوی و بخشش های او دارای مناعت طبع بودند و هیچگاه آثار عجز و فروتنی در اشعار آنان مشاهده نمی شود.

احوال و اوضاع علوم و ادبیات دوره غز نویان

دوره غز نویان که از سال ۳۸۷ تا ۵۸۳ می باشد، درخشنده ترین

۱- در منطق استدلال را بر سه گونه میدانند - ۱ قیاس است که از کلیات بجزئیات می میرند ۲- استقراء است که در آن از جزئیات بی بکلیات میروند ۳- تمثیل است که در آن میخواهند از جزئیات بجزئیات دیگر می میرند.

در تمام این اقسام دو مقدمه و یک نتیجه وجود دارد. مقدمه اول صغری و مقدمه دوم کبری است و آنچه از این دو مقدمه حاصل می شود نتیجه گویند.

عصرهای ادبی ایران بشمار میرود، اوضاع علمی و ادبی ایی دوره بقرار زیر است .

۱ - در دوره غزنویان بازار شعر و ادبیات رونق گرفت و بواسطه بخششها و صله‌های بسیار سلطان محمود شعرا از اطراف و اکناف بدرگاه او روی نهادند و او را در قصاید بلند و شیوای خود مدح گفتند و غزنین مرکز ادباء و شعرا گردید .

۲ - چون شعرا را در نزد سلطان محمود قرب و منزلتی بود از این جهت درباریان و بزرگان در انجام مقصودهای خویش بشعرا متوسل میشدند که مقاصد آنرا با سلطان محمود تلقین نمایند . و در نتیجه شعر بازار سیاست شد .

۳ - عده شعرا در این دوره رو با فزونی نهاد چنانچه نویسند : در دربار سلطان محمود چهارصد نفر از شعرای بزرگ گرد آمده بودند . در این دوره شعرا، داستانها و قصص را نیز بشعر در میآوردند چنانچه شاهنامه بسعی و کوشش استاد طوسی حکیم ابوالقاسم فردوسی بنام سلطان محمود نوشته شد و در آن شاهنامه فردوسی راه سخن پردازی را بشعرا و دانشمندان نشان داد .

۴ - نشر فارسی، که از جهت معدود بودن کتب در دوره ساسانیان چندان اهمیتی نداشت و کتب علمی بزبان فارسی کمتر ترجمه شده بود، رو بکمال نهاد و اهمیت بسزائی یافت ابوالعباس فضل بن احمد اسفرائینی دیوان دولتی را دستور داد که بفارسی بنویسند، نشر نویسان بزرگ چون بو نصر مشکان دبیر سلطان محمود و صاحب دیوان رسالت و ابوالفضل بیهمقی بتألیف کتابهای فارسی پرداختند و نشر فارسی را آراسته و پیراسته نمودند و ابوعلی سینادانشنامه علانی را بفارسی نوشت و همچنین ابوریحان

بیرونی کتاب التفهیم را تألیف نمود که اصطلاحات علمی را هم در آن کتاب بفارسی نوشته است.

۵ - نظم فارسی بمنتهی درجه ترقی و کمال خود رسید و نمونه کامل شعر فارسی گردید بطوری که میتوان گفت از حیث سبک و اسلوب و مضامین و انتخاب الفاظ و کلمات شعر هیچ دوره‌ای بیایه اشعار دوره غزنوی نمیرسد.

۶ - بواسطه تعصب اهل سنت و طرفداری سلطان محمود و خلفای بغداد از آنها، علمای شیعه در تحت فشار اهل سنت قرار گرفتند و فلاسفه و دانشمندان دیگر نتوانستند بآزادی اظهار نظر و عقیده نمایند و خوار و منقور شدند و عنوان خود را از دست دادند، گویند سلطان محمود بطوری حوزه‌های علمی و فلسفی خراسان را بهمزد و چنان فلسفه را متواری کرد که مدتها فلسفه از رونق افتاد و قدر و قیمتی نداشت و تا اواسط قرن هفتم رو بانهطاط میرفت.

۷ - در این دوره چون فلسفه قدر و قیمتی نداشت از اینجهت فلاسفه برای اینکه زحمتشان بهدر نرود و خود را نیز از زبان مردم و آزار آنان نگاه دارند بفلسفه رنگ مذهب دادند و مذهب را با فلسفه آمیختند و در اصول عقاید مذهبی بفلسفه متوسل شدند و در نتیجه علم کلام را بوجود آوردند^۱

۸ - سلجوقیان بنشر علوم تاری و تشویق طلاب پرداختند و زبان تازی را دوباره رایج کردند و متوجه خلفای بغداد شدند.

۹ - در این دوره تصوف و عرفان اهمیتی پیدا کرد و اصطلاحات

۱ - علم کلام علمی است که در آن از مبدء و معاد گفتگو میشود و اصول عقاید اسلامی را با دلیل عقلی و فلسفی بیان مینماید.

عرفانی در فلسفه وارد شد و عرفان تأثیر بسیاری در فلسفه نمود و در حقیقت عرفان، سرمایه فلسفه و حکمت اسلامی گردید.

۱۰ - برای اینکه فلسفه را همه کس نفهمد و تا اندازه‌ای فلسفه از شر مردم در امان باشند مطالب آنرا مشکل و پیچیده نمودند و سفارش کردند که این علم را بناه‌ل میاموزید.

اختصاصات نثری دوره غزنویان

در این دوره بواسطه انقراض دولت سامانیان خریداران علم و ادب کم شدند و کار نثر بیرونق گردید و اگر کتبی هم مینوشتند بهمان سبک دوره سامانیان بود فقط چند کتاب است که از حیث سبک استقلالی دارد که اینک اختصاصات سبک آنها را بترتیب زیر بیان مینمائیم

۱ - نثر ابومشکان و تاریخ بیهقی است - ابونصر مشکان در ادبیات فارسی و عربی استاد بوده و ابوالفضل بیهقی شاگرد اوست، بیهقی چند فصل از منشآت او را در تاریخ خود که موسوم بتاریخ بیهقی یا مسعودی است آورده سبک نصر ابومشکان با سبک نثر بیهقی تفاوتی ندارد و مختصات نثر آنها بدینقرار است.

۱ - اطناب است، برخلاف نثر دوره سامانی که دارای جمله‌های مختصر کوتاه بود، نثر کتاب بیهقی دارای جمله‌های طولانی و مفصلتر است

۲ - توصیف است که بواسطه استعمال جمله‌های پی در پی می‌خواهند مطلب را روشن نمایند.

۳ - استشهاد و تهنیل است که بیهقی در کتاب خود استشهاد به

آیات قرآنی و اشعار تاریخی کرده و تمثیلهای و حکایات را برای افزونی پند و عبرت آورده است .

۴- تقلید از نثر عربی است که بییهقی طرز جمله بندی را بطرز جمله بندی عربی قرار داده است .

۵- آوردن افعال است بصیغه مجهول مانند «ویرا نیز گرفته آمد» یعنی وی را نیز گرفتند

۶- حذف افعال و قسمتی از جمله برای احتراز از تکرار است

۷- مطابق آوردن صفت با موصوف و جمع بستن (شما) را (بشمایان) .

۸- استعمال لغات و افعال و امثال شیرین زیبای فارسی است مثل (خوازه بستن = طاق نصرت بستن) و (بالادادن = بزرگ کردن مطلب) و فرابردن یعنی مسکوت گذاشتن) و (روزسوختن یعنی وقت گذراندن) و غیره

۲- کتاب سیرالملوک یا سیاستنامه ، این کتاب از حیث روانی و سهولت و ایجاز شبیه بتاریخ بییهقی است

۳- کتاب قابوسنامه ، تالیف کیکاؤس بن اسکندر بن وشمگیر است، نثری روان و کامل و زیبا دارد و سبک آن مانند سبک نثر دوره سامانی است و فقط اصطلاحات علمی و بعضی لغات عربی بیشتر در آن استعمال شده است .

۴- مجمل التواریخ که مؤلف آن معلوم نیست چه کسی بوده، همینقدر معلوم است که از اهل اسد آباد همدان و در خدمت امرای سلجوقی بندیمی و کتابت مشغول بوده است، سبک آن بشیوه سبک نثر سامانی است

در کتب ادبی و تاریخی این دوره علاوه بر خصوصیات که ذکر شد این خصوصیات نیز وجود دارد ۱- ما بین اجزاء فعل مرکب فاصله زیاد آورده اند ۲- ادوات استمرار مانند (می) و (همی) که باید متصل بفعل باشد گاهی بین آنها وفعل قیود را فاصله قرار داده اند مانند (می پیوسته آید) یعنی پیوسته میآید ۳- بین صفت و موصوف فاصله بسیار اتفاق میافتد مانند (این دو کریمه از خانوان باشند کریم الطرفین)

کتب علمی از قبیل دانشنامه علائی و رساله معراجیه و رساله نبضیه ابوعلی سینا و کتاب التفهیم لاولئ صناعه التنجیم ابوریحان نیز بهمین رویه است و چون میخواستند کتابهای خود را از اصطلاحات بیگانه آزاد کنند، لذا اغلب اصطلاحات عربی را بفارسی برگردانیده اند (۱)

دوره سلجوقیان و دوره خوارزمشاهیان

سلجوقیان در سال ۴۳۱ سلطان محمود غزنوی را شکست دادند و سلطان مسعود فرار نمود و سلجوقیان بالاستقلال حاکم خراسان شدند و در اندک مدت خراسان و طبرستان و تمام مغرب ایران را بتصرف درآوردند طغرل در سال ۴۴۷ حکومت دیلمه را برچید و بغداد، مرکز خلافت را بدست آورد و دختر خلیفه را هم گرفت.

طغرل در سال ۴۵۵ وفات یافت و تا آن موقع تقریباً تمام ایران و بین النهرین و بغداد، در دست سلجوقیان بود، بعد از او در زمان ابوالاسلان قدرت سلاجقه بیشتر شد و فتوحات او تا آسیای صغیر رسید و قیصر روم را شکست داد در موقعی که سلاجقه مشغول زدو خورد بودند، غزنویان نیز دوچار اختلافات و نزاعهای خانوادگی شدند و غزنین و خراسان نیز دستخوش

(۱) نقل و خلاصه از (کتاب سبک شناسی جلد دوم) باتصرف و تغییر

آشوب بود، و کسی از شعرا و ادباء و علماء حمایت و طرفداری نمی‌کرد
از اینجهت بعضی از آنها مانند اسدی طوسی بآذربایجان، که تا اندازه‌ای
در آنجا آرامش برقرار بود، رفتند.

آذربایجان، که تا آن روز شاعر فارسی‌گوی نداشت، مانند قطران
شاعر فارسی‌گوی، پیدا کرد و این باب را بروی شاعران گشود
سلاجقه مغلوب تمدن ایرانیان شدند و چون وزرای آنها مانند
ابوالفتح مظفر و عمیدالملک کندی ایرانی بودند. شعرا در مدح
آنها قصائدی می‌گفتند و صله‌ها می‌گرفتند.

در نتیجه وسعت ممالک سلجوقی زبان فارسی انتشار یافت و در خارج
ایران هم که آنوقت بتصرف سلاجقه درآمده بود نفوذ پیدا کرد.
سلاجقه روم نیز بطرفداری شعراء برخاستند،

پس از آنکه سلطنت سلجوقی بر تمام ایران مسلط گردید و آرامشی
به‌هم رسید عده‌ای از فضلاء و ادباء بتالیف و تصنیف کتابها پرداختند
وزرای سلجوقی نیز بتأسیس مدارس و ترویج فضلا همت گماشتند
خواجہ نظام الملک در قسمتی از شهرهای مهم ایران مدارس ساخت
که مشهورترین آنها مدارس نظامیه بغداد، نیشابور، اصفهان، بلخ
مرو، هرات است، هریک از این مدارس کتابخانه و متولای و
مدرسین دانشمندی داشت.

نظام الملک شافعی بود و شافعیه را حمایت می‌کرد، (شافعیه پیروان
طریقه ابو عبدالله محمد بن ادريس شافعی میباشند که در سال ۱۵۰ در
فلسطین متولد شد در سال ۱۹۹ در قاهره وفات یافت، وی مؤسس
طریقه‌ایست از ارکان چهارگانه مذاهب اهل سنت و طریقه او پس از
طریقه حنفی در میان مسلمانان بیشتر از همه رواج داشت) طرفداران

ابوحنیفه نیز بر قابت شافعیان مدارس ساختند و بسر آنها کتابخانه‌ی وقف نمودند.

چون عمیدالملک حنفی بود از اینجهت در دوره وزارت او حنفیها قدرتی پیدا کردند. پس از او چون نظامالملک روی کار آمد، شافعیها نیز قوی شدند، در نتیجه نزاعهای مذهبی زیاده‌تر شد و همین نزاعها در اواخر قرن پنجم یکی از علل آشوبها و فتنه‌های ایران گردید، و بدینجهت حسن صباح توانست که سلطنت الموت را تشکیل دهد.

کشمکشهای مذهبی، علماء را از تحقیق بازداشت و برد و تهمت یکدیگر و ادار نمود و این تعصبات مذهبی سبب انحطاط فکر شد و علماء بدشمنی فلاسفه برخاستند و امام محمد غزالی کتاب تهافت الفلاسفه را برای ایراد و خرده‌گیری بر فلاسفه نگاشت و فلاسفه از ترس فقها، وعوام افکار خود را پنهان کردند و کتب فلسفی را پیچیده نوشتند.

اسماعیلیه برای تبلیغ مذهب خود کتابهایی بفارسی نوشتند و تبلیغ مذهب را جزء موضوعات شعر قرار دادند چنانچه از اشعار ناصر خسرو بخوبی میتوان فهمید که غرض او از اشعار تبلیغات مذهبی است.

در مدارس نظامیه، فقه و تفسیر و ادبیات عرب و علم کلام تدریس میشد ولی چون نظامالملک با فلاسفه و شعراء میانه‌ای نداشت از اینجهت در این مدارس فلسفه را تدریس نمیکردند.

در همین مواقع که فلاسفه خوار و بیمقدار شده بودند، ابوالعباس لوکری فلسفه را انتشار داد.

تعصب مذهبی، در فلسفه هم سرایت کرد و فلاسفه هر کدام طرفدار یکی متقدمین شدند، یکی از طرفدار ابوعلی سینا شده بود و کتابهای فارابی را درس نمیداد دیگر طرفدار فارابی بود و کتابهای بوعلی را قابل

ملاحظه نمیدانست (۱) تعصب فلاسفه منجر باین شد که فلاسفه از تحقیق علمی باز مانند و هدف آنها فقط تحقیق کتب علمی شد یعنی بجای اینکه بتحقیقات علمی پردازند و مسائل مهم فلسفی را مورد بحث قرار دهند بکتابهای بوعلی و فارابی مشغول شدند و از آن بعد بکسی فیلسوف میگفتند که بتواند مثلاً، کتاب شفاى بوعلى را خوب تدریس کند از کارهای مهم اینعصر یکی تنظیم تقویم جلالی است که صحیحترین تقویم ها بشمار میرود، دیگر ترتیب زیج ملکشاهی میباشد در نتیجه وسعت مملکت سلجوقی ادبیات مرکزی پیدا کرد و بتدریج سبکهای تازه در اشعار پیدا شد.

بواسطه ظهور شعر در عراق و آذربایجان سبک عراقی بظهور پیوست، چنانکه خاقانی که از شعرای آذربایجان بود در نتیجه مطالعه اشعار سنائی سبکی ایجاد کرد که آن سبک در خراسان هم معمول شد. ملوک خانیه یا (ایلك خانیان) که در ماورالنهر حکومت داشتند عده ای از شعرا را حمایت کردند و صله بخشیدند، در نتیجه شعرای مهمی چون عمق بخارایی و رشید و سوزنی پیدا شدند که سبک آنها نزدیک بسبک شعرای سامانی بود.

بعضی از شعرای این دوره، بین غزل و وصف ترکیبانی بعمل آوردند و گاهی از وصف طبیعت بتغزل و گاهی از تغزل بتوصیف طبیعت می پرداختند، توصیفات شعراء در دوره سلجوقی از حدود طبیعت خارج نیست ولی تشبیهات آنها با تشبیهات دور سامانی فرق دارد، زیرا تشبیهات دور سامانی تشبیه محسوب بوده ولی تشبیهانی که شعرای این دوره در اشعار خود بکار میبردند، تشبیه مرکب و یا تشبیه عقلی و غیر محسوس بود و در اواخر این

(۱) از تقریرات آقای بدیع الزمان (فروزانفر)

عصر تشبیهات فلسفی و عملی نیز زیاد شد و میتوان ابوالفرج رونی را واضع این تشبیهات شمرد

در اشعار این دوره تضمین اشعار عربی متداول شد و از اشعار نیز نتایج اخلاقی گرفتند و در این دوره قصاید و قافیتین و تمام مطلع نیز بوجود آمد (۱) شعرای این دوره ترکیب بند نیز میساختند و قطران چندترکیب بند گفته است

ایجاد تشبیهات در مملکت سلجوقیان و ظهور

فرقه اسماعیلیه

پس از وفات ملکشاه سلجوقی، بین پسرانش اختلاف افتاد و در این موقع حکومت سلجوقیان بسا دو دشمن قوی مصادف بود یکی از آنها صلیبی ها بودند که متوجه ممالک اسلامی شدند و دنیای آن روز وقت خود را مشغول بمبارزه با آنها کرده بود، در حقیقت عالم اسلام و مسیحیت رو برو شدند و در حدود دو بیست سال جنگهای آنان طول کشید، صلیبی ها جنایاتی را مرتکب شدند که درنده ترین حیوانات هم این جنایات را مرتکب نمیشود، در این جنگ از دول اسلامی، دولت فاطمی مصر و اتابکان و دولت ایوبی از یکطرف و صلیبی ها از طرف دیگر مشغول پیکار بودند.

در این موقع خطیر پسران ملکشاه وقتشان را صرف خرابی یکدیگر میکردند، دشمن دیگر، دشمن داخلی یعنی اسماعیلی ها بودند که در اواخر سلطنت ملکشاه قلعه الموت را مسخر کردند و حکومت مقتدری را تشکیل دادند که متجاوز از یک قرن و نیم طول کشید (از ۴۸۵ تا

۰ (۶۵۴)

اسمعیلیه را نظر باینکه مدار تقسیمات مذهبی آنها عدد هفت است و هفت امام دارند سبعیه نیز میگویند .
طبقات مذهبی آنان هفت است، بدین ترتیب .

۱ - مستجیب ۲ - داعی مطلق ۳ - داعی مأذون ۴ - حجت ۵ - امام ۶ - اساس ۷ - ناطق .

واز جهت اینکه در نزد آنان علم باطنی اهمیت دارد آنان را باطنیه نیز میخوانند ، نام دیگر باسمعیلیه میدهند که آن نام تعلیمیه میباشد، زیرا که آنها نظر و بحث و استدلال را برای رسیدن به حقایق کافی نمیدانند و گویند انسان محتاج بمعلمی است که حقایق را بار بیاموزد و آن امام زمان است (در این عقیده شییه بصوفیه میباشد)
گاهی آنان را قرامطه یا قرمطی نیز میگویند^۱

۱ - دعوت اسمعیلیه در قرن سوم ۲۹۶ یا ۲۹۷ علنی شد و رئیس آنها عمید الله مهدی بود که در شمال افریقا خود را خلیفه خواند و نسبش را با اسمعیل بن جعفر منتهی کرد، بین او و اسمعیل سه نفر واسطه قائلند و آن سه نفر را، ائمه مستورین میگویند، بنی عباس با این دعوت که نصف ممالک را از تصرف آنها خارج کرد مخالف بودند ، از این جهت خلفای بغداد استشهادی تمام کردند و تمام علما شهادت دادند که نسبت ابن خاندان مجعول است و از خاندان علی علیه السلام نیستند .

ولی اسمعیلیه برای اینکه ریشه ای برای خود درست کنند خود را بعبدالله بن میمون قداح نسبت دادند که از اصحاب حضرت جعفر صادق بود.

دعوت اسمعیلیه در ابتدا مبتنی بر ایمان بود . و در طبقه اول، خلفای

بقیه حاشیه از صفحه قبل

آنان نیز اعمال منافی با اسلام بجا نمی آوردند .

در موقعی که حسن صباح در الموت قیام کرد، در ظاهر در مذهب

بافشاری میکرد و خلیفه های او **کیا بزرگ امید و محمد بن کیا**

بزرگ امید نیز خلافتی مرتکب نشدند ولی **حسن بن محمد** را نویسند

در ماه رمضان در پای قلعه الموت بمنبر رفت و گفت من امامم و تکلیف از

جهانیان برداشتم و اوامر شرعی را از ظاهر مرفوع گردانیدم و این دور زمان

قیامت است و از منبر فرود آمد و افطار کرد .

یکی از آئین اسمعیلیه اینست که گویند حرف را بهمه کس نباید

گفت و باید استعداد مستمع را در نظر گرفت و بهر کس بر حسب استعدادش

باید سخن گفت، دعوت اسمعیلیه با اتفاق گفتار مورخین بلا قیدی منتهی میشود،

اسمعیلی ها خدا بسلب صفات می شناسند و برای اوصافاتی قائل نیستند، در مسئله

خلقت عالم، گویند که نخست صادر اول بوجود آمد که آنرا کلمه می-

نامند. بعد از آن نفس بوجود آمد که آنرا تالی و ثانی و لاحق گویند

و کلمه و نفس را قدیم میدانند .

بسه قدیم دیگر نیز معتقدند که عبارت از **جده (هیولای مطلق)** و

فتح (مکان کلی) و خیال (زمان کلی) باشند .

اسمعیلیه بشش پیغمبر قائلند و گویند در هر دوره ای هفت ناطق

است و هر ناطقی هفت امام با او است که اول آن ها اساس و شش نفر دیگر

امام نامیده میشوند .

گویند شش ناطق داریم که **آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی**

حضرت محمد بن عبدالله میباشند و دوره پیغمبری را گویند به **محمد بن**

اسمعیل ختم می شود .

اسمعیلیه می گفتند انسان مکلف باعمال نیست و بنا بمصلحت وقت

از طرف امام این تکلیفات وضع شده و این عقیده را بهمه کس نمی گفتند .

(از تقریرات آنای بدیع الزمان با اختصار و تصرف)

داعیان اسمعیلی در اواخر قرن سوم در هند و ایران و بغداد و عربستان و حجاز و یمن، منشر شدند که مردم را بدینطریقه دعوت کنند، دعوت آنان نیز، بزودی در ممالک اسلامی انتشار یافت حتی نصر بن احمد را گویند در اواخر عمر دعوت آنها را پذیرفت و بعضی رودکی شاعر را نیز گویند اسمعیلی بوده است، و دلیل این گفتار شعر معروف بلخی را میدانند که گفته :

از رودکی شنیدم استاد شاعران

کاندر جهان بکس مگر و جز بفاطمی

در قرن چهارم بین اسماییه اختلافاتی بوجود آمد (عقاید آنها در مبانی فلسفی شبیه بطریقه مانوی، و از اینجهت که میگفتند باید حکومت اعراب بیابان و بایرانیها برسد شبیه بشعوبیه بوده است)

در اواخر قرن چهارم سلطان محمود غزنوی نظر بسیاستی که داشت و میخواست خاندانهای کهن را بر اندازد با اسمعیلیها ضدیت و مخالفت داشت و بسیاری از بزرگان را بدین طریقه متهم مینمود چنانچه گویند مأمورین خوارزم را بدون جهت متهم بقرمطی نمود، دیالمه را نیز قرمطی شمرده و، ای ازدانشمندان و رجال را بنام قرمطی بدارزد

اسمعیلیه در دوره حسن صباح در ایران قوت گرفتند، در اواخر قرن پنجم، سه مرکز مهم ۱ - اصفهان ۲ - طیس ۳ - الموت را در دست داشتند

اولین کار فجیعی که بدست آنها انجام گرفت قتل خواجه نظام الملک بود، برکیارق و محمد پسران ملکشاه سلجوقی، وقت خود را مصروف بر انداختن اسمعیلیها میکردند که در اصفهان و الموت، قدرت خطرناکی داشتند

از ظهور حسن صباح، تا فتح الموت بدست هلاکو، این فرقه هم از جنبه سیاسی و هم از جنبه تبلیغ و مذهبی، در تاریخ اسلامی اهمیت بسیار داشتند، علمای بزرگی همت بر رد اسمعیلیه میگماشتند، امام محمد غزالی بر آنها رد نوشت و بلقب حجة الاسلام ملقب گردید. خواجه نصیرالدین طوسی در ابتداء، چند رساله در تأیید این مذهب نوشت از قبیل رساله سیر و سلوک ولی بعداً آنها را رد کرد

در مجالس قرن ششم مسائل مهم ذکر تعلیمات حسن صباح و رد بر آنها بود و موافق و مخالف رسالاتی برآه و علیه یکدیگر مینوشتند در اواخر قرن ششم در ممالک سلجوقی تشمت راه یافت و در هر گوشه و کنار حکمرانان دعوی استقلال کردند و ضعف و سستی در مملکت سلجوقیان پیدا شد و زمینه ملوک الطوائفی در کشور فراهم گردید، جامعه از هم گسیخت و اجتماع ضعیف شد، روحیه مردم و اجتماع هم ضعیف گردید بهمین مناسبت میبینیم جنبه اجتماعی ادبیات هم که زائیده شده اجتماع است، (در اواخر قرن ششم) ضعیف است (۱)

چون قوه مرکزی ضعیف شده بود و جلوگیری از مفاسد مشکل بود از اینجهت می بینیم که شعرای این دوره از اوضاع اجتماعی خود ناراضی هستند و شکایت دارند

سلاجقه در حکومت خود نقشه صحیحی نداشتند و از سیاستهای غلط آنها این بود که تعصب در مذهب سنت داشتند و باشیعه ضدیت مینمودند نزاع بین شافعیها و حنفیها هم در ادبیات تأثیر داشت و در کتاب حدیقه سنائی و آللهی نامه عطار راجع بنزاع این دو فرقه گفتگو میشود

نفوذ صوفیه و مبدأ تصوف

در همان موقعیکه اسمعیلیها در ایران فتنه و آشوب برپا کرده بودند و سلاطین سلجوقی بکشمکشها و نزاعهای خانوادگی مشغول بودند و دنیای اسلامی هم مشغول زد و خورد با صابیها بود، صوفیه که کاملاً زمینه‌ای برای پیشرفت آنان فراهم شده بود بنشر دعوت خود پرداختند و در قرن ششم نفوذ بسیاری پیدا کردند

چون صوفیه بعلماء و ادبا تا اندازه‌ای آزادی فکر بخشیدند و در ادبیات ایران نیز تأثیر بسیاری داشتند، بيمورد نیست که مختصری راجع بپیدایش تصوف در ایران بیان نمائیم

وجه تمسبیه صوفی

بعضی گفته‌اند که صوفی منسوب بصوف و بمعنی پشه‌نی‌پوش است و برخی دیگر آن را از لغت صوف (بفتح صاد) میدانند که مصدر است و بمعنی تجاوز کردن و یکسوس شدن و رو بر گردانیدن میباشد و چون این گروه از ماسوی‌الله و آنچه بغیر از خدا است روی بر تافته‌اند از اینجهت آنها را صوفی گفته‌اند و بعضی دیگر گویند چون اینطایفه باهل صغه که مردمان فقیر برهنه‌ای بودند در فقر و تجرد تاسی جسته‌اند از اینرو صوفی نامیده شده‌اند

ولی آنچه مناسبتر و نزدیکتر بتحقیق است اینستکه صوفی از کلمه سوفیای یونانی (Sophia) که بمعنی علم و دانش است گرفته شده و نظیر این در کلمه فیلسوف که اصلش فیلا- سوفیا (Philos-sophia) بوده مشاهده میشود که اینکلمه نیز بمعنی دوستدار دانش و حکمت است

دسته ای از علماء مانند ابو ریحان بیرونی و غیره مبدء تصوف را از هند میدانند و بعضی گفته اند که این طریقه از طریقه مانوی و پیروان و پیشروان آن مذعب گرفته شده ، زیرا که پس از اینکه مانویان منقور و بدهری و زندیق منسوب شدند معتقدات خود را بصورت تصوف اسلامی در آوردند آنچه محققین در این باب گفته اند اینست که مبدء صوفیگری در اسلام همان زهد و عبادت و گوشه نشینی و ترك علاقه های دنیوی بوده است که بعداً با طریقه رهبانیت عسیحی آمیخته شده و عقاید و فلسفه های گوناگون مانوی و هندی و فلسفه اشراقیون اسکندریه و تعلیمات اسمعیلیه نیز در آن راه یافته و صورت مخصوصی بخود گرفته است .

بعضی از دانشمندان سلسله این گروه را پیغمبر و برخی بابو بکر و بعضی دیگر بحضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام و صحابه دیگر میرسانند تصوف ایرانی و اسلامی از اسلام ناشی شد و بعداً سیر تکاملی نمود ، در صدر اسلام يك عده مردمان زاهد و پارسائی بودند که در مقام مجاهدۀ بانفس برآمدند و در اثر ریاضت ، اخلاص در عمل را در پیدا کردند و ریاضت را اصل برای اعمال ظاهری و خلوص نیت و اخلاص در عمل را ، اصل اعمال باطنی قرار دادند ، در میان اصحاب پیغمبر افراد زیادی بودند که بنام عابد و زاهد خوانده میشدند و زندگی را عبارت از زهد میدانستند و بکایه واجبات و مستحبات عمل مینمودند .

پس تصوف در زمان حضرت رسول عبارت بوده از ریاضت و اخلاص و توجه بحسن عمل - در قرن اول اسلام نیز تصوف این بوده که اعمال مذمبی را درست بجای بیاورند و در نتیجه بمبدء کل موجودات برسند و هر چه را مانع وصول خود میدانستند از قبیل زن و فرزند و همامیکردند و اعمال آنها هم با اعمال ظاهری و باطنی تقسیم میشده ،

اعمال ظاهری ریاضتها و انجام تکالیف مذهبی ، و اعمال باطنی همان اخلاص در عمل است که در بالا بدان اشاره شد .

هر يك از این اعمال نیز جنبه اثباتی و ترکی (یا مثبت و منفی) داشته - در جنبه اثباتی آنچه را که صوفی برای خود نافع میدانسته بجای میآورد است

و در جنبه منفی ، آن عملی را که بنظرش ناپسند میآمده و مانع اعمال او میشده رها میکرده است اگر چه آن عملی که ترك میکرده ، عمل واجب باشد

فرق صوفی و زاهد در اینست که زاهد ، اعمالش مطابق با شریعت و مذهب است و قدمی از جاده شریعت فراتر نمیگذارد و گامی هم واپس نمینهد ولی صوفی حسن عمل را در نظر میگیرد ، اگر چیزی را دید که بحسن عمل او لطمه وارد میآورد ، ترکش را جایز میشمارد

در قرن سوم تصوف تا اندازه ای صورت علمی بخود گرفت و از آن سادگی که داشت بیرون آمد (ذوالنون مصری و حارث محاسبی در اوائل قرن سوم پیداشدند و بتصوف جنبه علمی دادند)

در اوایل قرن سوم نیز چند نفر از بزرگان صوفیه مانند سرری سقظی و حسین بن منصور بیضاوی و جنید نهاوندی و شبلی دماوندی در بغداد پیدا شدند و بتصوف سرو صورتی دادند .

گویند جنید اول کسی است که مجلس وعظ تشکیل داد در عام توحید بحث کرد .

در این دوره صوفیه ، اعمال و روش خود را تطبیق با شریعت کردند و وظیفه خود را تربیت و ارشاد خلق دانستند و برای این منظور مجالس وعظ تشکیل دادند و بمنبر رفتند و بگفتگو پرداختند .

این وعظ در خانقاه را، صوفیه در کتب خود (بمجلس گفتن) تغییر
مینمایند، گفتگو و مباحث صوفیه را در کتابی مینوشتند و آن کتاب را
(مجالس) مینامیدند (۱)

در قرن چهارم برای تربیت صوفی خانقاهی تشکیل دادند که در
آنجا صوفی تحت نظر مرشد سیر و سلوک خود را انجام دهد
در این دوره تصوف دارای تشکیلات شد و در خانقاه برای تلطیف
ذوق و احساسات، مجالس سماع داشتند زیرا معتقد بودند که اگر ذوق
لطیف شناسان را بکمال میرساند و منظور صوفی همین است که سیر بسوی کمال
نماید تا بمرتبۀ ولی^۲ کمال برسد پس صوفی باید صورتهای زیبا را ببیند
و آواز خوب را هم بشنود

در این دوره مسلک صوفی از شرع جدا شد و در رسوم و عبادات
بین صوفیه و متشرعین تفاوتی بوجود آمد

در قرن چهارم و پنجم تصوف هم از نظر بحث و تحقیق و هم از
حیث تشکیلات بکلی با تصوف قرن دوم تفاوت داشت - در قرن دوم
بحث آنها راجع باسرار عبادت بود ولی در این قرن مباحثشان وسیعتر
و مطالبشان نیز عالتر بود

صوفی قرن دوم هم خود را مصروف زهد و ریاضت می نمود و برای
اخلاص و حسن عمل بهر کار طاقت فرسایی تن در میداد چنانچه از رابعه
عدویه حکایت کنند که هفت سال در راه مکه بود و بیشتر راه را بهپهلوی
میغلطید (۲) ولی از صوفیان قرن چهارم اقوالی روایت میکنند که بوی

(۱) مجالس سبعه مولا ناجلال الدین رومی نمونه ای از این

مجالس است .

(۲) از تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر

ضد مذهب از آنها استشمام میشود (۱)

صوفیه در قرن چهارم برای اینکه صوفی ناعیده شوند مجبور بودند تمام علوم زمان خود را با فلسفه یونان بیاموزند در قرن ششم نفوذ صوفیه زیاد شد و اهمیت بسیار پیدا کردند و علت اهمیت آنها هم این بود که در دوره سلجوقیان بواسطه کشمکشهای داخلی و خارجی و ظهور اسمعیلیه و فرق دیگر مردم از زندگانی سیر شدند و چون بی اعتباری دنیا را مشاهده کرده بودند، جنبه امیدواری آنها هم کم شده بود

چون صوفیه هم، دمازی اعتباری دنیا میزدند و در خائقاء مطالبی میگفتند که مایه تسکین قلب و آرامش خاطر مردم بود و در خائقاء نیز آزادی عمل داشتند و سماع و رقص و ضرب در کار بود و غذاهای خوب هم در آنجا برای صوفیان فراهم میشد از اینجهت مردمانی که نسبت باوضاع بد بین بودند و از آزادی طبیعی و اجتماعی بواسطه تعصب مذهبی برخوردار نمیشدند و عوام فریبی علمای دنیا دار را میدیدند بخائقاء ها روی آوردند و بازار صوفیان گرم شد و خائقاء آنها رونقی پیدا کرد.

در قرن پنجم و ششم وعظ و منبر در اسلام اهمیت پیدا کرد چنانچه بزرگترین علمای این دوره از طبقه و عاظم محسوب میشدند مانند امام محمد غزالی و ابوالفرج بن جوزی و محمد بن عبدالکریم شهرستانی

(۱) از شبلی حکایت میکنند که وقتی او را دیدند که آتشی در دست داشت گفتند کجا میروی؟ گفت میروم آتش در کعبه زنم تا مردم را راحت کنم. صوفیه حرفهای بی پروائی آزادانه میزدند که آنها را شطحیات گویند، با یزید و حسین بن منصور حلاج و شبلی و ابوالحسن خرقانی و ابوسعید ابوالخیر از این حرفها زده اند

صوفیه نیز برای شهرت در خانقاه بمنبر می‌رفتند
در عصر سامانیان تصوف را در خراسان راه نبود و در عهد غزنویان
بواسطه خشونت سبک‌کنین و سلطان محمود و نفوذ علما نیز صوفیه قدرو
قیمتی نداشتند و نمی‌توانستند آزادانه بدعوت بپردازند، پس از انقراض
دولت غزنویان و تشکیل دولت سلاجقه میدان صوفیه باز شد و عرفای
بزرگی چون شیخ ابوالحسن خرقانی و ابوالقاسم قشیری و شیخ ابوسعید
ابوالخیر بنشر طریقت و دعوت مردم بسوی حق و حقیقت شروع کردند.
شیخ ابوالقاسم قشیری رساله‌ای به عربی در شرح اصول و مبادی
صوفیه و حالات متصوفه تألیف کرد، شیخ ابوسعید هم خانقاهی دایر ساخت
و بمنبر رفت و مجلس گفت و با علما و حکما بمباحثه پرداخت، ملاقاتها و
مباحثات و مکانات او با شیخ‌الرئیس در دست است.
در مدت نیم قرن تصوف در سراسر خراسان و غزنین و هندوستان
انتشار یافت.

از اواسط قرن پنجم تصوف يك عالم مدون کاملی شد، رساله‌های
قشیری و کلمات قصار بابا طاهر و منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری
نشان می‌دهد که تا چه حد تصوف صورت علمی بخود گرفته است.

امتیازات ادبی دوره سلجوقی

دوره سلجوقی نسبت بدوره‌های پیش امتیازاتی دارد که بعضی از
آنها ذیلاً اشاره می‌کنیم.

۱ - در این دوره مدارس نظم و ترتیبی بخود گرفت و بر ناهنجاری
منظمی پیدا کرد و برای اساتید و دانش‌طلبان رتبه و وظیفه معین، برقرار
گردید، نقص این مدارس این بود که علوم عقلی از قییل فلسفه و شعب

آن در آنها تدریس نمیشد، چون بعضی از علما خواندن و تدریس فلسفه را حرام میدانستند، چنانچه امام محمد غزالی در مقدمه کتاب المنقذ من الضلال گوید که:

جميع علوم عقلی یا حرام است و یا مقدمه حرام و حتی ریاضیات را نیز حرام میدانند، عمر خیام از ترس علماء در آخر عمر ترك تدریس فلسفه کرد و کتابی مدون در فلسفه ننوشت، شیخ شهاب الدین سهروردی و عین القضاة همدانی را بهمین جهت تکفیر کردند و کشتند، شعرای قرن ششم مانند مجیر ییلقانی و نظامی، و خاقانی با کمال صراحت آنچه فلاسفه را تکفیر کردند و بآنها بد گفتند.

عرفا و متصوفه طریقه و روش فلاسفه را در تعلیم تربیت نمیپسندیدند^۱ و بعضی از آنها که پابند مذهب بودند از جهت اینکه فلسفه قوه ایمان را ضعیف میکند با فلاسفه ضدیت مینمودند^۲ و بر اقوال و روشن آنان اعتراض میکردند، و در کتب ادبا و عرفا هر جاسخن از معارضه عقل و عشق

۱ - صوفیه مانند سقراط که میگفت معلم کارش قابلگی است و باید ذوق و استعداد هر فرد را بکمال خود برساند تا استعدادی که در او است زائیده شود. گویند صوفی قابله است و چون قابله استعداد افراد را بوجود می آورد و تربیت میکند و معلمی که سقراط میگفت، صوفیه از آن تعبیر به بهرشد مینمایند.

۲ - از جزوه های تاریخ ادبیات تقریر آقای بدیع الزمان فروزانفر.

بمیان می آید مقصود مقابله حکمت و عرفان است (۱)
ولی در قرن هفتم صوفیه برای انتقاد از فلسفه مجبور شدند فلسفه را بیاموزند و تصوف در آن دوره يك فلسفه عالی شد .

۲- چون مسلمین بماء راء الطبیعه اهمیت زیادی دیدند از اینجهت از علومى که راجع بماده و طبیعت بود اعراض کردند و علوم طبیعى اهمیتی ندادند .

۳- حکمت و عرفان بتدریج بهم نزدیک شد و تصوف در فلسفه تأثیر نمود چنانچه شیخ شهاب الدین سهروردی معروف بشیخ اشراق فلسفه مشائی را درهم ریخت و برای فلسفه بنیاد تازه ای نهاد .

۴- تصوف يك علم مدونى شد یعنی برای تصوف کتابها تالیف کردند چنانچه خواجه عبد الله انصارى کتابى بنام منازل السائرین نوشت و برای تصوف نقشه صحیحی کشید .

۵- شعرای این دوره مطالب عرفانی را نیز داخل در شعر نمودند و با زبان عالی شعر و ذوق لطیف خود، اصطلاحات و مطالب عرفان را بیان نمودند ، شعرا چون اهل ذوق بودند و در خائفاها هم میرفتند از اینجهت اشعار آنها جنبه عرفانی پیدا کرد ، اولین منظومه در تصوف را سنائی بنظم در آورده و خاقانی و نظامی هم از او تقلید کردند.

۶- شعرا بتقلید عرفاء که بوعظ میپرداختند، قسمتی از اشعار خود را اختصاص بزهد و نصیحت دادند و این را نیز یکی از فنون شعر و ادب شمرند .

۷- بواسطه تأثیر تصوف و عرفان ، دیده میشود که شعرا در اشعار خود، تمام اقوام و ملل را باتحاد و یگانگی دعوت میکنند و میخواهند بگویند که همه اهل مذاهب خدای را میجویند و همه يك چیز را میطلبند

و اختلاف مال در امور ظاهری است، ما می بیند ایم که مال دیگر، چیز دیگری را می خواهند و آنها هم چون از زبان دل ما بیخبرند و زبان ما را نمی فهمند خیال میکنند که ما هم چیز دیگری را غیر از آنچه آنان می خواهند، میجوئیم و حال آنکه اگر درست بحال هم آشنا بودیم میفهمیدیم که همه طالب يك دلدار هستیم. شیخ بهائی گوید:

مقصود من از کعبه و بتخانه تویی تو

مقصود تویی خانه و بت خانه بهانه

از مظاهر همین معنی یعنی دعوت به اصلاح عمومی و یکرنگی است که

(۱) طالبان حقیقت یعنی کسانی که خدای را میجویند و وصال او را

آرزو دارند سه طایفه انداول متشرعه و اهل دین و مذهب و فقها دوم فلاسفه و حکماء سوم عرفا و متصوفه، هر يك از این سه گروه برای رسیدن بمنظور اصلی خود طریقه ای انتخاب کرده اند.

اهل مذهب و متشرعه بهترین طریقه برای رسیدن به هدف اصلی عمل کردن با احکام دین را میدانند، فلاسفه و حکماء طریق عقل و استدلال را در پیش گرفته اند.

عرفا گویند، عمل کردن با احکام دین مقدمه راه است و عقل و استدلال نیز انسان را بجائی میرساند، پس باید از شریعت شروع کنیم و در طریقت وارد شویم و تمايلات خود را قوی تر گردانیم تا بمرحله عشق برسیم، در این وادی عشق که قدم نهادیم، عشق ما را به معشوق میرساند و آنوقت است که او را بشهود می یابیم و جمال او را مشاهده میکنیم، در طریق عشق صوفی که سالک طریقت است با مصائب و مشقاتی رو برو میشود و کسی که عاشق حقیقی باشد از خطر راه نمی اندیشد و خود را بمقتضود میرساند بعضی شعرا مثل حافظ اول عشق را آسان و آخرش را مشکل دانسته اند چنانکه گوید:

الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلمها

و بعضی از اول آن را صعب و دشوار دانسته و گفته اند، عشق از اول

سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود

شاعر از مسجد بمیخانه سردر میآورد، و از این دوره است که حکایت کعبه و میخانه بمیان میآید و شعرا نسبت به کعبه بی اعتنا میشوند زیرا که عرفاً گویند خدا در کعبه نمیگنجد و مقام او در دل مؤمن است (۱) شعرای متصوف در این دوره با وجود اینکه میخواره نبوده‌اند در اشعار خود تظاهر بمیخوارگی نموده و وصف باده کرده‌اند مانند نظامی که می نخورده ولی توصیف آن را مینماید.

۸ - تصوف و عقاید مذهبی، حماسه‌های ملی را مبدل بحماسه‌های مذهبی نمود و در این دوره شعرا، برای اینکه از این آب و خاک‌اند، دیگر بخود نمیبالند

۹ - در نتیجه فشار متعصبین و گرم شدن بازار ریا، شعرا بطریق مختلف، چه از راه تصوف و چه از طریق شاعری و چه از طریق شوخی و لالاییگری تظاهرات مذهبی را انتقاد کردند، چنانچه ختام مسأله معاد را گاهی بصورت شك و گاهی بصورت تناسخ و یا بصورت انکار قطعی بیان کرده است، صوفیه هم در ضمن (شطحیات) (۲) مطالب خارق‌العاده‌ای که مخالف با مذهب بود اظهار میکردند

۱۰ - از آغاز قرن ششم غزل بمعنی امروزی شروع شد و تغزل و غزلی که در سابق بهم نزدیک بودند از همدیگر امتیاز پیدا کردند

۱۱ - بواسطه عرفان و تصوف، رویه‌مرفته افکار و خیالات مردم

لطیفتر شد

۱ - ترجیع بندها تف که بمطلع از تسوای دوست نگسلم بیوند -
 گرجدا سازیم تو بنده‌ایم، اشاره بهمین بکرنگی واتحاد است و در آن اشعار، عقاید عرفارا بیان مینماید

(۱) شطحیات از شطح بمعنی لبریز شدن است و این اصطلاح عرفا است که در موقع بیخودی حرفهائی بی‌پروا میگفتند

۱۲ - زبان فارسی نیز مستعد برای بیان افکار لطیف گردید
 ۱۳ - بواسطه اختلاف امراء ، و بهم خوردن شوکت سلطنت ، دیگر توجهی بشعرای قصیده سرا نکردند و شعرانیز چون مخاطبی برای شنیدن اشعار خود نیافتند ، از مدیحه سرایی خودداری کردند
 از طرف دیگر چون بعضی شعرای ایندوره شرافت اخلاقی نداشتند و شراخواری نیز بن آنها متداول گردیده بود از اینرو اغلب شعرای بزرگ ، شاعری را ننگ میدانستند سنائی گوید :

ای سنائی چو شرع دادت بار دست از این شاعری و شعر بدار
 و بیشتر شعراء اشعارشان را در نصیحت و موعظت بکار میبردند

۱۴ - بواسطه نبودن حکومت مستقل و وجود هرج و مرج ، بازار هجو رواج یافت و شعرا بهجو و بدگوئی یکدیگر پرداختند (یکی از آنها سوزنی است که هجویات و هزلیات او معروف است)

۱۵ - چون شعرا اوضاع مرتبی نداشتند و هرروز میدیدند که یکی بر تخت می نشیند و چیزی نمیگذرد که تختش واژگون میشود و بیوفائی روزگار را مشاهده میکردند ، از اینجهت دنیا را به چشم بی اعتنائی نگریستند و با اوضاع زمانه اعتمادی نداشتند و در اشعار خود از بی اعتباری دنیا و بیوفائی مردم و عدم بهبود حال ، دم میزدند (۱) چنانچه خاقانی گوید :

خیاط روزگار بر اندام هیچکس

پراهنی ندوخت که آخر قبا نکرد

(۱) از جزوه های تاریخ ادبیات (تقریرات آقای بدیع الزمان

فروزانفر) با تصرف

وقتی شنیده‌ای که وفا کرد روزگار

دیدم بچشم خویش که در عهدمان کرد
در نتیجه نومییدی حس عزالت و گوشه نشینی در آنان پیدا شد
و از خدا میطلبیدند که طوفان نوحی شود و مردم را با خود ببرد
۱۶ - برای اینکه ادبیات فارسی را خوب بدانند ، مجبور بودند
که زبان عربی را نیز خوب بیاموزند ، از این جهت گاهی چنان تحت تأثیر
زبان عربی قرار می‌گرفتند که اشعار آنان سراسر الفاظ عربی میشد ،
انوری و خاقانی و نظامی اشعارشان پر از الفاظ عربی است .
۱۷ - در این دوره منظور شاعر فضل‌فروشی است و مقصودش بیان
احساسات نمیباشد ، از این جهت می‌بینیم که در اشعار این عصر اصطلاحات
علمی زیاد است .

۱۸ - کلمات فارسی بقالب زبان عربی در آمد و کلمات فارسی را
بجمع مکسر جمع می‌بستند و صفت را نیز مطابق با موصوف می‌آوردند .

اختصاصات نثر دوره دوم سلجوقیان و

خوارزمشاهیان

عهد سلجوقی بزبانی کتب بر دوره سابق امتیاز دارد و در موضوعات
مختلف کتاب های بسیاری بزبان فارسی تألیف شده و خصوصیات نثر
این دوره بقرار زیر است :

۱ - جنبه فارسی نثر این کتب بسیار است ولی تا حدی پیچیده
و بر کلمات نا مانوس مشتملست ، ولی در کتب علمی اصطلاحات علمی
را بعربی استعمال کرده اند .

۲ - بواسطه آمیخته شدن عرفان با معلومات این عصر نثر فارسی

لطیفتر و روان تر شده است .

۳ - در این دوره نثر مسجع در نثر فارسی داخل شد و خواجه
عبدالله انصاری اغلب رسالات خود را با مسجع مخلوط ساخت و پس از
او این شیوه در نثر فارسی رواج یافت .

۴ - مختصر نویسی در این عهد بتوسط حسن صباح شروع شد که
مقاصد خود را بطریق لُغَز می نوشت و مردم بایجاز و حسن عبارت او فریفته
میشدند ولی کسی از شیوه او تقلید نکرد .

۵ - در قرن ششم شرفنی پیداشد باین معنی که در نثر مانند شعر
سجعهای مکرر و صنایع لفظی و تکلیفات ظاهری از قبیل متناسب آوردن
الفاظ و غیره را معمول داشتند از این جهت این دوره را بعضی از دانشمندان
دوره نثر فنی نامیده اند^۱

۶ - همانطوری که خود نمائی و فضل فروشی در اشعار پیدا شد در
نثر نیز نویسندگان ، برای اظهار فضل ، تا توانستند کلمات عربی را بکار بردند
و در نثر خود شواهد بسیار از اشعار فارسی و عربی آوردند و در بیان
مطالب ، استدلال از قرآن کریم نمودند و آیات قرآنی توسل جستند و حتی
بعضی فلاسفه برای احترام از سوء ظن عوام و خواص کتب خود را بآیات
قرآنی و احادیث آراستند و این شیوه در کتاب کلیله و دمنه ابوالمعالی
نصرالله بن محمد بن عبدالحمید مشاعده می شود که آنرا شیوه ابوالمعالی
نام نهاده اند .

۷ - استعمال لفظ (آورده اند) است بمعنی حکایت کرده اند .

۸ - کلمات فارسی را بعربی جمع بسته اند .

۱ - مرحوم ملک الشعرای بهار این دوره را در کتاب سبک شناسی دوره
شرفنی نامیده است .*

- ۹ - صفت را با موصوف مطابق آورده اند .
- ۱۰ - در قرن ششم مقامه نویسی پیدا شد که بهترین نمونه آن مقامات حمیدی است (۱)
- ۱۱ - تتبع و تحقیق در زبان عرب و قرآن کریم و نوشتن کتب علمی و تفسیر بر قرآن است مانند کتاب تفسیر ابوالفتوح رازی که موسوم بروض الجنان و روح الجنان و بزبان پارسی در پنج جلد است
- ۱۲ - نوشتن کتابها در علم بدیع است مانند کتاب حدائق السحر رشید و طواط، تحلیل در شعر نیز در این دوره متداول گردید که عبارت شعر را در ضمن نثر حل میکردند یا مصرع و لنگه ای از شعر را در نثر می آوردند .

سبك اشعار دوره دوم سلجوقیان و خوارزمشاهیان

- سبك دوره دوم سلجوقی را آخرین دوره سبك خراسانی میدانند زیرا بعد از آن سبك عراقی پیدا میشود ، تفاوت هایی که این سبك با سبكهای پیش دارد بدینقرار است .
- ۱ - احتراز از اوزان و بحر های مشکل
- ۲ - سعی در روان بودن اشعار و احتراز از سخته های قبیح در اشعار
- ۳ - داخل شدن علوم و اصطلاحات علمی در قصائد و اشعار است
- ۴ - از بین رفتن لغات قدیم فارسی و داخل شدن لغات فراوان

(۱) مقامه بمعنی مجلس گفتن و موعظه بر منبر یا بر سر انجمنها است . و روایات و افسانه هایی که با عبارات مسجع و مقفی و آهنگ دار نویسند نیز مقامه گویند

عربی در اشعار

۵ - از بین رفتن زحافات شعری

۶ - پیدا شدن صنایع بدیعی و متعدد بودن شعر را در استعمال آنها و بخصوص در استعمال کنایات و استعارات و ایهام و تجنیس اصرار زیادی داشته اند، همین بکار بردن ایهام و کنایات بود که موجب پیدا شدن سبک خاقانی و بعدا باعث پیدا شدن سبک هندی گردید

۷ - مراقبت در فصاحت و بلاغت و عدم تکرار اسماء و افعال در

اشعار .

۸ - پیدا شدن قصاید مردف مخصوصا با ردیف های اسمی

۹ - پیدا شدن صنعت سؤال و جواب در اشعار

شعرائی که این سبک دوره دوم سلجوقی را بوجود آوردند عبارتند از : انوری و سید حسن غزنوی و عمادی شهریار که اشعار او بینهایت لطیف است در یکی از بهاریه ها اشعار لطیفی در سؤال و جواب دارد که بعضی از ابیات آن را برای نمونه مینویسیم.

دی بتمنای دوست خیمه بیای زدم

تا بکف آرم گلی از رخ او یادگار

پیش شکوفه شدم ریختن آغاز کرد

گفتمش این چیست ؟ گفت قاعده روزگار

لاله در آمد بیباغ رنگ قبا چون عقیق

گفتم خون است ؟ گفت خاک در شهریار

دیگر از شعرای این دوره ادیب صابر ترمذی است (۱) که

(۱) ترمذ بفتح تاء و کسر میم یا ترمذ بضم هر دو شهری است

بزرگ در کنار جیحون

سبك نوى بوجود آورد و اشعار او غالبا روان و شيوا است بعضى از اشعار او اينست

شب آدينه و من مست و خراب عاشقى در سرو در دست شراب
مر مرا شنبه و آدينه يكي است كه چنين ديده ام از عشق صواب
عاشق و مست و خرابم چكنم ؟ عاشق آن به كه بود مست و خراب
رشيدى سمرقندى و عميق بخارائى و رشيد الدين و طواط
نيز از مجدد دين سبك سلجوقى ميباشند - رشيد الدين و طواط سبك دوره
سلجوقى را بحد كمال رسانيد و اشعار او مجموعه اى از صنايع بديعى
است و اولين كسى است كه علم بديع را بزبان پارسى نوشته ، كتابى
در علم عروض نيز دارد .

سبك عراقى

در اواخر دوره سلجوقى سبك اشعار روى بلطافت نهاد ، و صنايع
لفظى منجر بتصرف در معنى گرديد ، معانى لطيف بوجود آمد و در نتيجه
سبكى پيدا شد كه چون پيشقدمان اين سبك ، شعراى عراق بودند آن
را سبك عراقى مينامند .

اصطلاحى كه براى فرق بين سبك خراسانى و سبك عراقى بكار
ميبرند اينست كه ميگويند سبك خراسانى داراى فخامت است يعنى بلند
و بزرگ قدر است و سبك عراقى داراى دقت و رقت است يعنى معانى آن
لطيف و الفاظ آن نماينده آن معانى لطيف ميباشد

سبك عراقى هم از حيث لفظ رقت داشت ، و هم از حيث معنى
همانطورى كه سبك خراسانى هم از حيث لفظ فخامت داشت و

هم از حیث معنی، فخامت اشعار خراسانی يك قسمت مربوط به انتخاب الفاظ فصیح و لغات قدیم فارسی و قسمت دیگر مربوط به موضوع سیاسی و اجتماعی بود که در فخامت معنوی ادبیات آن عصر تأثیری بسزاداشت پیشرفت و فتوحات محمود غزنوی و ثروتهای فراوانی که از قبل او بمردم میرسید و بخششها و صلّه‌های گرانهای او بشعرا، موجب نخوت ملی و سرافرازی مردم بود، این بی‌نیازی و بر خورداری از نعمت باعث شد که اشعار آن دوره فخامت داشته باشد یعنی نماینده علو همت و استغنائی طبع و نخوت گویندگان باشد.

اینکه میگوئیم اشعار خراسانی فخامت دارد یعنی نمایند: بلند همتی و بی‌نیازی و عزت نفس و غرور و نجوت شعرا میباشد

شعرا در دوره خراسانی خود را عزیز و محترم می‌شمردند و حس ملیت آنها هم قوی بود، قدرت و مناعت آنها از اشعارشان بخوبی هویدا است اما در دوره سلجوقیان پس از مرگ سلطان ملک‌شاه و قتل خواجه نظام‌الملک، آن عظمت و اقتدار سیاسی و اجتماعی خلل پذیرفت، اختلاف دولتهای کوچک ایران از قبیل خوارزمیان و غوریان و غزنویان، سلاجقه عراق و خانان ترکستان از یکطرف و بسط و نفوذ زبان عرب و ادبیات عربی در میان مردم از طرف دیگر و تألیف کتب بدیع و سایر کتب که تقلید از عربی بود باعث تغییر سبک گردید، پیشرفت حوزه‌های تصوف و عرفان هم باین تغییر کمک نمود و در نتیجه سبک عراقی پیدا شد عراقیه بواسطه تسلط خلفای بغداد و پیروی سلاجقه از سیاست آنها کبر و مناعت خود را از دست دادند، سلاجقه نیز ملیت را تقویت نکردند، افتخارات و فتوحاتی هم در بین نبود، فتنه و آشوب داخلی هم وجود داشت و شعرا نیز نروتنی نداشتند، از اینجهت جنبه مادی و روحی و اجتماعی آنها ضعیف

شد ، بناچار ادبیات و شعر نیز رو بضعف نهاد
در اشعار شعرای این دوره دیگر حماسه‌های ملی وجود ندارد
و بجای نخوت و استغناء و بلندی همت ، گله از روزگار و شکایت از اوضاع
در اشعار آنان مشاهد میشود

کسانی که سبک عراقی را بوجود آوردند چند نفر از شعرای
بزرگ دوره دوم سلجوقی میباشند مانند نظامی گنجوی ، خاقانی شروانی
ظهیر فاریابی .

اولین شاعری که او را پیشآهنگ سبک عراقی میشمارند کمال الدین
اسمعیل اصفهانی است ، قصیدای در توصیف برفی که گویند در همدان
آمده و چندین هزار قشون را تلف کرده است گفته که از حیث لطافت
معنی و رقت و دقت مضامین نمونه کاملی از اشعاری است بسبک عراقی
سروده شده و این چند بیت از آن قصیده است .

هرگز کسی نداد بدینسان نشان برف
گوئی که لقمه ایست زمین در دهان برف
مانند پنبه دانه که در پنبه تعبیه است
اجرام کوههاست نهان در میان برف
ناگه فتاد لرزه به اطراف روزگار
از چه ؟ ز بیم تاختن ناگهان برف
گشتند ناامید همه جانور ز جان
با جان کوهسار چو پیوست جان برف
چاه مقنّع است همه چاه خانه ها
انباشته بچوهر سیماب سان برف
این قصیده طولانی و سراسر مضامین لطیف و دقیق است و همچنین

باقی قصاید او دارای مضامین بسیار لطیف است و غزلهای نیکوئی هم سروده که میتوان آنها را جزو غزلهای خوب فارسی شمرد
در دوره خوارزمشاهیان اتفاق دیگری هم افتاد که بکلی سبک خراسانی را از بین برد و سبک عراقی را قوت بخشید و آن واقعه چنگیز و حمله او بایران بود، چنگیز و اعقاب او بقدری خون ریختند و مخصوصاً در خراسان بقدری کشتار کردند که حق چنان بود بعد از آن همه قتل‌عام‌های ایرانی باقی نماند تا چه رسد باینکه کسی بزبان فارسی شعر بگوید

اختصاصات سبک عراقی

از جمله اختصاصات سبک عراقی خالی بودن آن است از اختصاصاتی که در سبک خراسانی وجود داشت و بطور کلی (اندر) در این سبک، تخفیف یافته و در همه جا (در) استعمال شده
کلمات (اندر، بر، اندرون، درون) که در سبک خراسانی وجود داشت در سبک عراقی وجود ندارد

۲- لغات فارسی قدیمی نیز در اشعار شعرای این دوره دیده نمیشود و در عوض برای فضل فروشی بقافیه پردازی و نکته سازی و مغلط گوئی میپرداخته‌اند

بجای حماسه های ملی حماسه مذهبی پیدا شد و اشعار، از آن عظمت و جلال که داشت افتاد

۴- دیگر از اختصاصات این سبک، تأثیر تصوف و عرفان است در اشعار که شعر اصلاحات عرفانی را در شعر بکار بردند و شعر را لطافتی بخشیدند
۵- داخل شدن اصطلاحات علمی در شعر است، بطوریکه اغلب شعر را

مانند خاقانی و نظامی و انوری، از تمام علوم استفاده کرده و اصطلاحات علمی را در اشعار خود آورده‌اند

۶- رواج غزل است که در دوره‌های سابق باین زیادی نبود و عات رواج آن هم این بود که مردم بواسطه معاشرت با عرفه، با ذوق شده بودند و باین گونه اشعار بیشتر توجه داشتند.

۷- بیشتر اشعار این دوره بیان احساسات نیست بلکه نماینده فضل و هنر شاعر است که می‌خواهد معلومات و فضل خود را بوسیله اشعار نشان دهد

۸- داخل شدن لغات فراوان عربی است در اشعار

۹- آوردن تشبیه‌های غیر محسوس و استعمال کنایات و استعارات و ایهام در اشعار است که سبک عراقی را بوجود آورد

۱۰- مدیحه‌سرایی در این دوره از روی ایمان نبوده و شعر امانظورشان ادای وظیفه و یا گرفتن صله بوده است

اغلب اشعار این دوره در حدود فهم مردم نیست، زیرا از بس کنایات و استعارات و تشبیهات غیر محسوس و اصطلاحات علمی را بکار برده‌اند، همه کس آن اشعار را نمی‌فهمد

۱۲- دامنه موضوعات شعری وسیعتر بوده و شعرا موضوعات مختلف را بشعر در آورده‌اند و در این دوره انواع شعر از قبیل مثنوی، غزل، رباعی، ترجیع بند و ترکیب بند، قصیده وجود داشته است

ادبیات دوره مغول و تیموریان

از قرن هفتم بعد، اخلاق و علوم و ادبیات ایرانیان رو بانهطاط و پستی نهاد، و علت اساسی آن هم حمله قوم وحشی مغول بود، هر چند که از

اواخر عهد اسلامی ایران مورد تهاجم قبایل غیر متمدنی مانند اعراب و ترکان نیز قرار گرفته بود ولی حملهٔ هیچیک از آنها مانند حمله مغول، ضرر بتمدن ایران وارد نداشت، درست است که اعراب حمله بایران کردند ولی چون کتاب دینی آنان که قرآن باشد، آنها را رحم و عطوفت دعوت میکرد و آنها مسلمان و تابع احکام قرآن بودند، بناچار تا اندازه‌ای رحم و عطوفت داشتند و دشمن تمدن نبودند و هیچ شهری را قتل عام نکردند، قصد اعراب آدم‌کشی و خونریزی نبود بلکه آنان مقصدی عالیه داشتند که آن عبارت از تبلیغ دین اسلام و توسعهٔ ممالك اسلامی بود، چنانچه اگر کسی مسلمان میشد جان و مال و ناموسش محترم بود و کسی از مسلمین متعرض او نمیشد.

ولی بر عکس این جمعیت مغول بشریت را محترم نمیشمردند و باموجودات زنده گویا طرفیت داشتند.

فرق دیگری که بین حمله اعراب و مغولها بود این بود که حمله اعراب تمدن ایرانرا از بین نبرد بلکه پس از مدتی تمدن ایرانیان از لحاظ جنبه دینی و علمی زیاده‌تر شد و نتیجه آن توسعه معارف و علوم اسلامی بود ولی مغولها، آشیانه علم و معرفت و تمدن را ویران ساختند و هر سرزمینی که مهد علم و اخلاق و ذوق و ادبیات بود خراب کردند و اموال مردمرا بتاراج بردند و افراد آنرا نیز از دم تیغ گذرانیدند، شهر نیشابور واکه مرکز علم و ادب بود با خاک یکسان ساختند و بلخ و هرات و مرود را نیز ویران نمودند.

عامل این همه خرابیها شخصی بود بنام چنگیز که در تواریخ او را تمو چین خوانده‌اند.

در حدود سال ۵۳۵ هجری در ترکستان شرقی و ماوراءالنهر قبایلی بودند بنام قره ختانیان که مذهب بودائی داشتند و سد بزرگی

بین ممالک خوارزمشاهی و مغول محسوب میشدند و گاهی سلاطین اسلام نیز از آنان کمک می گرفتند.

سلطان محمد خوارزمشاه در سال ۶۰۶ آنها منقرض کرد و این سد مهم را شکست، و در همان موقع متفکرین و بزرگان دربار از این سوء سیاست سلطان محمد اندوهناک شدند.

کشورهائیکه بدست سلطان محمد افتاده بود، هوا خواه سلطنت او نبودند و مردم آن کشورها کینه زیادی از او در دل داشتند،^۱

محمد خوارزمشاه خود نیز سفاک و خونریز بود چنانکه گویند بزرگان سمرقند را مانند گوسفند میکشت، رجال و بزرگان دربار او هم با کفایت نبودند و با خاینه بغداد هم رابطه خوبی نداشت و با عرفا و صوفیه هم ضدیت میکرد، بنابر این زمینه خوبی برای موفقیت دشمن فراهم شده بود و چنگیز بزودی موفق شد و قشون سلطان محمد را درهم شکست، زیرا که قشون او هم فداکاری نکردند.

چنگیز با حد اقل دویست هزار نفر لشکر بایران حمله نمود و آنچه بایست بکند کرد.

سلطان محمد هم پس از چندی، عاقبت در جزیره آبستون بدون کفن مرد. (در ۴۷ سالگی و در سال ۶۱۷)

جلال الدین پسر سلطان محمد قریب نه سال در مغرب و شمال ایران کوشش های مردانه کرد ولی چون ایوبیان و سلاجقه آسیای صغیر با او مخالف بودند کاری از پیش نبرد و سرانجام پس از دو سال سرگردانی درهند، عاقبت در سال (۶۲۸) عمرش پایان رسید، پس از مرگ جلال الدین ایران یکسره تسلیم مغولها شد که تا سال ۶۴۳ در ایران حکومت داشتند.

۱ - از تقریرات آقای بدیع الزمان فروزانفر با تصرف و اختصار.

در سال ۶۵۳ هـ لاکو خان مغول بفرمان برادر خود منکوقاآن از جیحون گذشته و بایران آمد و بقلع و قمع ملاحده (اسمعیلیه را ملاحده نیز گویند) پرداخت چنانچه در تواریخ نویسند (۱) در تون و توابع آن که مرکز اسمعیلیه بود قتل عام کرد و پس از آن ببغداد رفت و پس از مختاربات مستعصم عباسی بخدمت او آمد و او در مدت دوازده مستعصم و چهار فرزندش را بالشراف خاندان عباسی بقتل رسانید. در بغداد غده زیادی را بقتل رسانید (عده آنها را در بعضی تواریخ، يك ملیون و هشتصد هزار و در بعضی کتابها هفتصد هزار نفر نوشته اند) گویند در بغداد هر قدر کتاب بدست مغول افتاد در دجاء ریختند بطوری که آب دجله بالا آمد، هلاکو در سال ۶۶۳ وفات یافت.

در فاصله سالهای ۷۳۶ تا ۷۷۱ امرای متعددی از قبیل آل جلایر و سرداران و بعضی از خانان مغول (در مازندران) و آل مظفر در فارس و یزد و کرمان حکومت میکردند که بعداً آنها را امیر تیمور بتدریج منقرض کرد، این مدت سی و پنج سال، دوره فترتی محسوب میشود، در زمان هلاکو و خاندانش کارداران و عمال او ایرانی بودند، شمس الدین و عطا ملک جویینی از وزرای کارداران دوره مغول بودند که بشعرا و ادباء محبت میکردند و بسعدی شاعر شیرین زبان شیرازی محبت زیادی داشتند.

در زمان مغول ایرانیها کارها را بدست گرفتند و کم کم این قوم وحشی را راغب بتمدن نمودند و حتی در مغولستان نیز نفوذ پیدا کردند (۲) چنانکه آثار ایرانی در کتیبه های مغول هنوز موجود است

(۱) در کتاب (لب التواریخ) نویسد

(۲) از جزوه های تاریخ ادبیات (تقریرات آقای بدیع الزمان)

بر اثر مساعی رشیدالدین فضل الله و ایرانیان یاسای چنگیزی را نسخ و قانون دیگری برای کشور وضع کردند و آنرا یاسای غازانی نامیدند و یکی از آن قوانین، قانون مرور زمان و دیگری قانون اتحاد اوزان است (کویا سنک تبریز از همان زمان باشد)

ایرانیها این قبایل وحشی را که زبان فارسی هم نمیدانستند، طرفدار علم و معرفت کردند، چنانچه عده ای از خانان مغول در اثر همین آشنائی بعلم و معرفت مسلمانان، شدند (از قبل سلطان احمد و غازان خان) و پس از مسلمان شدن بناهای خیر چون مسجد و مدرسه ساختند و بیشتر این کارها بواسطه جدیت خاندان جوینی و خواجه نصیرالدین طوسی انجام گرفت

منکو قاآن در صدد برآمد که رصدخانه ای بسازد و زیجی ترتیب دهد، باعلامای ایرانی مغولستان در این امر مشورت کرد. گفتند کسی از خواجه نصیر شایسته تر برای این امر نیست، از اینجهت سفارش کرد که او را آزاد کنند و بمغولستان بفرستند

گویند وقتی خواجه را بحضور آوردند از او پرسید خواجه را میشناسی؟ خواجه سکوت کرد، علماء گفتند او خود، خواجه نصیر است هلاکوی اوقاف بغداد و ایران را باو واگذار کرد، او هم از این امر استفاده کرد و خدمات شایانی بعلم و ادبیات نمود و کارهایی که او انجام داده بدینتقرار است

۱- کتابهای زیادی در نجوم و ریاضیات تألیف نمود

۲- علمای مبرز را جمع آوری و بایلخان مغول معرفی کرد و برای آنان راتبه و وظیفه معین نمود

۳- در جمع آوری کتب زحمت کشید و کتابخانه مهمی در مراغه
تأسیس نمود و دستور داد نویسندگان عده زیادی از کتب را استنساخ نمایند
۴- رصدخانه مراغه را تأسیس کرد و دستور او هر قدر از آثار
ریاضی در قلعه ملاحظه بود بمراغه بردند

مغولها بوسیله ایرانیها کارهای مهمی انجام دادند، گویند: زن
او کنای قآن در بخارا مدرسه‌ای تأسیس کرد که روزی هزار طالب عالم در
آمد و شد داشتند

غازان خان در اطراف مرقد خود سه مدرسه برای اهل علم و سادات
و عرفا ساخت و یک بیمارستان هم بنا نمود، بعضی از آنها را گویند که در
اردو گاه بشکل مدرسه، خیمه‌ای برپا میکردند و آنرا مدرسه سیاره
مینامیدند، علمای بزرگی در این مدارس درس میگفتند و یکی از آن مدرسین
علامه حلی بوده است (۱)

در دوره مغول دو چیز خیلی ترقی کرد، یکی تاریخ نویسی بود،
دیگر، ساختمان و کاشی کاری و نقاشی و تذهیب

چون خانان مغول بنژاد خود اهمیت میدادند از اینجهت تاریخ نویسان
بزرگی مانند عطا ملک جویینی (مؤلف کتاب تاریخ جهانگشا) ابو عمر
عثمان منهاج بن محمد جوزجانی (مؤلف کتاب طبقات ناصری) و
رشید الدین فضل الله همدانی (مؤلف کتاب جامع التواریخ) و شهاب الدین
عبدالله شیرازی ملقب بویصاف الحضرة (مؤلف کتاب معروف و صاف)
در این دوره بتألیف کتب تاریخ پرداختند و کتابهایی که در این نوشته شده
مهمترین کتابهای تاریخ ایران است .

نظر بعلاقه‌ای که مردم بدین مذهب و بدعوات داشتند، تعلیم

(۱) از تقریرات آق‌ی بدیع الزمان فروزانفر

و تعلم بالنسبه عموميت داشت و با اينكه افراد بسياري تلف شدند و تمام كتب يا سوخته شد يا از بين رفت ، باز مردم علاقه مند تا توانستند آنها را نگهداري كردند و مخصوصاً در قسمت جنوب ايران و فارس بواسطه حسن تدبير اتابكان فارس ، آنحدود از تاخت و تاز مغول بر كنار بود و كتابهاي علمي و ادبي آنجا از آسيب حوادث محفوظ ماند ، بسياري از دانشمندان مخصوصاً عرفا ، معلومات خود را سینه بسینه محفوظ ميداشتند ، هر عالم و عارفي درس را بشاگرد مي آموخت ، او هم همان درس را براي ديگران تقرير ميكرد ، بنا بر اين بعضي از علوم كه مدون نبود ، در سینه ها محفوظ ماند ، گویند كه غازان خان از علم و هنر حمايت ميكرد و بفقراء و مردمان صالح بخشش بسيار مينمود و از يكطرف توجه مخصوص بصنایع ظریفه و حرفه ها و علوم طبيعي و مخصوصاً بفن معماری داشت و از طرف ديگر نسبت بعلوم هيات ، شیمی ، معدن شناسی ، ذوب فلزات و علم النبات و غيره نیز عنايت خاصي مبذول ميداشت ، و در علم تاريخ و انسباب مغول بصيرت كامل داشت و علاوه بر زبان مغولي كم و بيش بزبان فارسي و عربي و چيني آشنا بود ، غازان خان مكان قبر خود را قبل از تعيين نمود و براي بنای بقعه و گنبد آن مقدار هنگفتي خرج كرد و در گرد آن خانقاهي براي صوفيان و مدرسه اي براي طلاب شافعي و حنفي و مریضخانه و كتابخانه و رصدخانه و دارالتعليم مهيا نمود و منزلي براي سادات و سقاخانه و ابنيه خيريه ديگر در آنجا برپا كرد (۱)

بعضي علما كه در دربار مغول تقرر و مكاني داشتند نيز بخاندان جويني تاسسي كردند و تا توانستند از ترويج علوم و تاليف كتب و جانبداري

(۱) از كتاب (از سعدی تا جامی تاليف پروفيسور ادوارد برون)

از دین و مذهب کوتاهی نکردند ، یکی از آنها همان خواجه نصیر الدین طوسی است که علاوه بر خدماتیکه بواسطه در اختیار داشتن موقوفات بغداد ، علماء و دانشمندان و فرهنگ ایران کرده بود ، خدمات مهم زیر را نیز انجام داد .

۱- اینکه يك دوره کتب ریاضی را بازبان ساده نوشت و در دسترس طالبان علم گذاشت .

۲ - فلسفه بوعلی را رواج داد

۳- جنبه علمی مذهب شیعه را تقویت کرد و چندین کتاب راجع بعلم کلام و مذهب شیعه نوشت .

۴ - کتابهای زیادی بفارسی تألیف کرد از قبیل کتابهای اخلاقی و ریاضی و منطق و عروض و نجوم و غیره .

۵- شاگردان دانشمند مشهوری را چون نجم الدین و قطب الدین شیرازی (مؤلف کتابهای درة التاج و تحفة الشاهیه و شرح حکمة الاشراق و شرح قانون ابن سینا) تربیت نمود .

در دوره مغول علوم ریاضی و اخلاق و تاریخ و عروض و قوافی و تفسیر قرآن و تصوف و عرفان و نجوم و ادبیات رواج داشت و نویسندگان راجع باین علوم کتابها تألیف کردند که هنوز کتابهای آنها مورد استفاده عموم دانشمندان میباشد

تصوف در دوره مغول

در این دوره طریقه تازه ای در تصوف وارد شد که تا کنون در تصوف ایران سابقه نداشت

و آن طریقه ای بود که محیی الدین عربی مؤلف کتاب مخصوص الحکم اختیار کرده بود ، از قرن چهارم بعد عرفای ایران طریقه ای که داشتند

مخالف با روش و طریقه فلاسفه بود ، زیرا فلاسفه اهل استدلال و منطق بودند و از علم گفتگو میکردند و عرفا از عشق دم میزدند و اهل دل بودند علم با عقل سر و کار دارد و عشق با احساسات و دل

چنانچه سابقاً دانستیم عرفا مخالف با فلاسفه بودند و جنك عقل و عشقی که ادباء با بیانات عالی شعر و ادب با تعبیرات مختلف بیان میکردند اشاره بهمین اختلاف فلسفه و عرفان بود

عالم کسی است که از روی دلیل بجهتایق پی میبرد و عارف کسی است که حقیقت را بمعاینه و مشاهده دیده است پس بین عالم و عارف فرق بسیار است و عقل و عشق با هم آشتی پذیر نیستند یکی از شعرای معاصر گوید

عقل را با عشق صلحی در میان افتد ! نیفتد

صحبت سنك و سبوخواهی که ساز آید . نیاید

ولی محیی الدین عربی تصوف را جنبه علمی داده و از طریق فلسفه و تأسی با اهل حکمت عرفان را بیان کرده است

شاگرد محیی الدین موسوم بصدر الدین قونوی نیز تحریراتش که در عرفان است یکسره علم و حکمت است و حرفهای او و استادش بیروح و ناسودمند است بعضی شعرای صوفی مشرب مانند فخر الدین عراقی ، نیز از این سرچشمه های تصوف علمی سیر آب گشته و بهره مند شده اند .

مولوی و عرفان

تنها کسی که توانسته در تمام مدت این شش قرن ونیم که از هجرت میگذرد حق مطلب عرفان و تصوف را بیان کند مولانا جلال الدین بلخی معروف برومی است .

مولانا جلال الدین در آغاز روش زهد و فقر و ریاضت را داشت و روزها را بقیل و قال مدرسه میگذرانید، طالبان علم و اهل بحث و نظر بروی گرد آمده و خلق مفتون و شیفته او بودند و او را پیشوای دین میخواندند ولی ناگهان آفتاب وجود شمس تبریزی بروی درخشیدن گرفت و او را سرا پا نور آفتاب گردانید، تاریکیها ازدلش برطرف شد و زندگانش تغییر کرد و دست از ارشاد و تعلیم و تعلم برداشت و بدامن شمس تبریزی درآویخت و آن استاد مدرسه شاگرد وار در خدمت استاد عشق زانو زد و قریب چهل روز یا بیشتر با شمس تبریزی بخلوت نشست و در بروی آشنا و بیگانه بیست و با آنکه زاهدی بود که هر سه روز یکبار روزه گشادی، چون آفتاب حقیقت شمس بروی تافت و او را براهنمائی برگزید باشارت او بسماع در آمد، و آن حالات و تجلیات که از پرهیز وزهد میدید، در صورت سماع بر او جلوه گر گردید.

چون مستغرق در بحر وجود شمس گردید از یاران برید و بدو پیوست، یاران و شاگردانش دیگر به پیشوائی او رضا ندادند و او را بلاابالی گری منسوب داشتند ولی مولانا دلش از این تعنت و سرزنشها آسوده بود و از کسی اندیشه نداشت و بمضمون

دست در دامن مردان زن و اندیشه مکن

هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش
بی پروا، پروانه وار خود را بآتش محبت شمس میسوخت و بگفتار آنان
وقعی نمینهاد بلکه ملامت آنها آتش عشق او را تیزتر میکرد

عاقبت شمس تبریزی از ملامت و سرزنش مردم بستوه آمد و از قونی، بیرون رفت - مولانا سخت پریشان شد و غزلهایی آتشین که حکایت از سوز درون و التهاب عشق میکرد برای شمس فرستاد که همه شب تو

از آتش فراق میسوزم و بی حضور تو سماع را بر خود حرام کرده و غزلی
بی تو نگفته‌ام، عنان را بدین سوی پرتاب تا جان رفته بتن باز آید
پس سلطان ولد فرزند خود را با بیست تن از یاران برای آوردن شمس
بدمشق فرستاد، آنان نیز در دمشق بخدمت شمس رسیدند و هم خواهش
مولانا را پذیرفت و عازم قونیه گردید، سرانجام دشمنان بجهد بازار شمس
برخواستند او هم ناگهان غیبت نمود و دیگر او را نیافتند

عشق بنیاد سوز شمس آتشی در خرمن وجود مولانا زد و او را از
آنچه مایه بدبینی و کینه توزی بود، فارغ گردانید و پرده غیریت را از پیش
چشم او برداشت و چشم حقیقت بین او را روشن گردانید.

از آن پس همه مردم را از هر فرقه و ملتی بودند بیک چشم نگر بست
و در زندگانی او اصل صالح و سازش با تمام ملل و مذاهب بر قرار گشت و
با همه یکی گشت و در این اشعار که میگوید.

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنک شد
رنگ را چون از میان برداشتی موسی و فرعون کردند آشتی
عقیده خود را بیان کرد که چون رنگ غیریت که خود بینی و غیر
بینی و اعتبارات است از میان برداشته شود و این لبایهای مختلف دین و مذهب
و آئین و نژاد و قومیت از پیکر جان بدر آید آنوقت معلوم میشود که
همه یک رنگ میباشند و یک نور وجودیش نیست که از دریچه‌های مختلف
تأیید و بصورت‌های گوناگون جاوه گر شده است.

مولانا را جذبه عشق چنان گرفتار کرد که دست از زهد و فقر
برداشت و فهمید که فقر، بیچارگی و بیچارگی نیستی است، فقیر چه دمیکند
تا بلکه راه جوید ولی عاشق واصل است و روح او بامعشوق یکی است،

پس عقیده او اینست که باید دست بدامن عشق زد تا کامیابی حاصل شود .

اساس تصوف مولانا در اینست که باید شخص انسان کامل را بشناسد ، و اختیار خود را بدست او دهد ، و قتی که شخص انسان کامل را شناخت و خود را در اختیار او گذاشت ، انسان کامل هم وظایف او را معین مینماید و او را سیر میدهد تا بمقصود برساند .

بنابر این در مذهب مولوی فقر و تجرید معنی ندارد ، زیرا فقر و تجرید رنجهای قبل از مقصود است ، و قتی انسان بمقصود رسید ، دیگر احتیاج برنج و زحمت ندارد .

سبک مولوی در اشعار و مطالب عرفانی اینست که مطالب را ساده و آسان و مطابق فهم و ذوق مردم بیان نماید از این جهت میبینیم که در ضمن اظهار مطالب بقصه و حکایت و تمثیل میپردازد و ولی پیوسته اظهار میکند که بظاهر قصه و حکایات فریفته نشوید و باطن آنها را بجوئید .

در اشعار مولوی هیچگونه قید و تکلف و صنایع بدیعی و جنبه فنی نیست زیرا که او منظورش بیان و ارشاد است نه شاعری و سخن پردازی و بطور کلی اشعار مولوی زاده هجوم عشق است و تمام قوای او در تأثیر عشق در آمده حتی زبانش ، چنانچه میتوان گفت « عشق است که بزبان مولوی سخن میگوید »^۱

نثر دوره مغول و تیموریان

همانطوریکه علوم و ادبیات دفعه^۱ بظهور نمیرسد و حصول آنها تدریجی است

۱- از قسمت های مختلف کتاب (تحقیق در احوال و زندگانی مولانا جلال الدین) تألیف آقای بدیع الزمان فروزانفر استاد محترم دانشگاه و از تقریرات ایشان با تصرف و اختصار .

بهمین ترتیب انحطاط و از بین رفتن آنها نیز تدریجی میباشد و سالها طول میکشد تا علومی تنزل یا ترقی نماید، بنا براین میبینیم تا يك قرن پس از هجوم مغول سبك معمول در قرن ششم از حیث نظم و نشر در علوم و ادبیات باقیمانده و نویسندگان و فضلاء ایران دوره همه مقلد فضلاء قرن ششم میباشد، چنانچه سبك كتاب تاریخ جهانگشای جوینی که در ۶۵۸ تألیف یافته با تاریخ و صاف که در حدود ۷۳۸ نوشته شد، دنباله همان سبك قدیمی محسوب میشود.

در این دوره سبك نویسندگی مانند سبك شعر تنزل فاحش یافت و همانطوریکه در اشعار سلاست و رقت جایگزین جزالت و فخامت گردید، نشر هم غیر طبیعی و مصنوعی شد، و نویسندگان بافاظی پرداختند و کلمات دشوار عربی و عبارات مشکل بیهی و حشو و زوائد و تشبیهات نازوا و مبالغه‌های بیجا مرسوم شد، و مطالب را با استعاره و کنایه و مجاز و طول و تفصیل ادا کردند، کتب تاریخی نیز تابع همین اصول فاضلی شد، چنانکه در کتاب تاریخ و صاف و تاریخ معجم خصوصیات مذکور مشاهده میشود.

در عین حال بعضی از نویسندگان هم بودند که بهمان سبك قدیم چیز مینوشتند.

یکی از خدمات مغولها این بود که بعضی کتابها بدستور آسان بفارسی ترجمه شد و این رسم و قاعده در دوره تیموریان و صفویه نیز برقرار گردید، چنانچه در آن دوره‌ها هیچ علمی از علوم نبوده که بفارسی ترجمه نشده باشد.

اینک خصوصیات نشر بعضی از کتب فارسی این دوره را باختصار بیان مینمائیم.

۱ - کتاب نفقة المصدور تألیف نورالدین محمد بن احمد نسوی ، وزیر جلال الدین خوارزمشاه که در بیان وقایع سلطنت جلال الدین در مابین سالهای (۶۳۷ - ۶۳۲) نوشته است

در این کتاب در استعمال الفاظ افعال قدیمی بیشتر از سایرین توجه داشته و از هر حیث با نثر کلیده (ابوالمعالی) شبیه است ، سجعهای پیاپی ندارد ، ولی از صنایع بدیعی و تکلفات غیر ضروری هم خودداری نکرده است .

۲ - کتاب مرزبان نامه که در اصل بزبان طبری و مؤلف آن ، مرزبان بن رستم بوده و سعدالدین وروانی آن را بزبان دری در آورده است ، سبک این کتاب مانند سبک کلیده و دمنه است و از آوردن سجعهای پی در پی احتراز کرده است .

۳ - مرصع العباد تألیف نجم الدین دایه که یکی از مشایخ صوفیه و از پیروان نجم الدین کبری میباشد ، این کتاب نفیس در تصوف و اخلاق است .

نثر این کتاب در بعضی موارد بشیوه نثرهای ساده علمی قرن ششم نوشته شده و در بعضی جاهای از آن کتاب نثرهای مسجع مانند رسائل خواجه عبدالله انصاری دیده میشود و در خلال نثرها هم گاهی آیات و احادیث و اخبار را نیز ذکر کرده است

۴ - کتاب المصحح فی معایر اشیاء المصحح تألیف شمس الدین محمد بن قیس رازی است که در سال ۶۱۴ نوشته ، هر چند که این کتاب از کتابهای علمی بشمار میرود ولی از جهت ابداع معانی لطیف و تجسم خیالات ، جزو کتب ادبی بشمار میرود و از حیث جزالت و استواری بنیان عبارات ، آن را میتوان در عداد کتابهای نثر خوب قرن ششم قرار داد

عبارات او از تکلفات و از سجعهای مکرر خالی است
 ۵ - کتاب تاریخ جهانگشا تألیف عظاملك جوینی (۶۸۱ - ۶۲۳)
 عبارات او مختلف است در بعضی جاها عبارات روان و لطیف دارد و در
 بعضی موارد بسجع و موازنه و استدلال از قران و احادیث و شواهد
 و امثال پرداخته و از استعمال لغات منوایی، خودداری نکرده است

نثر سعدی

از سعدی سه گونه نثر باقیمانده که نماینده شیوه‌های مختلف عصر
 او است .

۱ - نثری که بسبك متداول عصر خود نوشته و دنباله همان شیوه
 ابوالمعالی و جوینی میباشد .

۲ - شیوه خواجه عبدالله انصاری است

۳ - شیوه خاص خود سعدی است .

استادی و هنر نمایی و چابکدستی و مهارت سعدی را از کتاب
 گلستان میتوان فهمید

گلستان يك نوع مقامه نویسی خاصی است که آن را چون مقامات
 حمیدی تقلیدی نوشته و مقامات او سراسر ابتکار و اختراع است
 با آنکه کتاب گلستان نثر مسجع است ولی يك سجع متكلف و
 ناروا ندارد و تمسّع و تکلف را در آن راه نیست و سجعهای او مانند
 آب روان است چون « نه هر که بقامت مهتر، بقیمت بهتر - و توانگری بهتر
 است، نه بمال، بزرگی بقتل است نه بسال »

هر جا که خواسته استدلال بآیات قرآنی نماید بطوری مهارت بکار
 برده که گوئی از اول آن آیات را بفارسی نازل کرده اند .

حقایق و اصول زندگانی را، بدون اینکه باستدلال و مناظره محتاج باشد، با روش خاص بیان میکند و با بهترین وجهی در روح خوانندگان نفوذ پیدا میکند که دیگر بدلیل و برهان نیازمند نباشد.

سعدی کتابهای متقدمین را بررسی کرده و هر چه بنظرش ناپسند آمده رها کرده. آنچه مورد پسندش بوده بکار برده و خود چیزی نیز بآن افزوده است.

نکاتی که سعدی در نظر داشته بدین ترتیب است.

۱ - ترتیب و تناسب و تنوع در کلام

۲ - ترجیح ضروری بر غیر ضروری

۳ - مراعات حال خوانندگان

۴ - رعایت مناسبت نظم و نثر که هیچیک از آنها دیگری را تحت الشعاع قرار ندهد.

۵ - رعایت اختصار و ایجاز و ادب و فصاحت و بلاغت

سعدی و نثر فارسی

نثر فارسی بر دو قسم است نثر مرسل (یا نثر ساده) و نثر فنی (یا نثری که صنایع بدیعی و فنون ادبی در آن بکار رفته)

نثر ساده از قرن چهارم تا امروز باقی است و عموم مردم تا امروز، ساده نویسی را رها نکرده اند و نوشته های معمولی و آثار خود را بدین طریق مینویسند.

ولی نثر فنی که از قرن ششم پیدا شده گاهی نیز توقفی در آن روی میداده و پس از مدتی دوباره معمول میشده است.

سعدی دو کار کرده است یکی اینکه مقامه نویسی را از نو شروع کرده و معایب مقامه نویسی قدیم را مرتفع ساخته است و بعلاوه از حدود

نثر معاصرین بیرون شده و مختصر نویسی قدیم را نشان داده است و بعضی از لغات را که از میان رفته بود، بکار برده است.

دیگر اینکه در نثر فنی ابتکار هائی از خود ظاهر ساخته و از تعداد سجعها و موازنه ها کاسته و الفاظ مترادف را کمتر آورده و در روانی عبارت و فصاحت و بلاغت از سایرین بیشتر سعی داشته است^۱
سعدی در گلستان نکات را مراعات کرده که سابقین آن نکات را در نظر نمی گرفتند .

- ۱- حکایات را مختصر و کوتاه نوشته .
 - ۲- حکایانی که ذکر کرده غالباً متضمن يك نکته اخلاقی میباشد.
 - ۳- نظم و نثر را بطوری بهم مربوط و متصل کرده که از توانائی نویسندگان معاصر او خارج بوده است .
 - ۴- سجعهایی که بکار برده، بطوری آنها را را طبیعی نشان داده که بر زیبایی کلام او افزوده و صنعت سهل و ممتنع را ظاهر کرده است .
 - ۵- در نویسندگی، اسلوب شاعری را بکار برده و در شعر اسلوب نویسندگی را، یعنی شعر او را بطوری روانست که اگر خواسته باشند مطالب آنرا بنثر بنویسند بهتر از آن ممکن نیست^۲
- بعد از سعدی گلستان او بطوری مورد توجه خاص و عام قرار گرفت که یکی از کتابهای درسی شد و در قرن هشتم و نهم شاهزادگان تیموری و خوشنویسان، وقت خود را بنوشتن گلستان می گذرانیدند .
این شهرت گلستان عده ای از نویسندگان فاضل ایرانی و عثمانی و هند را وادار کرد که بتفاید گلستان کتاب هائی نوشتند و از همه معروفتر

۱- از سبك شناسی مرحوم بهار
۲- از تقریرات آقای بدیع الزمان (فروزانقر)

کتاب نگارستان معینی جوینی میباشد .

بطور کلی در کتب نشر دوره مغول این خصوصیات وجود دارد.

۱ - کتب علمی این دوره مانند قدیم ساده و روان و - و جز

می باشد .

۲ - بواسطه نبودن عشوق، کار نشر رو بتر اجمع نهاد و ساده نویسی

بر نشر فنی برتری پیدا کرد .

۳ - حکومت مغول در اخلاق نویسندگان تأثیر کرد و مداحی و

مدافعه آنها را بعنم تحقیق و تتبع و ادا نمود، چنانچه کتب تاریخی بعد

از قرن هشتم مانند کتابهای تاریخ قدیم مورد اعتماد نیست .

۴ - لغات قدیمی فراغوش شد .

۵ - لغات مغولی زیادی داخل در زبان فارسی گردید مانند .

ایلغار (هجوم) قراول (پاسبان و سرباز)

یغما (تاخت و تاز و غارت) تومان (ده هزار)

چپاول (غارت) نویان (درجه و لقب شاعران و گان)

یورت (قرارگاه اردو) کوچ (رهسپارشدن)

ایلچی (فرستاده و نماینده) اوغراق (توشه و زاد)

ادبیات دوره تیموری

دردوره تیموری هم مانند دوره مغول، ادبیات رو بانهضاط بودولی

فن تاریخ نویسی و مینیاتور سازی و تذهیب و معماری و خط رو بترقی نهاد

و کتب تاریخ بزبان فارسی ساده نوشته شد .

مورخین بزرگ این دوره عبارتند از :

۱ - نظام الدین شاهلی (مؤلف ظفر نامه) ۲ - نورالدین لطف الله

بن عبدالله هروی مشهور بحافظ ابرو (مؤلف زبدة التواریخ، متوفی ذی سال ۸۳۴) ۳- کمال الدین عبدالرزاق بن اسحق سمرقندی (مؤلف، مطلع السعدین، متوفی در سال ۸۸۹) ۴- میرخیواند محمد (مؤلف روضة الصفا، متوفی در سال ۹۰۳) ۵- خیواند میر دختر زاده میرخواند (مؤلف حمیب السیر) یکی از نویسندگان بزرگ این دوره مولانا عبدالرحمن جامی است که از عرفا و شعرای بزرگ نیز محسوب میشود میشود و رسالاتی در سیر و سلوک دارد و کتاب بهارستان را بتقلید کتاب گلستان تألیف نموده

در این دوره بشویق شاهزاده گان تیموری کتاب های بسیار نوشته شد بایستقر پسر شاعرخ کتابخانه ای تنظیم کرد و مجمع علمی بوجود آورد و الف یک نیز از علوم ریاضی و هیأت و نجوم ترویجی بسزا کرد و رصدخانه ای ساخت و زیجی تألیف نمود.

چون ذوق شعرا و نویسندگان محدود و طبع آنها نیز فرومایه شده بود، تألیف کتب بسیار و ترویج شاعران تیموری، نتوانست از انحطاط ادبیات جلوگیری کند، و اگر کسانی مانند امیرعلیشیر نوائی (متوفی در سال ۹۰۶) هم بترویج ادبیات میپرداختند، اقدام آنها مؤثر نبود، زیرا ادبیات دیگر رونق قدیم را نداشت و شعر هم بسوی سبک دندی پیش میرفت و نشر هم مبتذل شده بود.

در دوره تیموریان علمای دین و متصوفه و دانشمندان ریاضی اهمیت بسزائی داشتند و در نزد بزرگان محترم بودند ولی از زمان شاعرخ بعد بصوفیه اهمیتی نمیدادند، زیرا در بعضی از خاناتها ها دسته بندیهای ضد امرای تیموری تشکیل شده بود و شاعرخ و امرای تیموری نسبت بعرفا

بدین شدند .

یکی از وقایع دوره تیموری ظهور فرقه حروفیه میباشد
 در دوره تیمور شخصی بنام فضل الله استرآبادی پیدا شد و مذهبی
 آورد و پیروانی پیدا کرد و بواسطه بروز این عقیده تشعّبی ایجاد شده
 بود و مردان او قصد کشتن تیمور و شاعران گان تیموری را داشتند چنانکه
 احمد لری یکی از مردان فضل الله استرآبادی بهانه تقدیم عریضه به
 شاهرخ کاردی در شکم او فرو کرد ولی زخم آن کارگر نیفتاد.
 حروفیه عقاید عجیبی دارند و گویند که حروف مسخ شده انسانی
 میباشد، این فرقه را همذاعلمان تکفیر میکردند و ضال و مضل میدانستند،
 این مذهب در ترکیه رواج یافت و بعضی گویند سلسله بکتاشیه از پیروان
 همان مذهب میباشد (بکتاشیه طایفه ای از درویشان میباشد) کتب و
 تالیفات از فرقه حروفیه باقیمانده و در ادبیات نیز عقاید آنان بی تأثیر
 نبوده است .

نثر دوره تیموری

۱ - در این دوره کلمات و جمله های مرکب عربی داخل در نثر
 فارسی میشود ، از قبیل :
 محض الله - قربه الی الله - لامحاله - بقیة السیف ، علی التحقیق
 و غیره .

۲ - لغات مغولی دیگری بر لغات مغولی سابق افزوده میشود ،
 از قبیل :

یراقی (اسلحه و مرکب) . قورخانه (زرادخانه = محل اسلحه)
 جیبا (اسلحه . جبه - زره چرمی و آهن دار) قشون (سپاه)

- ۳ - لغتهای فارسی بسبک جمع مؤنث عربی به (ات) جمع بسته میشود چون ، شمیرانات ، ییلاقات ، نوشتجات - سبزیجات
- ۴ - نظم و نثر فارسی ترکی در این دوره شیوع پیدا میکند ، امیر علیشیر نوائی که از امرای بزرگ زمان سلطان حسین بایقرا (یکی از نوادگان تیمور) بود بگفتن شعر ترکی آغاز نهاد و کتاب خمسه نوائی را بر منوال خمسه نظامی شعر ترکی در آورد

سبک اشعار دوره تیموری

(تطور سبک عراقی)

در دوره تیموریان شعرا بهمان سبک عراقی شعر میگفتند و فرقی که این دوره با سابق دارد اینست که در اول این دوره قصاید رامفصلتر و بهتر میگفتند و غزل را بخوبی قصیده نمیساختند ولی در اواخر این دوره قصیده جای خود را بغزل داد و شعرا بغزلسرائی پرداختند - غزل هم تا دوره حافظ روبرقی بود و غزلهای حافظ بهترین غزلهای آن دوره میباشد معاصرین حافظ مانند اوحدی و سلمان ساوجی و خواجهی کرمانی خداوندان غزل بشمار میروند .

مثنوی سازی نیز در تمام این دوره بتقلید نظامی معمول بوده است .

از زمان حافظ وبعد تطور و تغییری در سبک عراقی پیدا شد که غزل و قصیده را تنزل داد و از رونق انداخت و مقدمه پیدا شدن سبک هندی گردید .

شعرا از حقیقت گوئی بتقلید پرداختند ، بدون اینکه عشق داشته باشند غزل عاشقانه میگفتند - بدون ممدوح معینی مدیحه میگفتند و

در گفتن اشعار قصه و اراده خاصی نداشتند.

بیشتر میخواستند با استادان قدیم رقابت کنند از اینرو غزلهای آنان را استقبال میکردند و بتقلید قصاید انوری و ظهیر فاریابی بدون اینکه طرف و ممدوحی داشته باشند قصیده میگفتند و در دقت مضامین و باریک اندیشی و گشتن لغز و معما، بر یکدیگر ریشی میچسبند، این بود که سبک سست و بی مایه و در هم و پریشانی بوجود آمد.

بایه سبک هندی بوسیله عصمت بخارائی و شوکت بخارائی و کاتبی استرآبادی و غیره نهاده شد، بهترین شعرای این دوره جامعی و بابا فغانی میباشند.

ادبیات دوره صفویه

دردوره خاندان تیموری ادبیات ایران ضعیف شده بود و در بانحطاط میرفت، اوضاع نامواری و ناسعاد بودن روزگار و اغتشاشات داخلی و مخصوصاً خونریزیها و قتل عامهای چنگیز و تیمور، زندگانی را بر مردم تلخ و امیدراری هم راه بدل بیأس کرده بود، هر چند که بعد از تیمور چند سالی مردم بالنسبه آسوده بودند ولی آن روزگار هم دوامی نداشت زیرا در اواخر دوره تیموری، شخصی بنام شییک خان (یا شیبانی) که نسبش بچنگیز خان میرسید در سال ۹۰۴ هجری قمری و بخارا را متصرف شد. مادرش از نهر را از تصرف اولاد تیمور بیرون آورد و از این تاریخ دوره اقتدارش شروع گردید، پس از آن در سال ۹۱۱ هجری قمری تاخت و پایتخت سلطان حسین میرزا (هرات و بلخ) را متصرف شد و خاندان تیموری را (باستثنای بابر و بدیع الزمان) قتل عام نمود و خیل داشت که بتقسیمت های دیگر ایران نیز بتازد و آنها را نیز بتصرف در آورد.

در همین مواقع دولت عثمانی نیز چشم طمع بایران دوخته بود که اگر در این موقع باریک و حساس بایران میتاخت دیگر کار را یکسره میکرد.

ولی خدای نخواست و در همین ناامیدیا نورامیدی در دل افشرد و مردم ایران تابش کرد، جوان دلیر سیزده ساله ای از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی بنام اسمعیل بعزم نجات ایران جسورانه با هفت نفر صوفی قدم بمیدان نهاد و طولی نکشید که سپاهی فراوان بگرد او جمع آمدند و در همان موقعی که شبانک خان بخارا و سمرقند را تصرف میکرد، اسمعیل با سپاهی گران وارد اردبیل شد و چون خود را مپهای کار زار دید بجنگ گرجیان شتافت و فرخ یسار شر و انشاء را با انتقام جد خود در نزدیکی گلستان بقتل رسانید و پس از این نبرد به آذربایجان رفت و در سال ۹۰۷ تاجگذاری نمود.

در این موقع در صدد بر آمد که مذهب تشیع را مذهب رسمی و عمومی و رایج مملکت ایران سازد، مینویسند تمام مردم حتی علمای تبریز از این تصمیم او هراسان شدند و یکشب پیش از تاجگذاری بخدمت او آمدند و اظهار داشتند: از دوستان و سیدهای مردم تبریز، دولت آنها سنی میباشد و تا حال کسی این سخن را آشکار نکرده، مبرسیم که مردم بگویند پادشاه شیعه نمیخواهیم و نعوذ بالله اگر مردم برگردند چه تدارک در این باب توان کرد؟ اسمعیل گفت «مرا باین کار واداشته اند و خدای عالم و ائمه معصومین همراه منند و من از هیچکس باک ندارم بتوفیق الله تعالی، اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر میکشم و یک کس را زنده نمیگذارم» پس از تاجگذاری، اسمعیل دستور داد تا خطبای مملکت

مملکت، شهادت مخصوص شیعه، یعنی (اشهد ان علیاً ولی الله وحی علی خیر العمل) را در اذان وارد نمایند (۱) اسمعیل بمذهب شیعه اعتقاد سختی داشت و بترویج مناقب حضرت علی بن ابیطالب پرداخت

پس از تاج گذاری مصمم شد که با شیبک خان مصاف دهد، از این جهت در سال ۹۱۶ در نزدیکی مرو با بزرگان شکست سختی داد و شیبانی را بقتل رسانید و دستور داد تا دست و پایش را بربایند و باطراف مملکت فرستادند و پوست سرش را بکاه انباشت و برای یادگار نزد سلطان بایزد دوم بفرستاد .

شاه اسمعیل سپس رقبای داخلی را از بین برداشت، فقط یک رقیب بزرگ خارجی داشت و آن سلطان سلیم عثمانی بود

سلطان سلیم شخص جاه طلبی بود میخواست سلطان بزرگترین و نیرومند ترین ممالک اسلامی باشد چون شاه اسمعیل خار بزرگی بود که بر سر راهش وجود داشت و مذهب شیعه هم رای کشور او خطرناک بود، از این جهت سه عامل مهم ترس و خشم و نامرادی او را محرک آمد تا فرمان قتل عموم شیعیان آسیای صغیر را صادر کرد و چهل هزار نفر از شیعیان را بقتل رسانید

و پس از آن ناجوانمردی با سپاهی عظیم و توپخانه کافی بعزم جنگ با شاه اسمعیل بایران روی نهاد، در چالدران بین او و شاه اسمعیل جنگی در گرفت و سپاهیان ایران دایرانه جنگیدند ولی چون عثمانیها هجرت بتوپ بودند از این جهت ایرانیان از عهده سپاهیان عثمانی بر نیامدند و عقب نشینی کردند

(۱) از کتاب ادبیات پرفسور ادوارد برون (ترجمه مرحوم رشید یاسمی)

شاه اسمعیل این شکست را هیچگاه فراموش نمی‌کرد و در صدمه انتقام بود که عمرش بسر آمد و در سال ۹۳۰ در گذشت

در این مدت بیست و چهار سال، يك ملت يك نواخت و فرهنگی نو و سپاه منظمی بوجود آورد که قزلباش (کلاه سرخان) نامیده میشدند و کلاه آنها دوازده ترك داشت که اشاره بامتداد آنها بدوازده امام بود. سپاه آنهاست بزرگی در مقابل ترکمانان و ازبکان و دولت عثمانی بود، شاه اسمعیل و صفویه کمترین خدمتی که بایران کردند این بود که يك ملت متحد بیکرنگی بوجود آوردند و ملیت را تقویت کردند

هر چند که حرمت و جاه و جلال صفویه در ابتداء بواسطه صوفیگری اجداد آنها و همراهی صوفیان بود ولی پس از جالوس شاه طهماسب که مدارس باز شد و مردم بفرهنگ آشناسدند و کتابها منتشر شد، دیگر بازار صوفیگری رونقی نداشت و بجز مریدان شاه، صوفی دیگری دیده نمیشد، فقها و علماء صوفیان را بیدین و ملحد می‌شمردند و علناً بآنها ناسزا می‌گفتند، حتی بزرگان عرفا مانند مولانا جلال الدین رومی را نسبت بالحاد میدادند و بکشتن و سوزانیدن این طایفه فتوی میدادند

دوره صفویه دوره جنگ و ستیز بود و دوره شعر و مدیحه سرایی محسوب نمیشد، آنروز بکنفر قزلباش برای حفظ استقلال ایران در نظر شاه اسمعیل و سلاطین صفوی مفیدتر از هزار شاعر بود، از اینجهت ایرانیان نیز خرقه را نهادند و شمشیر و کمان بدست گرفتند و بجنگ ازبکان و عثمانیها شتافتند و در اغلب جنگها فاتح و پیروز میشدند

بنا بر این نباید انتظار داشته باشیم که شعرای بزرگی نظیر حافظ سعدی در این دوره بوجود آیند .

صفویه منظورشان استقلال ایران و بوجود آوردن اتحاد ملی بود

از اینجهت تمام نیرو و کوشش خود را صرف ترویج مذهب شیعه کردند و تشویق علما و کسانیکه از قوانین مذهبی مطلع بودند، علما نیز مساعی خود را در توحید مذهبی ایران بکار بردند ولی اهل فضل و کمال را از قبیل ادبا و شعرا و صوفیه ترویج نکردند و در پی تخفیف و آزار آنها برآمدند مخصوصاً صوفیه را باخشونت و سختی تعقیب نمودند بعضی را تبعید کردند و بعضی را طعمه آتش قرار دادند و بعضی را نیز فتوی دادند که از دم شمشیر بگذرانند، از اینجهت در دوره صفویه فضل و ادب و تصوف از ایران رخت بر بست و صومعه ها و خانقاه های درویشان چنان منهدم و ویران شد که نامی از آنها باقی نماند.

از این جهت عده ای از شعرا و فضلا، جلای وطن را برگزیدند و مهاجرت را بر ماندن و توقف در ایران ترجیح دادند و بهندوستان سفر کردند.

و علت این مهاجرت دو چیز بود یکی تعصب علما و آزاری که اهل ذوق و کمال از فقها و ارکان دولت میدیدند، دیگر طمع ثروت بود که از اهل دانش و هنر از آن بینصیب بودند.

(در موقعیکه شیبک خان از بک بسمرقند و بخارا حمله کرد یکی از نواده های تیمور بنام ظهیر الدین محمد و ملقب به بابر بهندوستان گریخت (در سال ۹۱۱) دهلی را تصرف کرد و خانواده سلطنتی سوره سمانیان هند را تشکیل داد.

زمانیکه شاه اسمعیل بر شیبک خان غالب شد، جزو اسرای مرو بر خواهر بابر دست یافت و او را با عزت و احترام نزد بابر فرستاد، این رفتار دوستی و روابط بین خاندان صفوی و تیموریان را ایجاد کرد که بایرانیان به چشم برادری، مینگریستند و آنها را هم زبان خود میدانستند، از اینرو از

صحبت ایرانیان با ذوق لذت میبردند و درباریان هند که راحت طلب و متنعم بودند از همه مانان ایرانی خود، که شیرین زبان بذله گوی بودند پذیرائی شایانی کردند ولی بعضی از شعراء که بمنظور ثروت رفته بودند پس از آنکه اندوخته‌ای پیدا می‌کردند دوباره بایران برمیگشتند.

بنابر این در دربار دهلی مجمعی برای ادباء و شعرا و اهل ذوق و هنر تشکیل شد که بعضی دانشمندان آنرا دربار ثانی بلکه دربار اصلی ایران نامیده‌اند (۱)

و حقیقت امر اینست که در دربار دهلی زبان فارسی و شعر و ادب بیشتر از دربار ایران رواج داشت، زیرا که در دربار هند، بترکی حرف می‌زدند و شاه و درباریان و حرم‌سرا همه بفارسی گفتگو می‌کردند و زبان فارسی را زبان مرقی و زبان علمی محسوب می‌داشتند و دلیل بر عزت و شرافت و فضل می‌شمردند ولی در دربار ایران سلاطین و درباریان بترکی حرف می‌زدند.

در هند کتب مهم تاریخ تألیف شده از قبیل تاریخ النبی (تألیف احمد بن نصرالله که تاریخ هزار ساله اسلامی را باعر اکبرشاه نوشته) و تاریخ منتخب التواریخ (تألیف عبدالقادر بدائونی که راجع بتاریخ عمومی هند است و تا وقایع سال چهارم سلطنت اکبرشاه را یعنی تا سال ۱۰۰۳ برشته تحریر در آورده است).

تاریخ منتخب التواریخ دیگر - ری را نیز محمد یوسف بن شیخ نوشته و تا وقایع ۱۰۲۷ را که زمان جلوس شاه جهان است شامل است. و کتاب تاریخ گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته (تألیف محمد

(۱) مرحوم ملك الشمرای بهار در سبك شناسی آن دربار را باین

نام نامیده است

قاسم هندوشاه استرآبادی)

و کتاب اکبرنامه و آئین اکبری (که چهار جلد است و سه جلد آن اکبرنامه و یک جلد آن آئین اکبری نامیده میشود) تألیف ابوالفضل رکنی و اورنگ زیب نامه و کتب دیگری که بعضی از سلاطین هند نوشته اند مانند یادداشت های جهانگیر نورالدین پسر اکبر شاه تمام این کتب بفارسی است و علاقه سلاطین هند را بزبان پارسی میرساند.

علاوه بر کتب تاریخی کتابهای دیگری در هند بفارسی نوشته شده که بعضی از آنها داستانهای است که از زبان سانسکریت بفارسی ترجمه شده مانند طوطی نامه و ترجمه مهابهارتا موسوم برزم نامه و ترجمه رمایانا و غیره و بعضی هم از کتابهای علمی بشمار میرود مانند تاریخ الحکماء شیخ احمد نتوی چندین کتاب فرهنگ نیز بفارسی در هندوستان تألیف شده مانند فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع و فرهنگ رشیدی

در ممالک عثمانی و آسیای صغیر نیز زبان فارسی رواج یافت و بعضی از شعرا و نویسندگان عثمانی بفارسی شعر میگفتند و کتاب مینوشتند و شعرای آنها از مولوی و جامی و حافظ تقلید میکردند بعضی از شعراء نیز مانند فیضی و عرفی و جامی و صائب در مملکت عثمانی دارای نفوذ ادبی بودند و شعرای عثمانی سبک و شیوای آنها را تقلید میکردند و بعضی سلاطین عثمانی را هم گویند که علاقه زیادی بزبان و ادبیات ایران نشان میدادند مانند سلطان محمد و بایزید و سلطان سلیم اول و بعضی از آنها هم خود بفارسی شعر میگفتند.

هرچند که شعر و ادبیات در ایران رو بضعف نهاد ولی با وجود این

شعراى بزرگى نیز در این دوره وجود داشتند که مضامین خيلى دقیق و معانى لطيف را در اشعار خود بکار میبردند، عده این شعرا بسیار است و ما بذکر نام چند تن از آنان که مشهور ترند اکتفا میکنیم از قبیل فغانى، هلالى، قاسمى، اميد رازى، اهلى، حيرتى، محتشم، حکيم رکناء، وحشى بافتى، عرفى، وحيد قزوینى، حکيم شفائى، طالب آملی، صائب تبریزی، کلیم کاشانى، مشتاق اصفهانى، عاشق اصفهانى، هاتف اصفهانى، ضياء اصفهانى و غیره، در اشعار اغلب این شعرا مضامین بسیار نغز و لطيف که نمونه اندیشه باریک گویندگان هنرمند است یافت میشود.

از دوره تیمورى ببعده خط نستعلیق روى زیبایی و کمال نهاد و چند نفر از خوشنویسان مانند میرعلى تبریزی و سلطان محمد مشهدى و میرعلى هروى هر کدام تصرفانى و اصلاحی در این خط کردند و میرزا احمد تبریزی معاصرى معاصر شاه سلطان حسین خط نسخ امروزى را بوجود آورد و عبدالمجید درویش که معاصر نادر شاه بود خط شکسته را بوجود آورد

سبك نشر دوره صفویه در ایران و هند

نشر در ایران و هند بدو شیوه نوشته میشد، یکی ساده نویسى بود که از دوره تیمورى در ایران رواج یافت و در دوره های بعد نیز اغلب نویسندگان برای نوشتن مکتوبات عادى و کتب علمى این روش را بکار میبردند ولی در دوره صفویه ساده نویسى در ایران و هند از دوره تیمورى سست تر و بیمایه تر بود و کنایه هاى که باین طرز نوشته شده مانند کتاب عالم آرای عباسى و عالم آرای شاه اسمعیل و اسکندرنامه و رموز حمزه برای فهمیدن و استفاده بهتر از نشر های فاضلانه میباشد

نثر های علمی این دوره نیز ساده و روان و شیوا است و بهتر از نثر های معمولی می باشد، کتاب های عامی که بفارسی ساده نوشته شده عبارت است از کتاب حق الیقین، عین الحیوة - حلیة المتقین و مشکوة الانوار و حیات القلوب و شرح من لایحضره الفقیه و جامع عباسی و غیره عیبی که در کتاب های علمی وجود دارد اینست که جمله بندی آنها شبیه به جمله بندی عربی می باشد و شاید این نقص بواسطه اینست که بعضی از آنها ترجمه از عربی می باشد، شیوه دیگری که در نثر نویسی این دوره بکار می بردند همان شیوه نثر فنی بود که منشیان درباری و بعضی از فضایی آن عصر، بتقلید کتاب های و صاف و ظفر نامه، برای اظهار فضل خود می پرداختند.

این شیوه فقط از حیث سجع و بکار بردن تکلفات شاعرانه و صنایع بدیعی شباهت بنثر فنی دوره های پیش دارد و الا از جهات دیگر بانثر فنی قدیم متفاوت است، و خصوصیات کلی نثر این دوره بدین قرار است

۱ - برخلاف نثر دروه مغول و تیموری که هم از حیث لفظ و هم از حیث معنی مرتبه بلندی داشت و از حیث آهنگ کلمات نیز دارای جزالت مخصوصی بود، نثر دوره صفوی بیچگانه و سست و بیمایه است

۲ - پیشاوند های قدیم از قبل (بر، اندر، فرا، فرو و غیره) دیگر بر سر افعال وجود ندارد و مثل اینست که بکلی این کلمات از خاطر ها محو شده است.

۳ - افعال استمراری و انشائی قدیم از بین رفته و بجای آن استعمال

افعال ماضی نقلی و بعید پی در پی معمول و متداول گردیده

۴ - در نثر های فنی این دوره تا توانسته اند بطول و تفصیل پرداخته و مطلبی که ممکن بوده در یک سطر بنویسند بواسطه آوردن جمله های

مترادف در چندین سطر عبارت اداء کرده اند - در نشر های منشیانه هند همین خصوصیتها وجود دارد با این خصوصیت که فضایی هند میخواستند بیشتر اظهار فضل کنند و کمتر مطلب مفید، در عبارات آنان دیده میشود
 ۴ - بواسطه آوردن لغات مغولی بسیار و آوردن مترادفات بیشمار و ترك اختصار و فراموش شدن بعضی کنایات و امثال، نشر فارسی این دوره مبتذل و سست است و با انحطاط رو نهاده است.

و علت این انحطاط وضعف تالیف نثر دوره صفوی بواسطه اینست که معلومات در این دوره کمتر شده بود و زبان فارسی هم تدریس نمیشد و طالبان علم هم بجای اینکه فارسی بخوانند، بخواندن کتابهای صرف و نحو و منطق و فقه و ادبیات عربی میپرداختند.

پیدایش سبک هندی

دوره صفویه، دوره شعر و شاعری نبود بلکه عصر دین و شمشیر بود، کسی گوش بحرف شاعر نمیداد و بازار شعر و شاعری کساد شده بود و چنانچه دانستیم در نتیجه تعصب اهل دین و مذهب و همبست شدن دولت با علما و روحانیون، شعرا و اهل ذوق و فضل و کمال هر يك بگوشه‌ای فرار کردند، بنابر این شعرا، دیگر آن عشق و علاقه‌ای که باید از خود نشان دهند، در این دوره اظهار نکردند و دلسرد و افسرده خاطر بودند، در نتیجه شعر از رونق افتاد و سطح خیالات و افکار و اندیشه‌های عالی شاعرانه پائین آمد و فکر شعراء محدود و کوتاه شد و الفاظ هم بی اندازه ساده و عامیانه و بازاری و مضامین اشعار بی نهایت باریک و دقیق شد
 غزلهای پرازعجز و نیاز و مثنویهای ظریف و لطیف کم مغز، مانند غزلهای محتشم کاشانی و مثنویهای ملا زلالی برچود آمد

در دوره صفویه دو قسم شعر وجود داشت ، یکی اشعاری که بسبك عراقی بود و پیروان این سبك همه مقلد جامی بودند که مشهورترین آنها محتشم و حیرتی و حکیم شنائی و شیخ بهائی میباشند .

غزلسرایان معروف این دوره هلالی جغتائی (جغتای اسم دهی است در بجنورد) و زلالی خونساری میباشند که بسبك جامی بتغزل پرداخته اند و فقط حکیم شنائی است که شبیه بسبك سنائی کتابی دارد که بوزن بحر خفیف بنظم درآورده (۱)

و از قصیده سرایان معروف این دوره حکیم رکنای کاشانی است که گویند در نتیجه تغییر شاه عباس نسبت باو این شعر را گفت و از ایران به هندوستان رفت .

گر فلک يك صبحدم با من گران باشد سرش

شامگاهان میروم چون آفتاب از کشورش

در آخر دوره صفویه، سبك دیگری در اشعار بوجود آمد و آن

سبك هندی بود، پيشقدمان این سبك طائب آملی و میرزا طاهر و

وحید قزوینی و صائب تبریزی و عرفی شیرازی میباشند

چنانچه در سابق گفتیم بواسطه تعصبات مذهبی و فشاری که بر

شعراء وارد میشد عده ای از آنها از ایران بهند مراجعت کردند یکی از

آنها صائب و دیگری عرفی شیرازی است .

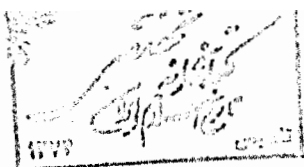
این عده، سبك جدید هندی را درهند رواج دادند ، هندوستان

هم سرزمینی قابل از برای پرورش و رشد و نمو این سبك بود و طرز

تخیلات و افکار صوفیانه و افکار باریک و دقیق نیز با طبیعت و سرشت

(۱) بحر خفیف اشعاری است که بوزن (فاعلاتن مفاعلهن فعلن)

سروده شود .



شعرای هند سازش داشت

لذا این سبک هندی در هندوستان پایه و مایه گرفت، در هند نیز
چند نفر شاعر معروف مانند فیضی دکنی و بیدل پیدا شدند و این سبک
را با تمام معنی در آنجا رایج گردانیدند.

اختصاصات سبک هندی

اختصاصات سبک هندی بدینقرار است.

۱ - خیال پروری و گفتن مضامین مشکل و باریک و عدم اعتناء
بانتخاب الفاظ فصیح.

۲ - در سبک هندی سطح افکار و پایه الفاظ از اشعار دوره صفویه
پائین تر و فروتر و الفاظ آنها خبیثی عامیانه است، مثل اینکه اشعار را برای مردم
عامی تنها میسروده اند.

۳ - سعی و کوشش شعرا در این بوده که مضمونی را بگویند که دیگری
نگفته باشد و در اختراع مضامین بقدری بر یکدیگر سبقت میجستند که
سرانجام، مضامینی که شعرای هند میگفتند موجب ستخریه و استهزاء
شعرای عراق شد و شعرای آنها را بدیده حقارت مینگریستند.

۴ - در سبک هندی حماسه و فخر و مباهات و فخامت و جبرالت و
افکار بلند بهیچوجه وجود ندارد.

۵ - در باریکی مضمون بقدری اصرار دارند که از انتخاب الفاظ
زیبا باز میمانند.

نظیر این شعر:

از شهیدان نگاهت ناله هرگز بر نخاست

گوئیا با سر مه دادند آب شمشیر ترا

ولی با وجود این خصوصیات بسیاری از شعرا میباشند که از حیث فکر و مضهون و آوردن مثل‌های زیبا و لطیف ، اشعار بسیار زیبا و ممتازی سروده‌اند ، و تك بیت‌های بسیار عالی گفته‌اند که کمتر میتوان بمانند آنها شعر گفت و مانند آن مضامین را اختراع نمود اینك چند شعر از تك بیت‌های صائب را برای نمونه اختیار و در اینجا نقل میکنیم.

ریشه نخل كه پسنال از جوان افزون‌تر است

بیشتر دلبستگی باشد بدنیا پیر را

سبحه بر كف ، توبه بر لب ، دل پر از شوق گناه

معصیت را خنده می‌آید ز استغفار ما

گفتگوی كفر و دین ، آخر بیکجا میکشد

خواب يك خوابست ، اما مختلف تعبیر ها

ده در شود گشاده ، اگر بسته شد دری

انگشت ترجمان زبان است ، لال را

گریه شمع از برای مانم پروانه نیست

صبح نزدیکست ، در فکر شب تار خود است

شد از فشار گردون ، مویم سفید و سرزد

شیری که خورده بودم در روزگار طفلی

مرا بروز قیامت غمی که هست اینست

که روی مردم عالم دوباره باید دید^۱

۱- انتخاب از اشعاری که در تاریخ ادبیات (ادوارد برون) نقل

در غزلیات کلیم کلاشانی نیز اشعار زیبا و گرانمایه ای پیدا میشود .

از قبیل این اشعار

روزگار اندر کمین بخت ما است

دزد دایم در پی خوابیده است

از هنر، حال خرابم نشد اصلاح پذیر

همچو ویرانه که از گنج خود آباد نشد

زود رفت آنکه زاسرار جهان آگه شد

از دبستان برود، هر که سبق روشن کرد (۱)

این غزل معروف نیز از او است

پیری رسید و مستی طبع جوان گذشت

ضعف تن از تحمل بار گران گذشت

وضع زمانه، قابل دیدن دو باره نیست

روپس نکرد، هر که از این خاکدان گذشت

طبعی بهمرسان که بسازی بهالمی

یا همتی که، از سر عالم توان گذشت

بدنامی حیات دو روزی نبود بیش

آنهم کلیم ! با تو بگویم چسان گذشت ؟

يك روز صرف بستن دل شد باین و آن

روز دگر بکندن دل زین و آن گذشت

ناگفته نماند که در تمام سبکهای مختلف اشعار، از دوره سبك

خراسانی تا دوره سبك هندی که دوره انحطاط شعر فارسی است، شعرانی

(۱) سبق بفتح سین و باء کتاب ابتدائی و تهیه ای است که نوآموزان میخوانند

بوده اند كه يك بيت ها و غزلها و رباعیها و قصائد و مثنویها و ترجیع بندها، در نهایت فصاحت و بلاغت و متانت و محكمی و استواری بنیان گفته اند. پس وقتی از انحطاط ادبیات و اشعار در دوره ای سخن میرانیم نباید بطور کلی تصور و خیال کرد كه در آن دوره بهیچوجه شعر خوب وجود نداشته است، و دلیل این مطلب اینست كه در دوره صفویه و تیموریان در ایران و هند بسیاری از شعرا بودند كه اشعار نيكو و بلند پایه با همان فخامت و جزالتی كه در سبك خراسانی بدان اشاره شد، میسر و دند، و در عین حال همین افكار لطیف و اندیشه های رقیق باریك كه در دوره سبك هندی بوجود آمده نیز دارای ارزش ادبی است و مایه امتیاز خاص ادبیات ایران از ادبیات ملل دیگر میباشد و هیچ ملتی بدین پایه افكار و نکته پردازیهای نرسیده است.

دوره بازگشت ادبی

در دوره صفویه در افغانستان طوایفی وجود داشتند كه در سرزمین قندهار ساكن بودند و شاه عباس بزرگ بزرگان آنها شغلی و منصبی داد و آنها نیز نسبت بسلاطین صفوی وفادار بودند، تازمانی كه شاه سلطان حسین بسلاطنت رسید و اوضاع داخلی ایران آشفته گردید، این طوایف كه بنام غلجائی یا غلیزائی نامیده میشدند، از آشفتهگی اوضاع و فساد دربار و هرج و مرج كشور استفاده كردند و بتحریر دشمنان بفكر استقلال و كشور كشائی افتادند و نخست قندهار را متصرف شدند و از راه سیستان بكرمان تاختند و آن نواحی را باسانی گرفتند و از آن راه به اصفهان آمدند و در سال (۱۱۳۵) اصفهان را نیز مسخر كردند و چندان از مردم اصفهان را كشتند كه كار فجع آنها را نباید كتر از خونریزی چنكیز

و تیمور دانست

فتنه و آشوب افغان، ایران را دوباره با انحطاط و اضمحلال کشانید
و ادبیات و آثار علمی و آثار تمدن را نیز از بین برد، بعد از انقراض
صفویه و فتنه و افغان و ظهور نادر شاه و کریمخان زند، شعر و ادب رو
با انحطاط نهاد

در نشر نویسی دو شیوه معمول شد، یکی ساده نویسی بود که نمونه
آن را باید در کتابهای تذکره حزین و آذر بیگدلی مشاهده کرد، این
دو کتاب و بعضی کتب دیگر از نثرهای بسیار خوب آن دوره میباشند که
از حیث سلاست و روانی و لطافت و خوش عبارتی در آن دوره کم
نظیر میباشند.

شیوه دیگر، شرفنی و منشیانه بود و کتابهای دره نادری و جهانگشای
نادری (تالیف میرزا مهدیخان منشی نادرشاه) و کتاب گیتی کشا (تالیف
میرزا صادق، وقایع نگار کریمخان) باین شیوه نوشته شده است
کتبی که باین شیوه نوشته شده غالباً سست و متکلفانه و خارج
از فهم اغلب دانشمندان است، کتاب دره نادری را با کمک چند کتاب
فرهنگ هم بآسانی نمیتوان فهمید، باندازه در آوردن الفاظ عربی مغلق
و متجانس، اصرار داشته که از چند سطر آن يك مطلب مفید مختصر
هم فهمیده نمیشود

از میرزا مهدیخان، در کتاب جهانگشای نادری و آثار دیگری که دارد
شیوه ساده نویسی هم مشاهده میشود که آن را استادانه با کمال مهارت و
ملاحظت نوشته است.

رستاخیز یا بازگشت ادبی

در اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم، شیوه نویسنده‌گی و شعر تغییر کرد و نثرهای ساده خیلی زیبا و لطیف و بلند پایه با اشعار پخته و خوش سبک در میان نویسندگان و شعرا پیدا شد.

در نتیجه مطالعه کتبی که بعد از حمله افغانه در میان مردم منتشر شد و آسایش سی ساله مردم، در دوره کریمخان زند (۱۱۹۳ - ۱۱۶۹) و بعثت اشتغال آنان بدرس و بحث و مطالعه و بالاخره در اثر ذوق و فهم و تنبه و بیداری مردمان هوشمند که میدیدند علم و ادب پایمال تجاسر کردندگشان و امرا و حکام سفاک و خونریز شده،

نهیض بزرگی در قرن دوازدهم شروع شد و چند تن از شعرای معروف اصفهان مانند سید محمد شعله و میر سید علی مشتاق و میرزا نصیر اصفهانی و عاشق اصفهانی و هانف اصفهانی و دانشمندان و شعرای دیگر مانند لطفعلی بیگ آذریبگدلی، دیدند که بساط چمن نظم از اقدام خیالات خام پاره‌ای گویندگان و استعارات و تمثیلات و مضامین بارده آنان، لگد کوب شده و از لطافت و طراوت و رونق افزاده است از اینجهت مشتاق پیشقدم شد و طومار سخن سرایی آن جمع را بهم پیچید و سبکی که خود در پیش گرفته بود پیشنهاد کرد و دیگران هم از او پیروی کردند این شعرای بزرگ از سبک هندی اعراض کردند و دوباره بشیوه سبک عراقی بازگشتند.

دیگر از فضلا و ادبا، عبد الرزاق بیگ دنبلی شاگرد میرزا نصیر اصفهانی است که در شیراز سبک عراقی را معمول گردانید یکی دیگر از شعرای بزرگ و نویسندگان نامی که بسبک عراقی

غزلسرائی میکرد میرزا عبدالوهاب خان نشاط اصفهانی است که مردی عارف و فاضل بود

در دربار فتحعلی شاه اعتباری یافت و ملقب بمعتمدالدوله شد، خطی بسیار زیبا داشت و خط شکسته را بسیار نیکو مینوشت و در نظم و نثر فارسی و عربی و ترکی استاد و ماهر بود، غزلهای مطبوعی بسبک عراقی و بشیوه حافظ میسرود و نشاط تخلص میکرد.

این دو شعر از اوست

چرا دست یازم چرا پای کویم ؟ مرا خواجه بی دست و پا می پسندد
طفلان شهر بیخبر نداز جنون ما ؛ یا این جنون هنوز سزاوار سنک نیست ؟
از آثار او یکی کتاب گنجینه معتمد است که بتقلید گلستان نوشته
دیگر دیباچه دیوان خاقان

نویسندگان و منشیان دوره فتحعلیشاه و محمد شاه عبارتند از

۱ - فاضل خان گروسی مؤلف انجمن خاقان که بسبک و شیوه
نشاط در شرح حال شعرای دوره فتحعلیشاه نوشته

۲ - میرزا محمد صادق ملقب بوقایع نگار که منشی فتحعلیشاه
بوده است و دو جلد کتاب شعر دارد

۳ - میرزا جعفر ریاض همدانی - شاعر و نثر نویس بوده و
دیوان شعری دارد

۴ - میرزا طاهر دیباچه نگار مؤلف گنج شایگان

۵ - حیرت، مترجم تاریخ سرجان ملکم

۶ - میرزا بزرگ قائم مقام پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام از منشیان

ساده نویس بوده

۷ - میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان ، از شعرای معروف آن

عهد بوده است .

۸ - میرزا حبیب الله قآنی شاعر معروف که کتاب پریشان را بتقلید گلستان نوشته و مقدمه ای نیز بر دیوان فریدون میرزای قاجار و رساله ای در هندسه جدید نوشته

۹ - جلال الدین میرزا پسر فتحعلیشاه که تاریخ ایران را در سه جلد نوشته است .

۱۰ - میرزا محمدعلی مایل آشتیانی نویسنده گان و دانشمندان بسیاری نیز در این دوره وجود داشته که برای اختصار از ذکر نام آنان خودداری میکنیم

انقلاب فکری و بروز سبکهای مختلف

در دوره قاجار به عوامل مختلفی بوجود آمد که در پیدایش سبک ها جدید در نویسندگی ایران مؤثر بود و در دوره مشروطیت نیز عوامل مهمی برای تغییر رژیم سلطنت ایران بشمار میرفت، و اینک بطور خلاصه بذکر آن عوامل میپردازیم

۱ - انتشار کتب خطی که در دوره افغانها بدست مردم افتاد و از آنها استفاده های علمی کردند

۲ - بوجود آمدن امنیت و توجه علمای دین و دولت به با سواد شدن مردم

۳ - برقرار شدن رابطه ایران با ممالک اروپائی پس از فتوحات ناپلئون و آشنائی مردم با کتابها و مجلات و جراید خارجی

۴ - متوجه شدن دولت بازوم آشنائی با تمدن جدید و سروصورت دادن به فرهنگ و نظام، پس از شکست ایران از روسیه و معاهده ترکمانچای

۵ - اعزام معصلین باروفا برای فراگرفتن علوم جدید و زبانهای انگلیسی و فرانسه و لاتین و فرستادن عدهای دیگر را برای یاد گرفتن اسلحه سازی .

۶ - ایجاد چاپخانه در ایران و آموختن طریقه ساختن مرکب چاپ

۷ - پیدا شدن روزنامه در ایران که از زمان محمد شاه (درسال

۱۲۵۴) در ایران معمول شد و شخصی بنام میرزا صالح شیرازی قدیمترین روزنامه را دایر کرد ولی دوامی نداشت تا آنکه در ابتدای سلطنت ناصرالدینشاه روزنامه (وقایع اتفاقیه) باشاره امیر کبیر در ایران انتشار یافت (۱)

۸ - تأسیس دارالفنون که در سال ۱۲۶۸ با زحمات و کوششهای میرزا تقیخان امیر کبیر و بهرمان ناصرالدینشاه دایر شد ، در دارالفنون استادان اروپائی جزوه ها را ساده میگفتند و همین طرز نوشتن و گفتن در تغییر سبک نشر فارسی تاثیر داشت

تبدیل سبک عراقی بسبک خراسانی

در دوره فتحعلیشاه قاجار جمعی از شعرای عالی مقام ایران درصدد برآمدند سبکی که در عهد کریمخان زند ، پس از سبک هندی بوجود آمده بود، یعنی سبک عراقی را ، تبدیل بسبک خراسانی نمایند ، پیشقدم سبک خراسانی در این دوره فتحعلی خان صبا ملک الشعرا بود که کتابهای خداوندنامه و شهینشاه نامه و گلشن صبا و عبرت نامه را تألیف کرد و بسبک خراسانی آنها را بنظم در آورد و شیوه فرخی و شعرای دیگر خراسان را پیروی کرد و بعداً قاتانی و میجر و سپهر و

(۱) از کتاب سبک شناسی مرحوم ملک الشعرا بهار

هدایت بتدریج سبک صبارا نزدیکتر بسبک فرخی و عنصری و منوچهری و خاقانی نمودند .

در دوره ناصرالدینشاه هم سروش اصفهانی و محمود خان ملک الشعراء و فتح الله خان شیبانی و شهاب، تاج الشعرای اصفهانی در قصیده سبک خراسانی را زنده کردند و در غزل هم بسعدی و حافظ اقتداء نمودند .

پیدا شدن سبک تازه در نشر

در قرن سیزدهم میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی پسر میرزا عیسی معروف بمیرزا بزرگ قائم مقام بقوه فصاحت و بلاغت و ذوق و ابتکار سبک تازه‌ای در نشر فارسی بوجود آورد که سبک او مورد پسند دانشمندان و فضلاء قرار گرفت .

قائم مقام در شعر قدیمی بسزا داشت و نشر را هم با ملاحظت و هم با سلاست و روانی مینوشت ، پیرو مکتب سعدی بود و تصرفاتی در نشر فارسی نمود که ببعضی از آنها ذیلا اشاره میشود

۱ - شیرینی بیان و گفتار

۲ - کوتاهی جمله ها که مدتی بود از بین رفته بود

۳ - عدم تکرار قرینه ها و مزدوجات

۴ - دقت در حسن تلخیص هر مزدوج از سبعهای زیبا (۱)

۵ - حذف القاب و عناوین و تعریفهای خسته کننده

۶ - صراحت لهجه و ترك استعاره و تشبیه های دور و دراز

۷ - ایجاز و اخصار در ادای جمله ها

(۱) از کتاب سبک شناسی

۸- ظرافت و بذله گوئی و لطیفه پردازی که از مختصات گلستان سعدی است

۹- آوردن لغات و اصطلاحات تازه که برای نویسندگان معاهده کار استعمال آنها دشوار و محال می نمود

۱۰- آهنگ داشتن عبارات، مثل گلستان سعدی (۱)

قائم مقام در ۱۱۹۳ متولد شد و پس از فراغ از تحصیلات در امور صالح و معاهده باروس کوشش فراوانی نمود و در ضمن معاهده ترکمان چای موفق شد تزار روسیه را حامی خانواده عباس میرزا سازد ولی در عوض این همه خدمات، سرانجام او را در باغ نگارستان احضار و خفه کردند (در سال ۱۲۵۱)

پس از مرگ قائم مقام در زمان حاج میرزا آقاسی و امیر کیمر مراسلات و فرمانهای درباری سست و کم میانه شد - در دوره ناصرالدین شاه باز توجهی بسبک نثر فارسی شد ولی طولی نکشید که بواسطه تقلید نویسندگان از سبک جدید اروپائی آن سبک نیز تغییر کرد

در اواسط سلطنت ناصرالدین شاه بواسطه انتشار روزنامه هاسرو صدائی از داخل و خارج برای لزوم قانون و شور در امور و تقسیم مسئولیتها برپا شد، در این عهد بواسطه نوشتن مقالات و معمول شدن تأثر نویسی و نمایشنامه ها مانند تأثرهای آخوندزاده و غیره که انتقاد از طرز حکومت و اوضاع اجتماعی بود و بواسطه انتشار افکار سید جمال الدین اسدآبادی و بیانات آتشین او و نوشته شدن کتابهای ابراهیم بیک بقلم حاج زین العابدین و

کتاب احمد تالیف طالب اوف

ساده نویس رواج یافت و نویسندگانی مانند خود ناصرالدین شاه و فرهاد میرزا پسر ولیعهد و میرزا آقاخان کرمانی و صنیع الدوله پیدا شدند و ساده نویسی را رواج دادند

در کتب این دوره نیز مانند اثر معمولی، این انحطاط و تنزل ظاهر است، مؤلفین بجز چند نفر که آنها هم مایه علمی زیادی نداشتند بقیه یا عربی مینوشتند یا بفارسی ناقص تر

در دوره قاجاریه کتابهایی در شرح حال رجال و دانشمندان نوشته شد که ما آنها را تذکره مینامیم مهمترین آنها نامه دانشوران و قصص العلماء و تذکره الخطاطین میرزا سنگلاخ بجنوردی و بستان السیاحه و گنج دانش میباشد کتاب تاریخ و جغرافیای تبریز و سالنامه المآثر و الآثار اعتماد السلطنه نیز در این عهد نوشته شده

ادبیات دوره مشروطیت

بواسطه همان علمی که عامل بروز انقلاب فکری و نهضت ادبی دوره قاجاریه بشمار میرفت و بواسطه روشن شدن فکر مردم و اذهان عمومی و دم زدن آنان از اصلاحات و بعثت پیدا شدن يك مقدمات سیاسی و اجتماعی و علمی و ادبی سرانجام فرمان مشروطیت در سال ۱۳۲۴ هجری صادر شد

در دوره مظفرالدین شاه جراید ثریا و پرورش در مصر، و روزنامه

اختر در اسلامبول و مجله حبل المتین در کلکته منتشر شد و با نوشته های انتقادی خود انقلابات مهمی در نظم و نشر بر پا کردند و نشر فارسی در این دوره خصوصیات پیداکرد که بطور خلاصه اشاره میکنیم.

۱ - رعایت شیوه قدیم از بین رفت و نشر فارسی بکلی ساده و بی پیرایه گردید .

۲ - بواسطه انتشار جراید یومیه که فرصت کافی برای دقت در نوشتن نداشتند یکدسته لغات عربی ساختگی تازه که سابقه نداشت داخل در نشر گردید :

۳ - مطابق آوردن صفت با موصوف معمول شد .

۵ - عده بیشماری لغات اروپائی و اصطلاحات آنان بالضرورة داخل زبان فارسی شد .

۵ - تقلید از زبان فرانسه از قبیل جمع آوردن ضمیر در مورد جمع موجودات غیر ذیروح یا جمع آوردن ضمائر افعال در مورد اسمهای معنی رواج یافت .

۶ - مصادره و افعال جعلی و ترکیبانی از این نوع داخل زبان فارسی گردید از قبیل ایجاب ، وضعیت ، صفات ، نزاکت ، تنقید، عرض- اندام و غیره .

(هر چند که این خصوصیات بر خلاف قواعد دستوری است و حتماً هم باید نشر فارسی از این معایب پیراسته گردد ولی بعضی از دانشمندان ورود این لغات و طرز این گونه استعمال را بی اشکال میدانند و میگویند چون ضرر بجائی نمیرساند و ما بخوبی مطالب را میفهمیم بنابراین جای اعتراض نیست ، زیرا که در ادبیات مقصود دیگری نیز درین است و آن عبارت از بیان مقصود و بکار انداختن الهامات و قوه و ه و تخیلات یا ادای هیجانها

و انفعالات درونی است و همینقدر که خواننده مراد نویسنده را درک کند برای نویسنده کافی است، چه رسد باینکه مراد او را درک کند و از طرز تحریر او راضی باشد پس اگر نویسندگان الفاظی یا ترکیباتی می‌نوشتند که خوانندگان آنرا درک نمی‌کردند جای اعتراض بود)

۷ - در ضمن این سنخ نگارش ترکیبهای تازه و خیالات جدید و مفاهیم تازه‌ای که سابقه نداشت، در این انقلاب ادبی در نشر پیدا شد .

۸ - صراحت لهجه و شجاعت در آثار نویسندگان ظاهر گردید .

۸ - ایجاز و اختصار و حذف بسیاری از مترادفات معمول شد .

۱۰ - بواسطه تأثیر زبانهای خارجه ، برخی نویسندگان تا حدی سبک و روش و طرز فکر نویسندگان اروپا را اقتباس کردند و گاهی در تقلید راه افراط و مبالغه پیمودند و از شیوه زبان فارسی خارج شدند
۱۱ - موضوعات تازه از قبیل افکار آزادی خواهانه و عقاید اجتماعی و سیاسی و فکر تساوی حقوق - مسئله آزادی انکار و مطبوعات و احساسات وطن پرستانه در ادبیات از نظم و نشر داخل شد .

(اینگونه افکار بوسیله ادیب الممالک فراهانی و ادیب پیشاوری و عارف قزوینی و عشتمی و مرحوم ملک الشعرای بهار در میان مردم انتشار پیدا کرد .)

۱۲ - نظم و نشر که تا حدی از فهم مردم دور بود از آن مقام شاهنخ پائین تر آمده و نزدیک بفهم مردم گردید .

۱۳ - دانشمندان و مؤلفین بتألیف کتابها پرداختند و از طرف دولت نیز کتابهای درسی و ترجمه های آثار بزرگان اروپا بچاپ رسید و همین انتشار کتب و طرز نویسندگی آنان تأثیر بزرگی در سبک نگارش مردم داشت

۱۴ - درج مطالب علمی و تاریخی بطرز تحقیقی و انتقادی از روی فکر و تتبع ترقی شایانی کرد و در این امر از روش انتقادی دانشمندان مغرب زمین نیز استفاده کامل شد و در حقیقت تالیفات و تحقیقات خاور شناسان مغرب زمین از این حیث، در نهضت جدید ادبی ایران تاثیر خاص داشته و توان گفت در میان دانشمندان ایران پیشرو عمده در این فن آقای محمد قزوینی بوده است (۱)

سبك اشعار در دوره بازگشت انبی

چنانچه در سابق دانستیم در دوران سلطنت نادر شاه چند نفر از شعرای اصفهان از قبیل هائف و مشتاق و عاشق، سبك عراقی را بوجود آوردند و در قصیده نیز تقلید از اسانید عراقی کردند

در دوره کریم خان شعرای اصفهان بشیر از آمدند و بعضی هم در ولایات متفرق شدند و سبك تازه را در میان مردم ترویج کردند - یکی از شعرا بنام حاجی سلیمان صباحی کاشانی که از رفقای هائف و آذر و در کاشان بود سبك عراقی را بسبك خراسانی نزدیک ساخت

صبحاحی نیز شاگردی داشت بنام فتحعلی خان صبا که او سبك خراسانی را کاملاً احیا نمود و او اولین کسی است که در قرن سیزدهم بسبك خراسانی شعر ساخت و قصیده، سرایی نمود از زمان صبا بعد یعنی از سال ۱۲۱۲ که سال جلوس فتحعلی شاه باشد سبك خراسانی بوسیله مجمر و شعله و معتمد الدوله نشاط و سحاب پسر هائف در تهران رواج یافت.

شعرایی در مکتب صبا ترتیب شدند و مهمترین آنان قاتانی و سپهر کاشانی میباشند که سبك خراسانی را دنبال کردند و طولی نکشید که

(۱) نقل از تاریخ ادبیات آقای دکتر شفق با اختصار

صدها شاعر زبر دست و دانشمند در تهران و ولایات پیدا شدند در دوره ناصرالدین شاه سبک خراسانی پخته تر و کاملتر شد و قافی توانست قصایدی بسازد که از حیث پختگی شبیه بقصاید دوره سلجوقی باشد و اگر اختراعات قافی نبود یعنی اگر کلمات و مضامین و خیالاتیکه مخصوص باو بود در شعر داخل نمیکرد اشعار اوشبیه تر باشعار متقدمین میشد ولی سروس و محمود خان و شبیبانی تفنن و اختراعی در شعر کردند و آن را با سبک قدیم کاملاً وفق دادند، چنانچه اشعار سروس کاملاً شبیه باشعار فرخی میباشد.

محمودخان، سبک شعری بین سبک فرخی و سبک منوچهری، اختراع کرد از اینجهت شعر سروس روانتر و شعر های محمودخان با فخامت تر و پرمایه تر از کار بیرون آمد.

شبیبانی نیز بتمام سبکهای قدیم شعر گفته ولی اشعار قافی از تمام شعرای دوره قاجاریه بیشتر شهرت پیدا کرد و این اشتها او بواسطه همان تفنن و اختراعاتی است که بکار برده و اشعار او بی اندازه سهل و روان است.

در دوره مظفرالدینشاه علوم و لغات تازه علمی و مسائل جدید فنی بواسطه شعراء داخل شعر گردید و عات آن هم انتشار کتب علمی و ادبی جدید بود که از زبان فرانسه یا انگلیسی ترجمه میشد و بچاپ میرسید و شعراء آن کتب را مطالعه مینمودند و معلومات جدید را در اشعار خود بکار میبردند.

ادیب الممالک فراهانی از اشخاصی است که بزبان فرانسه آشنائی داشت و کتاب نصایب بزبان فارسی و فرانسه بنظم آورد.

در دوره مشروطیت که عصر جدیدی برای ادبیات بشمار میرود اشعار حماسی زیاد ساخته شد و شعراء از تمام علوم سیاسی و اجتماعی و مسائل اخلاقی برای گفتن اشعار استفاده کردند. فتوحات ملیون قریحه شعرا را تحریک کرد و بسبکهای مختلف شعر گفتند.

و از جمله سبک اشعار عامیانه و ساده، که قبلاً بندرت گفته میشد، نیز در این دوره بوجود آمد و علت پیدایش آن هم سبک عامیانه جراید بود، پیشقدم این سبک سید اشرف الدین مدیر نسیم شمال بود، مرحوم عشقی و ایرج میرزا و عارف و شعراى دیگر از شعراى ملی بودند، و بسبک ساده شعر میگفتند (۱)

در این عهد نیز شعراى بزرگى وجود دارد که برای تحقیق در سبک و روش آنها باید کتاب جداگانه‌ای نوشته شود.

پس از جنگ اخیر، انقلاب مهمی در افکار و ادبیات ایران نیز پیدا شده که سبک ادبیات امروزی را از سبک ادبیات دوره مشروطیت متمایز گردانیده است.



۱۵ شهریور ماه ۱۳۳۳